

سخنرانی‌های

علامه محترم

آقای

حاج شیخ محمود حلبی

در رادیو مشهد

در سال ۱۳۶۴ هجری قمری

مطابق

۱۳۲۶ شمسی

حق الطبع محفوظ و منوط با اجازه و موافقت

اینجا محل فروش (۳۰) ریال

مشهد حریت والا کتابفروشی فردوسی

تهران - کتابفروشی مصطفوی و آقای محمدحسن علی

چاپخانه علمی

# فهرست کتب مطبوعه و موجود کتابفروشی فردوسی

۴۰ ریال	آشوری جدید	۴۰ ریال	خزائن الاسرار دو ۸ جلدی
۴	معراج نامه	۱۲	۱۴ مجلس شوشتری مجالس المواعظ
۹۰	انشاء نو فردوسی	۶	تعبیر خواب مجلسی
۵	ورقه گلشاه	۳۰	خزائن المصابی به صاحب جیهون
۳۰	فکر ترکی	۸	گلستان یک نامی
۳۰	۱۴ معصوم ترکی	۲۰	بلبل نامه عطار
۹۰	کلیک و قش ۹۶ صفحه	۴۰	الهی نامه عطار پشاور
۱۰۰	فلاحه مرحوم نجم و باغبانی	۵	سیر نامه عطار
۳	حیدر یک	۲۵	خزائن رضوی در ۸ بخش
۷۰	تاریخ مشروطیت	۷۰	تاریخ ملوسی هروی
۷	زیارت ۱۴ معصوم	۳۰	شیرینی بزی
۲۰	خزائن الشهداء	۱۵	کنجه ادب
۳	چهار دویش	۳۰	جامع التمثیل بزرگ
۳	بهرام گل نام	۲۰	غذیریه صغیر
۳	خسرو دیو زاد	۱۴	اکسیر الادب
۱۸۰	ترج البلاغه فی سیر الاسلام	۶۰	دیوان رجاء اصقمانی
۲۷۰	متن الامام دوره	۴۵	حوضی بزرگ
۱۴۰	کوچک در ۲ جلد	۱۲	فراغ

بیاری خداوند متعال

و

توجه حضرت بقیه الله جل الله فرجه

اولین نشریه انجمن تبلیغات اسلامی مشهد

منتشر گردید

در سال گذشته بنا بر درخواست اداره انتشارات و تبلیغات مشهد حضرت علامه محترم جناب آقای حاج شیخ محمود حلبی مدظله العالی در فرستنده مشهد سخنرانیهای مذهبی مفید ایراد فرمودند که بی اندازه مورد توجه و استفاده اهالی واقع گردید و جمعی از دانشمندان بر آن شدند که سخنرانیهای حضرت معظم له را بصورت مجموعه ای طبع و از نظر مزید استفاده در دسترس عموم قرار دهند تا بحمد الله بهمت و الای فاضل دانشمند آقای حاج شیخ محمد رضای بلیانی و همکاری و مساعدت مجدانه هیئت مدیره انجمن تبلیغاتی اسلامی مشهد این توفیق عمومی نصیب و حاصل گردید خداوند گوینده و نشر دهنده و قرائت کننده را مورد الطاف و مشمول عنایات خویش فرماید .

# چاپ دوم

ذی القعدة ۱۳۷۳ مطابق تیر ماه ۱۳۴۴

بدستور

آقای میرزا نصر الله فردوسی بطبع رسید



## فهرست سخنرانیها و تاریخ آنها

- ۱- شب شنبه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۶۹ مطابق ۱۷ دی ۱۳۲۸ در ولادت حضرت پیغمبر و شخصیت آنحضرت
- ۲- شب جمعه ۲۳ ربیع الاول ۱۳۶۹ مطابق ۲۳ دی ۱۳۲۸ در شخصیت مادی و معنوی پیغمبر (س)
- ۳- شب جمعه اول ربیع الثاني ۱۳۶۹ مطابق ۳۰ دی ۱۳۲۸ در موانع نفوذ ویشروی پیغمبر (س)
- ۴- شب جمعه ۸ ربیع الثاني ۱۳۶۹ مطابق ۷ بهمن ۱۳۲۷ در ولادت حضرت عسکری (ع)
- ۵- شب جمعه ۱۵ ربیع الثاني ۱۳۶۹ مطابق ۱۴ بهمن ۱۳۲۸ در نفوذ پیغمبر با وجود موانع
- ۶- شب جمعه ۲۲ ربیع الثاني ۱۳۶۹ مطابق ۲۱ بهمن ۱۳۲۸ در علل ویشروی پیغمبر (س)
- ۷- شب جمعه ۲۹ ربیع الثاني ۱۳۶۹ مطابق ۲۸ بهمن ۱۳۲۸ در نفوذ پیغمبر بوسیله قرآن
- ۸- شب جمعه ۶ جمادی الاولی ۱۳۶۹ مطابق ۵ اسفند ۱۳۲۸ در اینکه جهاد اسلام لازم و منطقی است
- ۹- شب جمعه ۱۳ جمادی الاولی ۱۳۶۹ مطابق ۱۲ اسفند ۱۳۲۸ در مراتب زن در اجتماع و وفات حضرت زهرا (س)
- ۱۰- شب جمعه ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۶۹ مطابق ۱۹ اسفند ۱۳۲۸ در ناموس مطایقه و وظائف زن در اجتماع
- ۱۱- شب جمعه ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۶۹ مطابق ۲۶ اسفند ۱۳۲۸ در اهمیت ازدواج در اسلام و اجتماع
- ۱۲- شب چهارشنبه ۳ جمادی الثاني ۱۳۶۹ مطابق ۲ فروردین ۱۳۲۹ در نوروز و فضائل حضرت فاطمه زهرا (س)
- ۱۳- شب جمعه ۵ جمادی الثاني ۱۳۶۹ مطابق ۴ فروردین ۱۳۲۹ در پایه های ازدواج در اسلام

## فهرست سخنرانیها و تاریخ آنها

- ۱۴ - شب جمعه ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۶۹ مطابق ۱۱ فروردین ۱۳۲۹ در خطرات خانواده از جانب مرد
- ۱۵ - شب جمعه ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۶۹ مطابق ۱۸ فروردین ۱۳۲۹ در حصار زن و مرد خانواده
- ۱۶ - شب جمعه ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۶۹ مطابق ۲۵ فروردین ۱۳۲۹ در مفاسد آزادی وی برده گی زنان
- ۱۷ - شب جمعه ۳ رجب ۱۳۶۹ مطابق اول اردی بهشت ۱۳۲۹ در امامت حضرت عادی (ع) و گذارشات آنحضرت
- ۱۸ - شب جمعه ۱۰ رجب ۱۳۶۹ مطابق ۸ اردی بهشت ۱۳۲۹ در تعدد زوجات در اسلام
- ۱۹ - شب جمعه ۱۷ رجب ۱۳۶۹ مطابق ۱۵ اردی بهشت ۱۳۲۹ در تعدد زوجات پیغمبر
- ۲۰ - شب جمعه ۲۴ رجب ۱۳۶۹ مطابق ۲۲ اردی بهشت ۱۳۲۹ در فلسفه تعدد زوجات پیغمبر
- ۲۱ - شب جمعه غره شعبان ۱۳۶۹ مطابق ۲۹ اردی بهشت ۱۳۲۹ در بیان معارف لاهوتی نصاری و فرق باطله
- ۲۲ - شب جمعه ۸ شعبان ۱۳۶۹ مطابق ۵ خرداد ۱۳۲۹ در معنی فطرت و معارف فطری اسلام
- ۲۳ - شب جمعه ۱۵ شعبان ۱۳۶۹ مطابق ۱۲ خرداد ۱۳۲۹ در ولادت حضرت بقیة الله عجل الله فرجه الشریف

# سخنرانی‌های

علامه محترم

آقای

حاج شیخ محمود حلبی

در رادیو مشهد

حق الطبع محفوظ و منوط با اجازه مؤلف است

در سال ۱۳۶۹ هجری قمری

مطابق

۱۳۲۹ شمسی

محل فروش

بها

مشهد - بت بالا کتابفروشی فردوسی

تهران - کتابفروشی مصطفوی و آقای محمد حسن علمی

چاپخانه علمی

سخنرانی اول

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ  
النَّبِيِّينَ وَ عَلَيَّ خُلَفَائِهِ الطَّيِّبِينَ سَيِّمًا خَاتَمِ الْأَوْصِيَاءِ الْمُصَوِّمِينَ وَ لَعْنَةُ  
اللَّهِ عَلَى الْمَعَانِدِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ  
مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ

در این شب مسعود که لایله ولادت باسعادت بر رُك بندۀ خدا و یگانه  
راهنای تقوی و هدی حضرت فاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد تشریفات  
سمیانه ام را بموم برادران ایمانی و هم کیشان قرآنی تقدیم نموده وسعادت  
و سلامت همه را از دربار حضرت کردگار خواهانم و از این موقعیت تازه و  
جدیدی که نصیب اهل خراسان شده است خدا را متشکر و اولیاء امور را  
متقدّم آری خراسان عاصه مذهبی ایران و کانون روحانیت و معنویت این  
کشور است اینجا مشرق آفتاب ولایت و امامت و مرکز انوار هدایت حضرت  
ابوالحسن تامن الاکبه علیه السلام است ائمه روحانیت و فروغ دیانت از  
این دربار ولایتمدار بسایر نقاط درانتشار و انبساط است بسیار مقتضی و  
متناسب است که تبلیغات دینی و مذهبی از اینجا سرچشمه گرفته و مستقیماً  
و مستقلاً دستگاه انتشارات روحانی و اخلاقی داشته باشد سپاسگذار شهر یاری  
هستیم که این امر مقدس مذهبی را بعنوان ارمغان سفر باهالی خراسان  
اعطاء فرمودند چون افتخار افتتاح تبلیغات دینی باین بنده راجع و محول  
گردید حسن مطلع این شفل مقدس که در چنین شب فرخنده افتتاح میشود  
مرا امیدوار بحسن نتیجه و عاقبت نمود لذا حاضر برای چند دقیقه مزاحمت  
و گفتار شدم انشاء الله تعالی در آینده طبق برنامه معین سخنوران دینی  
دانستند و گویندگان مذهبی ارجمند با بیانات مفید و مؤثر خود عموم  
برادران ایمانی و ایرانی را بهره مند خواهند فرمود .

امشب شب ولادت حضرت خاتم پیغمبران و روز بروز آفتاب حقیقت  
و ایمان است شیئی است که خورشید تابان و مشعل فروزان الهی تیرگی

ها را از جان و دل اهل این عالم می‌زداید و سرتاسر آفاق را بسطع  
الانوار جمال معنوی خود روشن و نورانی می‌نماید این بزرگوار را شخصیتی  
است مادی و جسمانی و تمین و موضوعیتی است معنوی و روحانی اما از جنبه  
مادیت ایشان فرزند جناب عبدالله و نوه جناب عبدالطلب و سومین نسل  
حضرت هاشم میباشند که هر يك از این بزرگواران در عصر و محیط خود  
دارای شخصیت‌های اجتماعی و تعینات برجسته بوده‌اند اساساً این خاندان  
معترم بهترین خانواده‌های قریشند با اینکه قریش مهمترم و معتبرتر از  
قبایل عرب بود حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام میفرماید :

فَاَخْرَجَهُ مِنْ اَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنِّتًا وَ اعَزَّ الْأَرْوَاحَ مَفْرَسًا

مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَائُهُ وَ انْتَجَبَ مِنْهَا أَمَنَاتُهُ .

خداوند این گوهر درخشان حقیقت و این سر درستان معنیت و  
روحانیت را از بهترین کانه‌های شریف انسانی و نیکوترین اصله‌وریشه‌های  
بشری ظاهر و باور فرمود این شاخه بار آور آن دوخت سعادت بخشی است که  
پیبران و امناء حضرت سبحان از او هویدا گشته و بوجود آمده‌اند

عَتَرَتُهُ خَيْرُ الْمَتَرِ وَ أَسْرَتُهُ خَيْرُ الْأَسْرِ وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ

ذریه او بهترین ذریه‌ها و قبیله و خاندان او بهترین خاندان‌ها و درخت  
وجود مسعود او بهترین درخت‌ها میباشند مادر این بزرگوار جناب  
آمنه خواتون دختر فرخنده اختر و هب بن عبد مناف است ولادت این حضرت  
بعد از طلوع فجر شب جمعه هفدهم ماه ربیع الاول عام الفیل است که  
موافق با آوریل سال یازده و هفتاد و یک میلادی میباشد و بنا بر روایت  
بزرگ محدث شیعه صدوق از حضرت صادق علیه السلام در شب ولادت  
این حضرت حوادث شگفت انگیزی مانند پراکنده‌گی بعضی از ستارها و  
برو افتادن بت‌ها و شکست ابوان کسری و فرو رفتن دریاچه ساوه و خاموشی  
آتشکده فارس و غیر این‌ها از سوانح غریبه در جهان رخ داد و چون  
این آفتاب تابان یزدانی از مطلع الفجر عصمت حضرت آمنه درمکه مظهر  
در خانه ملکی خودش که معروف به خانه معدن یوسف بوده طالع و لامع  
گردید ناگهان نوری درخشان که زمین و آسمان را روشن نموده و صدایی

بلند شد که ای آینه پدید آوردی آقا و سید خلق را او را محمد بنام  
 محمد کش از بهر تعظیم نام به تن بند بند است یکسر عظام  
 رسول خدا فخر نام آوردان سر سروران حاج پیغمبران  
 خداوند هوش و خداوند هنر کز او یافتند دین بهی آب و رنگ  
 سرافراز دبیسم لولا که اوست همان مایه خلق افلاک اوست

بَدِي بِمَوْلَاهُ الْمَسْمُودِ طَائِلُهُ بِدْرُ الْهَدْيِ وَ اخْتَفَتْ فِيهِ الْاَصَالَةُ

نه تنها خاندان عبدالطلب از دینار رخسار این کوهر آبدار غرق  
 سرور و نشاط شدند بلکه زمین و آسمان و زمان و مکان و تمامی موجودات  
 عالم امکان در امتزاز و انبساط آمدند راستی گفتار انبیاء و نبیهای  
 حضرت رب الارباب میلاد مسعود این جناب ظاهر گردید صدق کلام  
 حضرت حَبَقُّوقِ نَبِیِّ که فرمود اَلْوُدُّ مِثْمَانُ یَابُو فَاذُو شِ مَهْرُ بَدَانِ  
 آشکارا شد جلوه الوهیت از تیمان و ظهور قدوسیت از دامنه کوه نادان  
 بطلول حضرت خانم پیغمبران گردید

این است که ساسان بدساتیر خبر داد جاماسب بروز سوم تیر خبر داد  
 بر بابک برنا بدر پیر خبر داد بودا بضم خانه کشمیر خبر داد  
 مخدوم سرائیل بساعیر خبر داد و آن کودک ناشسته لب از شیر خبر داد  
 ربیون گفتند و نپوشیدند اخبار

پس از ولادتش روی روبه اشراف مکه او را عطیمه سعدیه  
 سپردند تا وی را شیر دهد و پس از چهار سال او را گرفتند و همراه مادرش  
 بدینه آمد و در مراجعت مادرش وفات کرد سپس در کفالت جدش عبدالطلب  
 و برستاری ام ایمن بود تا چهار سال بعد که آنحضرت وفات نمود پس  
 در کفالت عیش ابوطالب درآمد و در زمان حیات عیش يك سفر به همراهی  
 او بشام رفت و بفاصله کمی مراجعت نمود و در سن ۲۵ سالگی با بول  
 خدیجه مسافرت دیگری بشام نمود و سود زیادی بدست آورد پس از آن  
 با خدیجه ازدواج فرمود و در مکه بسر میبرد تا در سن چهل سالگی بمعون  
 برسالت گردید اما نصیحتات معنوی و روحانی ابن بزرگوار از این قرار است  
 که آن سرور در تمامت این مدت معلم و آموزگار ظاهری نداشت و بجز  
 يك مختصر که با بحیراء راهب در سفر شام نموده بود با هیچ حکیم  
 دانشمند و عالم هوشمندی مصاحبت و ملازمت نفرمود و بحسب ظاهر

مربی اخلاقی که مراقبت تربیت و مواظبت اخلاق و آداب او را بنماید  
نداشت بلی بفرموده امیرالمؤمنین علی علیه السلام او در مکتب خانه الهی  
بآداب و اخلاق شریفه و اَلَمْ تَقْرَأْ اِنَّ يَه مِنْ لَدُنْ ذٰلِكَ فُطِيْمًا اَعْظَمَ  
مَلِكٍ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ اخْلَاقِ الْعَالَمِ اَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ  
یعنی از آن تاریخی که از شیر گرفته شد خداوند بزرگترین فرشته را در  
شب و روز همراه او نمود که او را براههای بزرگی و اخلاق حسنه آدمی  
یکشاند و خود اَدَّبَنِي رَبِّي فَاحْسَنَ تَأْدِيبِي خدای من مرا تربیت  
و تادیب فرمود و نیکوترینی نمود لهذا در تمام فضائل انسانی و عواطف  
شری و مزیای اخلاقی یگانه جوهر فرد گردید در صدق و صفا و مروت و  
حیا و امانت و وفا و شجاعت و سخاوت و قنوت و عفت و عصمت و طهارت و  
خلاصه جمیع مکارم اخلاق شهره آفاق شد

فَاَقِ السَّيِّئِينَ فِي خُلُقٍ وَفِي خُلُقٍ وَاَلَمْ يَدْنُوهُ فِي عِلْمٍ وَلَا كَرَمٍ  
فَهُوَ الَّذِي تَمَّ مَنَاهُ وَ صُورَتُهُ ثُمَّ اسْتَظْفَاهُ حَبِيبًا بِأَرْيَ التَّسْمِ  
جهان کرد بکسو چو داوودیم بلطف عظیم و بخلق عظیم  
زهر سوره از پاک قرآن او فروزان بود شمس برهان او  
مَنْزَرُهُ عَنْ شَرِّ يَكُفِّ فِي مَحَاسِنِهِ فَجَوَّهَرُ الْعَمَلِ فِيهِ غَيْرُ مَنْقَسِمٍ  
مخالف و مؤلف از قدیم و جدید بر شد اخلاقی و کمال ادبی و  
سلامت روحی این حضرت اعتراف و اذعان نموده اند در همان دوران  
زندگانش دشمنان بزرگ او که در نیکویش آن حضرت بهر گفتار غلط  
و سخن بی اساس متشبث و متعصب می شدند و او را ساحر و کاهن و مجنون  
و مفتون میخواندند هیچگاه او را خائن نشمرند تا جوانمردش ندانستند  
شهو تران و هوای پرست و خودخواه و متکبرش نگفتند ترسو و جبان و بی حیای و بی وفا  
و متعبدی و ستمگرش نخواندند بلکه او را تا پایان عمرش بلقب امانت  
می ستودند و در بوم الدار و الا نذار که طلبه جنبش نبوت و رسالتش در خانه ابوطالب  
بود همگی بر صدق گفتار و صحت رفتارش اعتراف کردند جرجیس مال  
انگلیسی که از مخالفین فزون اخباره است بهوش و ذكاء و عقل و دماغ آنحضرت



اعتراف نموده و فضائل اخلاقی آن سرور را در کتاب **مقالة فی الاسلام** که در موضوع خورده گیری بر اسلام تالیف شده از تواریخ مورخین شرق نقل کرده و کوچکترین انتقادی را بر این تواریخ ننموده است.

سرخیل انبیا که صفات او حیران نموده عقل مجرور را

پیغمبران بمدرس فضل او حاضر شوند خواندن اجد را

ایزد از او بخلق نمود امروز احسان بی نهایت و بی حد را

فرقدوم فرخ او شکست آن کسروی شای مشید را

بر باد داد آب دم تیغش خاک مجوس و آتش مؤید را

و بموجب همین صفات حمیده و اخلاق مجیده بود که توانست بکنته پانام اهل عالم مبارزه و معارضه کند و منویات شریفه و افکار عالیّه خود را در دل و جان و روح و روان ملایون ها از امم مختلفه و طبقات متنوعه نافذ و راسخ فرماید و با بودن هزاران موانع و مشکلات اجتماعی و طرفیت

های مردمان وحشی و مخالفت های ضوائف و امم کوچکترین سنی در او راه پیدا نکرده تا در ظرف نیم قرن صفحه جزیره العرب را عوض کرد و بکلی روح حیوانی و نادانی آن ملت را تبدیل فرمود مظلم و پیدادگری را که شیوه اغلب قبائل بود سحر و دادگستری تعویل نمود دشمنان قدیمی را دوستان صمیمی فرمود ظلمات جهل و نادانی و خرافات و اوهام کثیت و بت پرستی را بیور علم و معرفت و توحید و حقیقت بر طرف نمود صفحه خانه کعبه را از نقش های باطل سید و شمت بت پاک گردانید

مواسات و مساوات را برقرار و عدل اجتماعی را در نوده از هم باشیده عربی استوار فرمود توانایان را بشتبان ناتوانان و ثروتمندان را کک بی نوبان و دانا یان را مرئی نادانان نمود هر که تاریخ عرب پیش از اسلام را با تاریخ عرب بعد از اسلام بخواند دو روحیه متباین و دورویه متخالف در ظرف یک قرن از یک ملت و جماعت خواهد دید کشتن دختران و زنده یگور کردن آنان کجا و بوازش و مهریانی با اینام این و آن کجا غارت و یغماگری کجا و مواسات و ائثار و برادری کجا بت های چوبی و سنگی پرستیدن کجا و غش کردن از خوف خدای پنهانی کجا و هکذا و هکذا از سایر اخلاق نکوهیده پیش از اسلام و ملکات فاضله بعد از اسلامشان

آری ۴۰۰ هزار استا باو معرفی شد جان شاکر دش بدو موصوف شد  
چون خود این بزرگوار دارای این ملکات عالی و فضائل راسته  
بود تربیت شدگان مکتب او نیز چنین شدند و قرن دوم پایان نیافت مگر  
اینکه فروغ آفتاب معنوی آن حضرت سرتاسر دنیا را فرا گرفت که  
در حال حاضر بالغ بر چهارصد ملیون جمعیت دنیا از نژادهای مختلف و ملل  
و اسم متنوع در شبانه روزی پنج نوبت از دل و جان با آواز بلند نام نامی  
آن سید ارجند را بر زبان جاری نموده و اورا بستانش بی پایان می ستایند  
وَ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ مَبْكُوبُهُ وَ إِخْدَاوَنُهُ مُتَعَالِ دَرُود  
و نعتیات بروان باک او می طلبند و فرمان الهی را که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا با عشق و شوری هر چه تمامتر امتثال و پیروی  
میشایند عرائش مختصر خود را باین چند شعر خاتمه داده و بیرکت این  
مولود مسعود و گوهر تابان وجود سلامتی و سعادت ملت و دولت کشور  
ایران و جمیع پیروان قرآن را از خداوند منان درخواست نموده  
و می نمایند

نومی آنکه آیه والضحی	قسم خدا است بروی تو
خلق عظیم حکایتی	ز خصال و خوی نکوی تو
همه انبیا ز ره ولا	بطواف کعبه کوی تو
نفحات رحمت ذوالکرم	وزد از جوانب و سوی تو
آموات و جَوهات اشرقت	وَ ضِيَاءُ ظَلَمَتِكَ اغتلتی
ملکوتیان لطیف دل	که برند سجده بآب و گل
بهوای آن قد معتدل	بسجود حق شده مثل
ز فروغ و یرتو نور تو	شده بدر و انجم و خورشید و خجل
صلوات و نعت و درود حق	بروان باک تو متصل
بَلَّغِ الْعَالَمِ بِكَمَالِهِ	كَشَفِ الدُّجَى بِجَمَالِهِ
حَسَنَتْ جَمِيعُ عَمَالِهِ	صَلُّوا عَلَيْهِ وَ آيِهِ

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي خَلَقْتُكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِذَمَّةٍ رَبِّكَ  
بِمَجْنُونٍ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَعْنُونٍ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْخَاسِرِينَ

شب شب گذشته مقدار مختصری از تعینات مادی و تشخصات روحی حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله بررسی شنوندگان محترم رسید مقتضی است که امشب هم تا اندازه در اطراف ممیزات معنوی و مشخصات روحانی این بزرگوار مذاکره شود باینکه توجه مختصر همه میدانیم که یگانگی مؤثر در زیادی و کمی و خوبی و بدی موالید عنصری و موجودات مادی فراهم بودن عوامل طبیعی و صناعی و نبودن آنها است مثلا سرزمینی که از نظر جغرافیائی دارای رودخانه ها و آب های تحت الارضی و بارش های بدو قع زمستان و تابش های معتدل تابستان است و بادهای سموم سوزان و سیل و ساعقه و طوفان ندارد و از نظر صناعی و فنی و ایجاد کشاورزی های آرموده و فعال است این لامعاله و رشک بهشت برین خواهد بود در این چنین صحرا و بیابانی چمنها و باغ و بوستانها و گل و لاله و ارغوانها و درختها و میوه ها و حبوبات و ما کولات و سایر انواع محصولات فراوان و بی شمار است ولی زمین شوره زاری که نه آب دارد و نه بارش نه آفتاب دارد و نه تابش یا دائما زیر حجاب ابر پنهان است و یا در آتش آفتاب تابان و بادهای سموم سوزان است و طوفان های متوالی بنیان و سامان او را از هم پاشیده در یک موجود است بی غیر و برکتی بجز علفهای خود روی و هرز و خار و خاشاک نم سبز چیز دیگری نخواهیم یافت در این بیابان لاله و ارغوان عفتا و سبزه است سبزی و خرمی میوه و محصول تابان و مفقود است و اگر احبانا در آنجا دسته گلی و یا شاخه سبلی میوه و ما کولات و یا گیاه و محصولی دیده شود بسیار شگفت انگیز و حیرت آور خواهد بود این مطلب که مختصرا دانسته شد عرض میکنم حال بشر در هر زمان و مکان از نظر انحطاط و ترقی اخلاقی و از جنبه ضعف و تقوی ادبی و روحانی عینا همین حال و بر همین سوال است یعنی اوضاع عمومی دنیا و احوال خصوصی محیط و منطقه زندگانی کاملا مؤثر در رشد و

نماء و با ضعف و انحاء بشر است مثلاً محیط و منطقه که دارای عوامل کمال و واجد روح اعتدال باشد یعنی قوانین موضوعه در آنجا موزون و شئون مدنیت محفوظ باشد انقلاب و آشتی مفقود و آرامش و آسایش همگانی موجود باشد چرخ صناعت و تجارت در گردش و روح زراعت و کشاورزی در پرورش و همای تمدن و سعادت دوبرش باشد و دائره تعلیم و تربیت فرهنگی در کار و اساس عدل و داد بر قرار بنیان وزارت جنگ بر پایه های واحدهای فعال و نظامیان شجاع دلاور استوار باشد در چنین محیط و مملکتی مردم رشید کامل و جوانان شجاع باسل فراوان و بی شمار خواهد بود افراد ملت این جامعه نوعاً دانا و توانمند اغلب با عاطفه و مهربانند همه در نشاط و بهجت و راحتی و سعادت بسر میبرند و طایر اقبالشان باوج سعادت مندی در پرواز خواهد بود حکماء و دانشمندان در يك همچو مملکتی بی شمار و فراوانند در و دیوار و کوچه و بازار و شهرستان و دهستان و کوه و بیابانش سراسر مرکز تعلیم و تربیت و کانون و داد و الفت و محبت است .

ولی بر خلاف محیط و مملکتی که فرهنگ مرتب و نظام مؤدب ندارد تجارت عادلانه و فلاحت عادلانه ندارد نه حاکم عادل دارد و نه عادل عاقلی در چنین اقلیم و منطقه چشم داشت وجود انسان کامل و انتظار مرد عاقل انتظاری است بی مورد و طبعی است بسیار خام در يك همچو محیطی روح معاضدت مدوم و حس معاونت غیر مشهود است زیرا که نه عالیشان فکر جاهل است و نه جاهلش مطیع عالم نه پزشك در غم بیمار است و نه بیمار خوش بین به طبیب نه ثروتمند بیاد بینوا و فقیر است و نه فقیر علاقمند بغنی نه دولت در اندیشه ملت است و نه ملت در فرمان دولت هر يك در فکر ربودن هستی دیگران و دزدیدن اموال و اعراف این و آنند عاطفه و محبت و رحمت و شفقت انصاف و مروت و کرم و فتوة شجاعت و شهامت حیاء و عفت و سایر فضائل آدمیت از آنجا رخت بر بسته و ذائل حیوانی و اندیشه های شیطانی بجای آنها نهشته است هر مولودی که در این محیط و مملکت یابداً متولد هستی بنهد تربیت و پرورش عمومی می برد و بعضی اینکه چشم و گوشش باز شود همین ذائل و نقائص را می آموزد و خواه و ناخواه بتناسب اوضاع محیط و مکان زیر تأثیر عادات

و آداب این و آن واقع میشود *النَّاسُ بِزَمَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْ آبَائِهِمْ* و بر فرض که از خانواده نجیب و فامیلی اصیل باشد باز هم طوفان اوضاع و احوال عمومی و عادات و آداب همگانی او را از جای کنده و بادیگران هم رنگ و هم آهنگ میکند مگر اینکه گوهر ذات او از معدنی لطیف تر و ماده طینت او از نشأه شریفتر بوده باشد در اینصورت استعداد جوهری و غریزه های ذاتی او فوق العاده و خارق العاده خواهد بود و در عین حال باید زیر تاثیر قوای غیبی و عوامل پنهانی قرار گرفته و دست هائیکه بر نام عوالم وجود مسلط و میسرند بر سر او نهاده شود و با قدرتی قوی تر از قوای طبیعی او را نگهداری و تربیت کنند البته اینچنین مولود و موجودی از ردیف دیگران خارج میشود بلکه با آنها در مبارزه و معارضه برمیآید و جای هیچگونه تردید نیست که این گوهر خطیر و شخصیت بی نظیر دارای قدرتی کامل و روحی متدل و قلبی کریم و خلقی عظیم خواهد بود در اینموقع شاهد مقصود در آغوش هوش سرشار شنوندگان محترم درمی آید و آفتاب عالم ناب لیر اعظم بکنایه مغفر بنی آدم حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم از بس ارهای تیره و تاریک خرافات و اوهام تابان و فروزان میشود

منطقه حیاتی این حضرت یعنی شبه جزیره عربستان سرزمینی بوده است بی حاصل و خشک و بی خیر و بی برکت که آب در آنجا نایاب و حتی برای آشامیدن بعد کفایت وجود نداشته آنجا نه کشتی بوده و نه زراعتی نه صنعتی و نه تجارتی مگر عده معدودی از قریش که در دوره شتاء و صیف (یعنی دو گردش تابستانی و زمستانی) مختصر تجارتی مینمودند و بواسطه فقدان زراعت و صناعت و نداشتن وسیله اناش و نبودن مواد مولده مردم عربستان نوعاً فقیر و بی چیز بودند و دارائی آنها محصور در چند رأس شتر بود که مجرای ارتزاق آنها بوده است اعراب نادیده در عصر کنونی هم که قرن تکامل و ترقی است بر این منوالند فقر دائم و اضطراب مبتدا انسان را از حدود نوامیس مشروعه خارج میکند و باعمال

خلاف او میدارد *كَأَذَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا* مخصوصاً اگر تحت سرپرستی حکومت منظمی نباشد متأسفانه بواسطه صحرای گردی و جادر نشینی و

نداشتن مدینه و شهرستان لایق اعراب جزیره داری حکومت صحیح و قوانین موزونی نبودند و هر قبیله با کمال آزادی و خود سری مانند يك دولت خود مختار زندگی میکرد و بجز شیخ قبیله فرماندار دیگر نداشت و بجز از فرمان او آنها تا اندازه کمی فرمان احدی را نمی برد نظر باین اموال طبیعی مذکور اعراب آزاد و خود سروغارتی و بیما گیر بار آمده بودند و برای بدست آوردن رزق و روزی دست بمزدی و غارتگری دراز کرده و بالتبجه جنك جو و خون خوار و فسی القلب و بی عاطفه و کم مهر بودند و اموال و وزن و بچه بکدیگر را بفارت می بردند و همین امر تولید عداوت شدید و نفاق بی اندازه در میان قبائل نموده که در میان حضی از قبایل حتی فرهای متوالی آتش جنك مشتمل بود مانند دو قبیله اوس و خزرج و چون آن دشت پهناور ریگستانی فائده و محصولی نداشت دول متعدده متوجه ملت عرب نشده و در صدد تربیت آنها بر نیامده آنان هم افسار گسیخته هر چه میخواستند میکردند فقط بین النهرین و بین و اراضی جنوبی شام حاصل خیز بوده ولذا در تصرف شاهان ایران و امپراطوری روم در آمده و ملتش از عرب بادیه و حجاز متدن تر بوده و هستند و نیز بواسطه همین عملیات اخلاق سوء دیگری پیدا کرده بودند مانند خود خواهی و تکبر و سرکشی ولذا اغلب در اشعار و قصایدشان خود ستائی و اظهار منیت نسبت بخود و بقبیله شان میکردند کلیب یکی از رؤساء بسیار مغرور و خرد خواه عرب بوده روزی زنی سر او را شانه میزد از او پرسید گرامی ترین عرب کیست زن گفت برادران من شریف ترین عربند بدلائلی که شاید صحیح هم بوده کلیب از این جواب بسیار گرفته شد و در صدد آزار و خواری برادران زنش برآمد تا بالاخره موجبات جنك و نزاع بین او و برادران زنش فراهم شد و بدست یکی از آنها کشته شد و جنك معروف به حرب البسّه من بدیدار شد جنك فجار جنك بعث و کلاب اغلب در نتیجه يك چنین علل جزئی بوده که بواسطه کبر و تکبر و غرور و خود خواهی آنها برپا شده و همین فقر و تنگدستی بود که آنها را بخوردن غذاهای نامطبوع همچون موش و سوسمار و سگ و هر جنبندۀ وادار کرده بود فرزدق میگوید :

إِذَا أَسِيْدِي جَاعَ بَوْمًا مَلْدَةً وَ كَانِ سَمِينًا كَلْبُهُ فَهُوَ آكِلُهُ

در حقیقت همین ناداری بود که آنها را بر کشتن دختران و زنده بگور کردن آنان تهریم و تشویق میکرد تا قرآن نبیشان نموده فرمود:

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ مَكْتُوبٌ

فرزندانتان را از ترس نا داری ما روزی ده آنان و شما را اگر کسی آنها را از این عمل ممانعت نموده میبایستی با ضمانت و کفالت معاش آنان را بنماید یا اینکه آنها را از پدرانشان ببرد چنانکه صعصعة جد فرزندی چندین دختر را خرید و رها کرد و در عرب به مَجْجِي اَلْهَوْدَات معروف شد و فرزندی باین مطلب افتخار میکند خلاصه آنکه فقراء عرب دارای این سجایای خبیث بودند اما ثروتمندان علاوه بر این ردائل دیگری هم داشتند مانند قمار بازی مفرط و میخوارگی بی حد و زنا و فحشای بی اندازه مثلا بقدری قمار می باختند که علاوه بر مال عیال خود را در قمار می باختند بلکه آزادی خودشان را هم می باختند و خود را غلام و بنده و برده حریف قمار می نمودند چنانکه یکی از بزرگان عرب در سر قمار بنده و غلام ابوسفیان گردید عموما قریش روزها را در میانه خانه کعبه می نشستند و قمار می زدند و شبها را پیاده گساری بسر می بردند و اغلب برای اطفاء آتش شهوت به طائف که مرکز فحشاء و منکرات بود میرفتند و یا زنان بد کردار با اعمال زشت و نامشروع مشغول میشدند این بود شبه مختصری از اوضاع احوال اعمومی حجاز و جزيرة العرب و از شئون زندگانی اعراب بادیه و بیابانی و منمندن شهرستانی آنها

حال به بیند چه اندازه شگفت آور است که در يك همچو محیط خراب و جامعه ناپاک فاسدی وجود معمولی مانند حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله که مجسمه فضیلت و هیکل آدمیت و عصاره شرافت است بوجود آید و چهل سال تمام بدون هیچگونه آلابشی زندگی کند و مؤثرات طبیعی همگانی کوچکترین تاثیر و نفوذی را در روح و بدن مقدسش نه نماید و بلکه بالمال محبط تحت تاثیر او واقع شود آیا این متانت و استقامت در مقابل جoadب گوناگون طبیعت و این پاره کردن زنجیرهای عادت و اخلاق و آداب ملیت عربیه دلیلی بزرگی بر بزرگی ذات او بر رستادگی او از جانب خداوند متعال نیست آری ظهور صفات فاضله و



معنویات بارزه او برهان مبین و دلیل متینی است بر اینکه طینت پاک او از غیر آب و گل عرب و عجم و تمام بنی آدم است  
من از این خاک نیم ز آب و هوای دگرم

جامه عاریت است اینکه تو بیسی به سرم

بَشَرٌ وَلَیْکِنْ فِیْهِ مَعْنٰی عَاقِبُ وَالْهُدٰی لَیْسَ کَسَاوِیْرَ الْاَعْوَادِ

او جوهری است ملکوتی و عنصری است لاهوتی شعله وجودی او نوری است مشعّب از نور الهی و طینت او گوهری است از معدن عرش ربوبی روحش از نور خدا مشتق و بدنش از آب حیات زیر عرش مشتق است بعلاوه چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود فرشته‌های رحمت و دست‌های قدرت خداوند کردگار مدام پروانه وار گرد سر این بزرگوار می چرخیدند و او را برامه‌های فضیلت و تقوی و هدایت و امداد می نمودند از این جهت است که در قرآن مجید مکرر میفرماید این پیغمبر از خود شما مولود در محیط شما و پیدا شده از میان شما است

لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ اِذْ بَعَثَ فِیْهِمْ رَسُوْلًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ هُوَ الَّذِیْ بَعَثَ فِی الْاُمَمِیْنَ رَسُوْلًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ

اشاره باینکه پیدایش این گوهر پاک از میان این توده ناپاک و آلوده نشدنش بهیچ آلاشی خود دلیل بزرگی است بر اینکه ماده فطرت او غیر ماده فطرت شما است و بر اینکه او منظور نظر خدا و فرستاده شده از سوی حق تعالی و مؤید و مسدد از نزد ما است

محمد کلید در گنج جود	فروغ نخستین شمع وجود
برازنده افسر سروری	شهنشاه اقلیم پیغمبری
مروزنده دودمان خلیل	شفیع امم پیشوای سبیل
شکر بیزجانها بلفظ فصیح	سک در در دلبا بچهر ملیح
سر بر ملک را ز طلیش ناج	رسل داده برقاب قوسینش باج

شَخْصٌ هُوَ الْعَالَمُ الْکَلَمٰی فِی شَرَفٍ وَنَفْسُهُ الْجَوْهَرُ الْقَدْسِی فِی عَظَمٍ  
هُوَ النَّبِی الَّذِی اِبَاتُهُ ظَهَرَتْ مِنْ قَبْلِ مَظْهَرِهِ لِلنَّاسِ فِی الْقَدَمِ

از همان دوران طفولیت و عهد صباوتش نبوغ و برازندگی جوهری و عظمت و شخصیت‌های روحیش بر همه نمایان بود و او را از دیگران جدا و ممتاز نموده بود و از مردان با هوش و با فهم و نوابغ بگانه محسوب میشد آنحضرت با اعمال کودکانه و قبیح نیکداشت و پیرامون لهر و امب اطفال نمیکردید و در صف آنها وارد نمیشد غالباً برای عبدالمطلب که از بزرگان عرب و قریش بود دو کنار کعبه بساطی پهن میکردند و او تنها بر آن بساط می‌نشست و فرزندان و افراد خاندانش گرد او جمع شده ولی از هیبت او جرئت نشستن بر بساط نداشتند بلکه بیاس احترامش بین او و خودشان فاصله میگذاشتند این بزرگوار چون وارد میشد یکسر همه میرفت و در کنار جدش روی بساط باوقار و سکونت عجیبی می‌نشست و بمناعت اعمام و اقاربش اعتنائی نیکداشت جناب شیهة الحمد حضرت عبدالمطلب میفرمود مرزندم را مانع نشوید زیرا اوسیدو آفاست بزرگی روح و عظمت معنوی اینحضرت از همان کودکی شروع شده و سیماش متجلی بود در دوران جوانی بقدری محترم بود که عموم قریش و مردم مکه باو اعتماد میکردند و اموال خود را باو می‌سپردند و او را امین و نجیب یافته و شناخته بودند این بزرگوار در تمام چهل سال پیش از رسالتش لب‌بر آب ییاه نهاد و چشم خیانت بنا موس احدی نگشاد و دست تعدی و ستم یا حدی دراز نکرد و قدم بیجائی بر نداشته و بجز تواضع و فروتنی ذوق‌المتقالی کبر و نخوت و خود خواهی از او دیده و شنیده نشد با همه مهربان و رفیق با خویش و بیگانه صدیق و شفیق بود طالب آرامش و دافع فتنه و انقلاب بود در هر موقع نصب حجر الاسود که نزدیک بود بین قبایل مکه جنگ و نزاع شروع شود با عقلی تمام و حزمی بسزا فتنه را خاموش کرد و همه را در افتخار نصب حجر سهیم و شریک نموده و نظر بهمین مزایای معنوی و مشخصات اخلاقی بوده که خدیجه با او ازدواج کرد و گر نه برای خدیجه خواستگاران فراوان از بزرگان قریش مهیار موجود بود و آن خاتون همه را رد نموده و خود را بهم بستی اینحضرت که از تمینات اعتباری موهوم محروم است مفتخر فرمود این گفته‌ها و صد هزار افزون تر همه نشانهای یش از رسالت و ستاره‌های پیش از فجر نبوت آنحضرت است که علاء آن تاریخ را برای پذیرفتن دعوتش مهیا و مستعد می‌نموده این مذكورات یکی از معانی ظهور نور نبوت در سیمای دلارای آنحضرت است عجالة بهمین مقدار مختصر قناعت کرده و با تجدید مطلع

در طی د شعر عرائض را خاتمه داده و چنانچه موقیتی حاصل شود گفتار بیشتری در این موضوع ابرار میشود

هله آن خدیو که از خدا بلعمرک است خطاب او

ه ترسد مشاعر خلق را که کنند وصف جناب او

که رسد به عالم وصف او که جلال او است چجاب او

نو بجوی شرح کمال او ز کلام او بکتاب او

که مفصل آمده مجلی ز مکاشفات معبدی

بجلال حق که نبرده بی احدی بعق جلال او

ملکوتیان جبروتیان شده معو و مات جمال او

چو و رای عقل بشر بود درجات عقل و کمال او

من بی زبان چه بیان کنم حسنات و خلق و خصال او

خلق عظیم بیان کند خبر صفات معبدی

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ  
رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الَّذِينَ كُفِرُوا وَلَوْ كَرِهَ  
الْمُشْرِكُونَ نظر بگفته های مفت قبل از وجه تاریخی معقول و معلوم شد که  
عرب حجاز بسیار قریب به حضرت خاتم الانبیاء نظر بسیار خوبی داشتند و  
سلامت روح و پاکی دل و راستی گفتار و درستی کردار آن حضرت مورد  
قبول همه بوده است در اینجا ممکن است پرسش تازه در میان آید که در  
این صودت و با این کیفیت چرا دعوت و سالت آنحضرت را نپذیرفتند و  
فورا تسلیم گفتار او نشدند و علاوه بر اینکه ایمان نیاوردند آن بزرگوار  
و پیروانش را آزار بسیار نمودند ، در پاسخ عرض میکنم علل و عواملی  
که سد راه شده و موجب مخالفت قریبش گردید بسیار است که ما بعضی  
از آنها بیان مینمائیم و شنوندگان معترم بدانند که در قبول کردن هر حق  
تازه این قبیل موانع و روادع موجود بوده و هست و با هوش و دانش خویش  
از آنها بپرهیزند و از سعادت قبول حق محروم و محجوب نگردند اول  
آنها حب به عادات است که در اغلب ملل و افراد بوده و میباشد انس و  
عادت بشیوه و رویه ای کند و بند محکمی است که بیای انسان بسته میشود  
و او را از پیسودن راههای تازه و درک سعادهای نوین محروم میگردد  
عادت حکم طبیعت را پیدا میکند چنانکه شکستن طلسم طبیعت بسیار دشوار  
است پاره کردن زنجیر عادت و بیرون آمدن از رویه دیرینه بسیار سخت و  
ناگوار است و اگرچه بطلان و غلط بودن آن رویه کهنه از نظر عقل واضح  
و آشکارا باشد

اعتیاد بشروبات و دخانیات و سایر سوّمات بزرگتر مانعی است از  
تَرَكَ آنها

مانوس شدن بطرز مخصوصی از پوشاک و وراک و عادت کردن  
یک رویه معینی از گفتار و رفتار ایجاد علاقه شدید و مفرطی می نماید که

عجوب و نواقص آنها! را از دیده مقل محبوب میگرداند و بحکم :  
 حُبُّ الشَّيْءِ يُمَمِّي وَيُصِمُّ بسا میشود که در افکار درونی و دانش‌های

طبیعی او تصرف کرده و برای این اعمال و اقوال زشت و ناشایست وجوه  
 معسره‌ای میتراشد و با منطق‌های مغالطی آنها را بیکو و مستحسن بنظر  
 میآورد حتی آنکه گاهی با مسلمات علم طب و اقتصاد و سایر علوم در  
 مبارزه و معارضه برمیآید مثلاً ضرر مشروبات الکلی برای اغلب جهازات  
 بدن از مسلمات و بدیهیات طب است ولی نظر باعتیاد و انسی که باین  
 سم مهلك پیدا کرده برای نوشیدنش متوسل بیک رشته از سخنان واهی  
 شده و بنام تقویت هاضمه زیاد شدن اسید معده ، افزایش حرارت بدن ،  
 نشاط دماغ و جنبش فکر و غیر ذلک از گفتارهای پوچ متشبث شده و مینوشد  
 شواهد و امثله در اینموضوع فراوان است و هریک از شنوندگان نسبت  
 بخود و دیگران در این باب مشاهدات و مسموعات زیادی داشته و دارند  
 خلاصه آنکه رها کردن رویه‌های چندین ساله وارد شدن در مرحله جدید

و عملیات تازه بسی دشوار و بسیار ناگوار است و لهذا در هر تحول جدید  
 اجتماعی زمامداران امور با موانع و مشکلات طاقت فرسایی مواجه میشوند  
 که برای بر طرف کردن آنها جانشان بلب می‌رسد و بالخصوص که  
 اگر رویه قدیمه مطابق شهوات حیوانی و میول نفسانی اشخاص بوده باشد  
 کیسکه بقمار بازی و می‌گساری انس گرفته کیسکه به بوالهوسی و خود  
 سری و شهوترانی عادت کرده کیسکه بهفت خوری و دزدی و یغما گری  
 خوی گرفته کیسکه بهرزه گوئی و باوه سرائی و آزادی زبان و هتک  
 این و آن بار آمده باین زودبها بترك عادات خبیثه چندین ساله و محدود  
 شدن و مقید بودن بآداب انسانی حاضر نمیشود و تا بتواند شانه از زیر  
 بار خالی کرده و بلکه برای درستی راه و رویه خود دلائل مغالطی و  
 منطقهای سفسطی اقامه می‌نماید

این مطالب معروضه راجع بعملیات بود

و اما در موضوع افکار و اعتقادات بدرجائی امر دشوارتر  
 و مشکل‌تر است دست برداشتن از معتقدات نکوهیده و افکار مانوسه قدیمه  
 و بالخصوص که اگر موروثی از آباء و اجداد باشد عیناً به پایتجان دادن  
 و قالب تهی کردن و بین روح و بدن تفرقه انداختن است چنانچه کثر

کسی است که برای جان دادن حاضر شود همینطور کمتر کسی است که با آسانی دست از معتقدات قدیمه بر دارد افکار ویرا که مانند درخت در بوستان جاننش کاشته و با آب حیاتش پرورش داده بزودی قلع و قمع نمی‌کند

نو عا انبیاء و رسل و سینا نبی خانم که برهم زنده افکار نکوهیده و بیاد دهنده سامان اعمال پوسیده بودند و میخواستند از گلستان وجود بشری خار و خاشاکهای خشک و پوسیده ریشه کن کنند و بجای آنها گلهای توحید و لاله های تجرید و درخت های بارور معرفت را به کارند چار این مانع شدید میشدند و از ملل و امم کلمات مغالطی که ناشی از انس و عادت ب فکر و عقیدت نکوهیده آباء و اجداد بود میشنیدند در آیه ۱۶۵

سورة بقره میفرماید وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اٰتُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا بَلْ نَنْتَهِجُ مَا اَتَيْنَا عَلَيْهِ اٰبَاؤُنَا اَوَلَوْ كُنَّا اَبَاۡنَهُمْ لَا يَعْصُوْنَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُوْنَ و در آیه ۱۰۳ سوره مائده میفرماید وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلٰی مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلٰی الرَّسُوْلِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اٰبَاۡنَا اَوَلَوْ كُنَّا اَبَاۡنَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُوْنَ و در آیه ۲۷

سوره اعراف میفرماید رَاۡۤاِذَا قُلُوْا فَاِجْۡسَدُوْا قَالُوْا وَجَدْنَا عَلَیْهَا اٰبَاۡنَا وَاَللّٰهُ اَمَرَنَا بِهَا قُلْ اِنَّ اللّٰهَ لَا یَأْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ اَتَقُوْلُوْنَ عَلٰی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ در آیه ۵۳ سوره انبیاء میفرماید اِذْ قَالَ لِاَبِیْهِ وَ قَوْمِیْ مَا هٰذِهِ التَّمٰثِیْلُ الَّتِیْ اَنْتُمْ لَهَا عٰكِفُوْنَ قَالُوْا وَجَدْنَا اٰبَاۡنَا لَهَا عٰبِدِیْنَ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ اَنْتُمْ وَاٰبَاؤُكُمْ فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ و در آیه ۲۱ سوره لقمان میفرماید وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اٰتُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوْا

بَلْ نَقِمْ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِمُ آبَاثًا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ وَدَرَجَاتٍ دِيكَرٍ مِّمَّا يَدْعُونَ قَالَُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاثًا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ

و غیر این موارد از سایر آیات قرآنی پس حجاب اعظم و سد آهنین محکم از قبول فرمایشات انبیاء و مرسلین همان حب به عادیات و تلاقیه بموروثات آباء و اجدادی آنها بود مثلاً اعراب حجاز قرنهای متصادی پدران شان را می دیدند که در مقابل بتها کرنش می نمایند و برای آنها قربانی میکنند و از مسافت دور بزیارت آنها می آیند و نوعاً پدر هر کسی محبوب و محترم نزد او است و رفتار پدر نوعاً سرمشق برای فرزند است خارج شدن از آداب پدران آسان نیست و زود زود نمیشود تکذیب پیشینیان را نمود این قبیل فکرها ی غلط آنان را از پیروی پیغمبر باز میداشت آری انسان نباید متلون المزاج و بوقلمون و آنباغ کُل نَاعَتِی بِمِیَاوُنٍ مَعَ کُل رَنج باشد نبات قدم استقامت در رای بهر بادی از پای کنده نشدن و بهر صدامی از جای در نیامدن خوب است ولی نه باین اندازه که حتی نسبت به حق و حقیقت هم تعصب و تصلب داشته باشد طریق معتدل و راه میانه این است که در هر امر تازه خواه مرحله اعتقاد باشد یا وادی عمل باید تحت تاثیر عادت و انس قرار نگیرد و تعصب و امیلی و نزادی و آبا و اجدادی را بر کنار نهد و بادیده تحقیق و نظرتفتیش در او بشکورد اگر او را موافق عقل و وجدان یافت از جان بپذیرد و بلکه با مخالفین مبارزه کرده و در راه نشر آن حقیقت بسال و جان فداکاری کند انسان عاقل آن کسی است که بغیر از حق و حقیقت چیز دیگری از عوامل و مؤثرات طبیعت در او نفوذ و تاثیر نکند و پرده های اوهم و خرافات و بعاضد و معاوت انس و عادت چشم حق بین او را کور نکند و از سعادت تازه محروم و مهجور نش نماید و چنین اشخاص عاقل در هر دوره و زمان مبدود و انگشت شمارند

عرب حجاز سالهای متوالی بردزدی و یشماگری و مفت خواری عادی کرده مدتها یشهوت رانی و افسار گسیخته گی بار آمده بودند  
زنها برای دفع شهوت میخواسته و برای زن حقوقی و حدودی جز اطفاء



شہوت مرد قاتل نمیشده و اورا مانند سایر ما یملک خود میدانسته که تا هر زمان خواست استمتاع و بهره برداری کند و گرنه اورا بدور اندازد مال و ثروت را از هر راه و بهر طریقی که میتواند بدست مآوردہ و بهره‌رہاء معقول و نامعقولی مصرف میکرده برای اونجارت و قمار یکی بودہ کسب و ربا فرنی نداشته شراب و آب در نظرش بگسان بودہ آدم کشی چندان مهم نبوده براین اخلاق و ذیلہ سالہای دراز زندگی کردہ و معتاد و مانوس گشتہ

حال پیغمبری مآید کہ او را از دزدیدن مال مردم منع میکند وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَيْدِيَهُمَا میگوید و برای اموال مردم حقوق و حدودی قائل میشود کہ لَا يَحِلُّ مَالُ امْرَاةٍ اِلَّا بِطَيِّبٍ نَفْسِهِ مال مردم حلال نیست مگر آنچه از روی رضای نفس و طیب خواطر بدهند حُرْمَةُ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ چنانچہ خون مردم محترم است و نمیتوان او را ربحت مال آنان نیز محترم است و نمیتوان دزدید و چاییدا کرد اقصی مرتبہ فقر و تنگدستی باشد حق طاول و چپاول و دست درازی بمال غیرا نداوید

زنان را بقدری محترم میشارد کہ بٹ سورة قرآن را بنام آنها اختصاص میدهد و درباره آنها سفارشات ہی اندازہ میفرماید زنان را در حقوق و حدود مساوی و همشوش مردان میکند عرب زن را مانند سایر نر کہ از خویشان مرده اش بارث میگرفت باین طریق کہ بر سر او جامه می افکند و در حقیقت اورا حیازت میکرد و میگفت ارث امْرَأَتِهِ کَمَا ارث

مَالُهُ چنانی کہ وارث اموال اویم عیال او را هم وارثم ببس اگر میخواست شخصا از آن زن تمتع و بهره برداری میکرد و گرنه اورا بدیگران تزویج میکرد و صدق اورا میگرفت و باو نمیداد و یا اینکه آن زن را حبس و زندانی میکرد و باو سخت میگرفت تا آنچه را از شوهرش باو رسیده واگذار کند و خلاص شود و همچنین اگر زنی را برناشویی میگرفت پس از استمتاع امر زندگی را بر او سخت و دشوار میگرفت تا او به تنگ آید

و تروش را بشوهرش بدهد یا لا اقل مهر و صداقت را به بخشد این نجات دهنده زنان از قید اسارت وحشیان این راد مرد عالم امکان فرمود

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ وَعَاشِرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا بَا زَنَانِ بِسُوءِ و انصاف معاشرت کنید در خوراک و پوشاک و مسکن و جایگاه و در رفتار و گفتار با آنها بعدل و انصاف و نیکی معاشرت کنید اگر طبیعتان بآنها اقبال نکرد و دلزده شدید بغوری از آنها مفارقت نکرده و صبر کنید امید است که خداوند در این صبر بر مکروه خبر کثیر و پاداش نیک فراوان بشما عطا کند زن را با مرد شریک در حکم و قانون ارث کرد زن را ریحانه گردنه قبر مانه خلاصه جان و مال و عرض و ناموس و تمام شئون حیاتی او را کاملاً محفوظ فرموده و جلو آرزها و شهواتهای حیوانی و نهمدنیات ظالمانه مردان را نسبت بزنان بشدت و سختی گرفت باده گساری را کاملاً غنغن و ممنوع مفرماید که إِنَّمَا النِّعَمُ وَالْمَيْسَرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و برای ارتکاب این عمل شنیع هشتاد تازیانه قائل میشود

عرب بت پرست غارتگر باده گسار شهوت ران که سالها بر اینسوال زندگی میکرده و از بسیاری این اعمال و تکرار این منکرات قبح و زشتی اینها از نظرش رفته فعلاً مواجه می شود با گوینده که می گوید

قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا وَ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ خدای بیگانه را بیرستید و این بشهای تراشیده و خدایان نغراشیده را بدور ریزید و طوق عبودیت احدی را برگردن ننهید و بغیر خدا چشم امید باحدی ناز نکنید و دست طمع بجانب کسی جز خدا

دراز نماید زیرا ما سوی الله همه گدایان و محتاجانند و بی نیاز فقط منحصر در خداست

با حضور آفتاب با کمال  
 بهی گمان ترك ادب باشد ز ما  
 رهنمائی جستن از شمع زیال  
 کفر نعمت باشد و فعل هوا  
 و بخدایان ساخته آنها سب و لعن کرده و استهزاء و طعن میزند و  
 نیاکان آنها را تنفیہ میکند و بمقاید بوسیده و امکار نکوهیده آنان و آباء  
 و اجدادشان سرزنش و امانت میکند و درخت های کهن سال مغز آنها را ریشه  
 کن میفرماید ببلایه برجشم و گوش و زبان و دماغ و دست و پا و شهوت و  
 غضب و حرص و آز و کبر و نخوت و طمع و کینه آنها قید و بند می زند از  
 گفتارهای ناصحیح و رفتارهای نامعقول جلوگیری میکند

البته و البته این چنین مردم آزادی او را بزودی نمی پذیرند و  
 دست از افکار و معتقدات قدیمه برنمی دارند و سر تسلیم بر خط فرمان او  
 نمی نهند و بلکه برای خلاصی و آزادی روح و بدن خودشان از این حدود و  
 فیود بهر گفته نامعقول و هر عمل ناموزونی متوسل و متشبث میشوند گاهی  
 میگویند ساحر است گاهی میگویند دیوانه و مجنون است و گاهی میگویند  
 مگر کسی غیر از بنیم عبدالله در قریش بهم میرسد که خداوند او را پیغمبر  
 گرداند لافل بایستی این فرمان بر یکی از بزرگان مکه بامدینه نازل شود  
 نه بر محمد بنیم و قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لم جنون  
 لولا نائینا بالما انک ان کننت من الصادقین و قالوا اولاً نزل

هذا القرآن علی رجل من القرین عظیم گاهی میگفتند این گفتارها  
 کلام خدا نیست و ساخته محمد است که بدستبازی بشری مانند خودش برداشته  
 و بعداً نسبت میدهد گاهی سنک بر بدنتش میزدند و میخواستند او را با قوه  
 مهریه و زور ساکت و صامت کنند نبات این مخالفتها بواسطه صعوبت ترك  
 عادیات و دست برداشتن از مانوسات است و گرنه حق و حقیقت و صدق گفتار  
 این پیغمبر بر آنها مشهود و معلوم بود و شاهد بر قضیه آنکه پیغمبر روزی  
 بر ابوجهل که از بزرگان قریش و معاندین بود گذشت و فرمود یا اباالحکم  
 بسوی خدا و رسولش روی آور یا که من ترا بسوی خدا میطلبم و راهنمائی  
 میکنم ابوجهل گفت ای محمد آیا نواز دشنام دادن بخدایان ما دست برنمیداری  
 آبا جز این میخواهی که ما گواهی دهیم باینکه پیغام خدای خود را رسانده

و ماموریت را انجام داد اگر منظور این است ما این شهادت را میدهم ولی  
نورا پیروی نکنیم بخدا سوگند اگر میدانستم که برحقى از تو پیروی  
میکردم و چون پیغمبر از او دور شد ابو جهل روى بغیره بن شعبة که همراهش  
بود نمود و گفت بخدا من خوب میدانم که این مرد برحق است فقط يك چیز

است که مرا از پیروی او منع میکند بنی قُصَیّ گفتند پرده داری کبه با ما  
است ما تصدیق کردیم گفتند آب دادن حاج با ما است تصدیق کردیم گفتند  
دارالشورى حق ما است قبول کردیم سپس در مقام مهمانداری حاج برآمدند  
در اینجا ما با آنها رقابت کرده و دوش بدوش آمدیم اینك میگویند در میان  
ما پیغمبرى ظهور کرده است و این امری است که بخدا قسم ممکن نیست او را  
تصدیق کنم از این کلام بخوبی ظاهر است که ابو جهل بعظمت و متانت و  
صدق گفتار پیغمبر عالم و مدعن بود معذلك برای اینکه بمقام و مرتبه ولذات  
و شہواتش صدمه و لطمه نرسد علنا ایمان و اذعان نمیداشت الآن هم بسیاری  
از مردم دنیا که قبول اسلام نمیکند برای همین جهت است که باید دست  
از افکار نکوهیده و معتقدات پوسیده بردارند و از رویه و عادات مانوسه  
برکنار شوند سختی و دشواری این نو امر آنان را از درك سعادت اسلام  
و پیروی قرآن محروم نموده خداوند بهم توفیق حق شناسی و عمل بحق  
مرحمت فرماید

ختم کلام بخطاب بان پیشوای انام نموده و همه را بخدا بسیار	
ای ختم پیامبران مرسل	حلوای بسین و ملح اول
ای خاک تو توتیای بینش	روشن بشو چشم آفرینش
ای شش جهت از تو خیره مانده	بر هفت فلک جنبیه رانده
سرخیل توئی و جمله خیلند	مقصود توئی همه طفیلند
سلطان سریر کائناتى	شاهنشاه کشور حیاتی
ای کثیت و نام تو مؤید	بوالقاسم و احمد و محمد

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین



### بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تبارك وتعالى ولقد وصانا لهم القول لعلهم يتذكرون

چون بنا بر مختار امشب شب ولادت یا سعادت حضرت ابو محمد الحسن العسکری امام یازدهم شیعه است مقتضی می باشد که مطالب مربوطه بآن بزرگوار معروض خواطر شوندگان معترم گردد و تعقیب سخنان گذشته انشاءالله تعالی بمقدمه آینده، نام مبارک ابن جناب حسن و کنیه اش ابو محمد و القابش صامت و هادی و خالص و رفیق و زکی و تقی است و اما عسکری لقب اصطلاحی نیست بلکه چون در شهر سامرا محله ای که آن حضرت و پدرش در آن سکونت میکردند عسکری نامیده میشده از اینجهت آن جناب و پدر بزرگوارش را عسکری مینامیدند و نیز نظیر بشدت معروفیت و موقعیت اجتماعی حضرت رضا (ع) در ممالک اسلامی ابن جناب و پدرش و جدش را ابن الرضا می گفتند

والد ماجدش حضرت ابوالحسن الثالث امام علی النقی علیه السلام است، والده ماجده اش بنا بر اشهر حدیث نام داشته و بعضی نام آنمخدره را سوسن و برخی سلیل دانسته اند و عمو ماورا جده می گفتند و آن خاتون از دانشمندان با معرفت و زنان صالحه با حقیقت بشمار می آمده است حتی آنکه پس از فوت حضرت امام حسن عسکری (ع) تا اندازه مرجع و ملجاء شیعه بوده است شیخ صدوق رحمه الله علیه از احمد بن ابراهیم روایت میکند که او گفت در سال ۲۶۲ وارد شدم بر حکیمه خاتون دختر حضرت جواد الائمه (ع) و از پس پرده با او مکالمه نموده و از دین و پیشوایان دین او پرسیدم در جواب اسم ائمه علیهم السلام از حضرت علی بن ابیطالب تا حضرت حجت بن الحسن امام دوازدهم را سرد پس گفتم حجت فرزند عسکری کجا است فرمود پنهان است گفتن مرجع و بناء شیعه کی است فرمود جده مادر عسکری (ع) گفتم پیروی کنم از کسی که بیک زنی وصیت کرده و امور را باو سپرده است حکیمه (ع) فرمود حضرت ابو محمد العسکری در اینموضوع اقتداء کرده است به حسین بن علی (ع) که آن حضرت بنظور اخفاء و پوشاندن مقامات فرزندش حضرت علی بن الحسن زین العابدین

بخواهرش زینب علیها السلام در ظاهر وصیت فرمود و آن بانو را مرجع امور نمود و آنچه از علوم و معارف که در ظاهر از حضرت زینب بروز میکرد باطناً همه از مصدر ولایت و منبع حکمت امام وقت حضرت زین - العابدین (ع) بوده یعنی حضرت عسکری (ع) هم بنظور اخفاء حضرت بقیه الله این بانو را مرجع قرارداد پس از این بیان جلالت شان و بزرگی مقام این مخدیره معلوم میشود که مانند حضرت زینب (ع) مرکز وصایت امام قبل و آئینه تجلی امام بعد یعنی حضرت بقیه الله ارواحنا فداء بوده است بالجملة در تاریخ زمان و تعیین مکان ولادت این حضرت مانند اغلب ائمه بین ارباب حدیث اختلاف است و علت اینگونه اختلافات هم معلوم است زیرا که امر ولادت اشخاص از حوادث خانواده ایست که جز خویشان بسیار نزدیکشان دیگری بر این امر اطلاع کامل پیدا نمی کند مگر آنکه مولود از خانواده بسیار مهم معروفی مانند خانواده سلطنتی باشد و برای روز ولادت او در مملکت تشریفات همگانی از قبیل جشن و شادی و انداختن توپ و زدن نقاره و چراغانی عمومی قائل شوند در این صورت تاریخ ولادت چنین مولودی برای قرون بعد مضبوط و نظر باهتمام مورخین در ثبت و ضبط تا درجه از اختلاف مصون و محفوظ می ماند و اما در موارد دیگر که نه مولود معروفیت فوق العاده ای دارد و نه مورخین آن عصر را اهتمام تمامی و ایجاب و الزامی در ثبت و ضبط است و نه اداره آماری است که خانواده ها را بر ثبت زمان و تعیین مکان ولادت الزام کند

بنچار اطلاع صحیح و آگاهی کامل بر خصوصیات زمانی و مکانی مولود و میلاد منحصر در پدر و مادر و محدودی از نزدیکان فامیلی خواهد بود و نقل و گفتار ایشان مانند اطلاع دیگران میباشد اینجا است که بواسطه غفلت یا فراموشی یا عوارض دیگری از شنوندگان طبقه اول یا طبقات بعد در نقل و حکایت اختلاف پیدا میشود و هرچه زمان دورتر میشود اختلاف محکمتر و برطرف کردنش دشوارتر میگردد فعليهذا برای نزدیک شدن بواقع و حقیقت باید در روایات بزرگان صدر اول نظر انداخت هر کدام که از جهة راری معتبر تر و روایت کننده گانش زیادتر و نشانه های ضبط در او بیشتر است همان را باید

قبول کرد و ماخذ عمل قرار داد

راجع بولادت حضرت عسکری علیه السلام کلبنی در کافی و شیخ طوسی در مصباح و ابن طاووس در اقبال و شهید در دروس و طبرسی در اعلام الوری و کفعمی در مصباح و ابن شهر آشوب در مناقب و شیخ حر عاملی و جمع دیگری از بزرگان در کتبشان نقل کرده اند که ولادت این بزرگوار در ماه ربیع الآخر سال ۲۳۲ هجری بوده است شیخ طوسی و ابن طاووس در روز دهم اینماه دانسته اند ولی طبرسی و ابن شهر آشوب و جمعی در یوم جمعه هشتم گفته اند و بفرموده شیخ حر عاملی گفته اخیر شایع و مشهور است و در مکان ولادت هم اختلاف است ولی مشهور و مقبول این است که در مدینه طیبه متولد شدند وفات این حضرت در سال دریست و شصت هجری بوده است پس عمر این بزرگوار بیست و نه سال میباشد که مدت بیست و سه سال را با پدر بزرگوارش سر برده و شش سال دوره امامت خودش بوده است خلفاء دوره حیات این حضرت عبادتند از

متوکل عباسی و منتصر بالله و مستعین بالله و معتز بالله و مهتدی بالله و معتز علی الله و چون چهار سال و کسری از اول خلافت معتز گذشت این حضرت در سامره از دار دنیا رحلت فرمودند و در منزل شخصی خودشان پهلوی قبر والد ماجدشان دفن شدند این بود مختصری از تاریخ ولادت و وفات این حضرت

اما امامت آن بزرگوار روی اصول و ادله عقلیه ای که در نزد شیعه ثابت و مسلم است دلایل و براهین امامت آن حضرت مانند پیرانش روشن و محقق و جای هیچگونه شک و تردیدی نیست

**بیان مطلب** اجمالاً آنکه بحکم محکم عقل و خرد در هر دوره و زمان از جانب خداوند منان بر خلق روی زمین باید حجتی دانا و توانا بوده باشد تا اگر مردم چه از طبقه عالیه مانند ابن سینا و سایر حکما و چه از طبقه نازله بخواهند راه بندگی و فرمان برداری خدا را به پیمایند و بر کیمیت و کیفیتش آگاه نباشند آن حجت خدائی و معلم الهی آنان را آگاه کند و مجهولاتشان را معلوم فرماید و نیز بواسطه غلبه شهوات نفسانی و تراکم غرائز حیوانی و تهاجم رساوس شیطانی از پیروی راه بندگی و خدا پرستی و قیام بوظائف مشروع الهی عاجز و ناتوان

کردند خود را در پناه قدرت و ولایت آن حجج الهیه بپیرند و متمسک بحبل المتین آنان بشوند و درخت تلخ وجودشانرا بشجره طیبه آن پسرهای آزاد بستان خدائی پیوند بزنند تا همای ممت آن طایران قدس لاهوت بر سر آنها سایه انداخته و با نیروی خدائی که داوند پناهندگان ضعیف را از پنجه درندگان حیوانی و چنگال اهرمنان نفسانی و راهزنی ددان و غولان شیطانی برهانند و بنور هدایت چشم دل آنها را روشن نموده و با نیروی ولایت آنان را از وساوس شیطانی و هواوس نفسانی خلاص کنند

فَاَزَ مِنْ تَمَسُّكَ بِكُمْ وَ اَيْنَ مِنْ لَجَا إِلَيْكُمْ وَ سَلِمَ مَنْ  
صَدَقَكُمْ وَ هُدِيَ مَنْ اِعْتَصَمَ بِكُمْ

هر نفسی با اختیار مرد از خود	در پای ولی و لیش کرد احیا
احیا کند این نفوس انسانی	انفاس شه از امانت احیا
این قلعه کفر را کند بنیان	و ز شهر الوهی آورد بناء
خشت آوردش ز قالب وحدت	سنگ آوردش ز کوی استغنا
آبش همه آب صفوت آدم	خاکش همه خاک طینت یحیی
سقف و در و بام او زهم ریزد	سقف و در و بام تازه آرد تا
شهرش کند مکان کروی	خلوتگاه یار و خالی از اعدا
مانند خلیل خانه سازد	سر حلقه دین و قبله دنیا
آراسته تر ز نیر اعظم	بیراسته تر ز ذروه اعلا

و اگر زمین آبی از وجود اینچنین حجج دانسا و خلیفه های توانا خالی باشد در احتجاج و معاکمه خداوند محکوم بشر خواهد شد پس برای اینکه از خلق برخدا حجتی و اعتراض صحیحی نباشد باید همه وقت خلیفه الله خواه پیغمبر و یا جانشینی که دارای سبات و صفات پیغمبر است در روی زمین موجود بوده باشد لهذا خداوند می فرماید

وَلَقَدْ وَصَّيْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ما کلمات الهیه را متصل و متوالی و بیایی نمودیم و حلقه های ذنجیر



خلافت الهی را بهم چسبانیدیم تا مردم متذکر باشند که هیچگاه بدون پیشاوایی راهنمای از جانب خدا نیستند بدیهی است که نشانه راستی و درستی خلافت این اشخاص همان علم آل‌هی و قدرت ربوبی است که در مواقع مقتضیه بمقدار لزوم برطبق مصالح غیبی باذن خداوند از آنان ظاهر و بارز میشود چنانچه میفرماید

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ مَا يَمِيرَانِ رَايَا بَيِّنَاتٍ هَاهُنَا هَاهُنَا  
فَرَسَدِيمُ ذَلِكَ بَأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَأَتَيْنَاهُمُ  
بَنَ مَرِيَمَ الْبَيِّنَاتِ أَلَمْ يَأْتِيَهُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ  
عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ أَلَمْؤُ فَكَلَّابِ أَتَتْهُمْ  
رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ .

و چنانچه در محل خود انشاء الله تعالی خواهیم دانست پیغمبر خاتم دارای این نشانه ها بوده و پیغمبری او ثابت و محقق است و بحکم روایات و احادیث منظاره همین نشانه ها درباره خلفای طاهری نیز موجود بوده

بعلاوه که پیغمبر تمیمی و نصریع بر جانشینان و خلفاء خودش فرمود چنانچه بغاری و مسلم در دو صحیح خودشان و ابود اود در سنتش و دیگران از بزرگان عامه در سائر کتبشان نقل فرموده اند و معدن شیعہ از اندازه تواتر معنوی گذرانده اند که پیغمبر فرمود خلفاء بعد از من دوازده نفرند بعدد ثقباء بنی اسرائیل و این دین برپا است مادامیکه این دوازده نفر خلافت و امارتشان را انجام دهند و همه این دوازده نفر بر طبق حق و حقیقت عمل میکنند و پس از اینها قیامت برپا میشود و زمین از هم می پاشد و اهلش را فانی می نماید و نظر بر روایات متواتره که شیعہ از پیغمبر و او میانش نقل کرده اند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وصی و خلیفه یازدهم آن حضرت است و نشانه های علم و قدرت خدایی مکرراً از او ساینده و هویدا بوده که در کتب شیعہ کاملاً ثبت و ضبط شده است قطب راوندی در کتاب خرائج مکتوبه امام حسن

عسکری علیه السلام اخلاقش مانند اخلاق پیغمبر بوده آن بزرگوار مردی بوده است گندم کون نیکو قامت خوش سیما و خوش صورت و تازه سال و جوان و دارای مهابت و جلال و بزرگواری و همه طبقات از عالی و دانی او را بواسطه وفور علم و زیادی فضل و دانشش تعظیم و احترام میکردند و نظر بر زهد و تقوی و عفاف و نجابت و حقیقتی که در او یافته بودند او را بر خود مقدم میداشتند شیخ صدوق بدو واسطه از جمع کثیری نقل میکند که آنها از والی قم احمد بن عیبدالله شنیدند که میگفت من دو سامرا را ندیدم کسی را از اولاد علی در عفت و متانت و جود و سخاوت و بزرگی و جلال مانند حسن بن علی العسکری همه طبقات از دوست و دشمن و شاه و رعیت و وزراء و امراء و نویسندگان او را تعظیم و احترام میکردند روزی وارد شد بر پدرم عیبدالله بن خاقان که در حقیقت وزیر دربار معتد بالله است پدرم پدری از او تجلیل نمود که احیای وزراء و امراء و ولیمه‌ها را بآن اندازه تجلیل نمیکرد او را بر مسند خویش نشاندند و در مکالمات کمال ادب را نسبت باو مراعات میکرد باندازه که بعیرت افتاد شبانگاه در خلوت از پدرم پرسیدم شخص امروزی که این اندازه احترامش نمودید که بود گفت این ابن الرضا امام و پیشوای رافضی‌ها است اگر خلافت از اولاد عباس زائل شود کسی در بنی هاشم سزاوارتر از این شخص بخلافت نیست بر واسطه وفور علم و زیادی فضل و کمال زهد و بندیدگی اخلاق و صلاح و تقوائی که دارد

این است آنچه دشمن در باره اش نقل میکند زیرا احمد بن عیبدالله از معابدین اهل البیت بوده و معذک چنین حدیثی را از پدرش نقل مینماید کتب سیر و تواریخ مملو است از فضایل اخلاقی و عظمت روحی و جلال علمی و قدرت عملی این حضرت مکرر با غلام‌های ترک و رومی بزبان آنها سخن میگفت و بزبانهای متنوعه آشنائی داشت در اندیشه می‌شدند که شخصیکه در مدینه متولد شده و زبان دان خارجی را ندیده از چه راه بزبانهای مختلفه آگاه است میفرمود إِنَّ اللَّهَ يَدْنُ حُجَّتَهُ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ بِكَلِّشَيْءٍ وَ يُعْطِيهِ اللُّغَاتِ وَ مَعْرِفَةَ الْأَنْسَابِ وَالْأَجَالِ وَ الْوَادِئِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْعُجْبَةِ وَ الْمُخْجُوعِ فَرْقٌ

خداوند حجة و خلیفه خودش را از میان مردم ممتاز و مشخص و مبین میفرماید بهر دلیلی خداوند به حجة خود تعلیم میکند لغتها و زبانها را تا هر زبانی را بداند و او را بر نژاد و قاعیل مردم آگاه میکند و تمام حوادث و سوانح را از مرگ و زندگی اشخاص باو میفشانند اگر این چنین نباشد بین حجة خدا و خلیفه الله فرقی و امتیازی با سایر مردم نخواهد بود قصه بطریق طبیب شاگرد بختیشوع نصرانی دکتر متوکل عباسی و فصد کردنش آن حضرت را و ایمان آوردن راهب دیر عاقول معروف است که گفت این شخص را عینا مانند مسیح یافتیم لهذا اسلام آوردم هر کس بخواند بر مراتب علم و کمال و مدارج و فضائل و فواضل نفسانی و روحانی آنحضرت اطلاع کامل پیدا کند باید بکتاب سیر و تواریخ و روایات و احادیث مراجعه

کند مرحوم میرزا محمد حسین خان فروغی میگوید

شه حسن بن علی که گاه کرامت	دست جوادش نموده کار بم و کان
مخزن اسرار علم و منبع حکمت	ظاهر فضل و کمال باطن عرفان
راهنمای اسم امام مسلم	کعبه اهل صفا و قبله ایمان
عقل و ادب جسته در پناهش امن	فضل و کرم بسته با جناش بیان
معنی قرآن اگر درست بخوای	صورت پر نور اوست معنی قرآن
مرد خردمند نکته سنج نگوید	یش حدیثش سخن ز حکمت لقمان
زندگی جاودان پیوخواهی میجوی	خاک در او نه آب چشمه حیوان
حال که سخن باین مرحله رسید مقتضی است یکی از وصایای آن	
بزرگوار را که بشیمان و پیروان خود فرموده اند عرض شوندگان محترم	
برسانم و عرائض را خاتمه دهم	

شیخ ابو محمد حسن بن علی بن شعبة در کتاب تحف العقول از حضرت

عسکری (ع) چنین نقل میکند قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِشِيْمِيَهٗ اَوْصِيْبِكُمْ  
بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعَ فِي دِينِكُمْ وَالْإِجْتِهَادِ لِلَّهِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ  
وَ آدَاهِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ إِيْتَمَنَكُمْ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ وَ طَوْلِ الْجُودِ  
وَ حُسْنِ الْجَوْرِ فَبِهَذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

ای شیعیان و ای پیروان من شما را توصیه و سفارش میکنم پرهیز  
از خدا ( بنی از خدا غافل مشوید و در همه احوال او را حاضر و ناظر

و مراقب کارها و گفتارها و بلکه اندیشه های خودتان بدانید **إِنْ تَبَدُّوا شَبَّنا أَوْ تَحْفَوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا** خداوند بر پنهان و آشکار کارهای شما آگاه است) شما را سفارش میکنم بپرهیزد از دین و آیین (یعنی در امر دین سستی و تکاهل نکنید و حتی المقدور در جزئی و کلی وظایف دینی با احتیاط و مراقبت کامل باشید) و با بنام بیع شرط بخورید قمار را بنام بخت آزمائی حلال و مشروع ننمایید شراب را بیبانه و معالجه و بهداشت و تقویت هاضمه ننوشید و بنام حسن اخلاق با زنان اجنبیه مزاح و ملاعبه نکنید و دست بدست آنها ندهید و تحریک شهوات حیوانی ننمایید و هکذا شما را سفارش میکنم بکوشش و جد و جهد در کارها برای خدا یعنی کار را برای خدا بکنید و جدیت کنید شما را سفارش میکنم بر استگویی (امام باقر (ع) میفرماید خداوند بر کارهای زشت قفل‌هایی زده است و کلید آنها شراب است هر که شراب بخورد در خانه مصیبت را بروی خود باز کرده و از معاصی پرهیز نخواهد کرد و بدتر و زشت‌تر از شراب خوردن دروغ گفتن است) شما را سفارش میکنم باداء امانت یعنی اگر کسی شما را امین بر مال یا عرض یا ناموس یا اسرار خودش دانست مبادا خیانت در امانت او کنید سپرده او را باو بازگردانید خواه سپارنده آدم خوب باشد یا بد و حسن اعتماد را که بزرگ عامل حکیم روابط اجتماع است بواسطه خیانت از بین ببرید شما را سفارش میکنم به خوش رفتاری با همسایه گاتان پیغمبر شما محمد (ص) از جانب خدا باین دستور فرستاده شده است (حدیث از پیغمبر نقل شده است که فرمود کسیکه سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد بمن ایمان نیاورده است و از امت و بیرون من محسوب نمیشود) سپس میفرماید ای شیعیان من اگر شما دین دار و راستگو و امین و خوش خلق باشید اسباب رفعت و آبروی من خواهید بود زیرا که مردم شما را شیعه و بیرو من میدانند و خوبی شما را از من و در نتیجه حسن تربیت من خواهند دانست ولی اگر برخلاف این شدید موجب تنگ و زشتی و سرشکستگی من در مقابل مردم خواهید شد از خدا بپرهیزید و برای خدا مایه سرشکستگی من نباشید بلکه مایه آبرو و عزت من شوید و بحسن اعمال و روبرو خوبتان دلها را بجانب

من و بهجت من جلب کنید پس از این کلمات جمله‌های دیگری میفرماید که بواسطه ضیق وقت مجال بیانش نیست و درخاته میفرماید زیاد بیاد خدا و بیاد مَرک باشید قرآن را زیاد بخوانید بر پیغمبرتان صلوات و درود بفرستید که بر هر درودی خدا بشما ده حسنه عطا می‌کند حفظ کنید آنچه را بشما توصیه و سفارش کردم شما را بخدا می‌سپارم و بشما سلام می‌فرستم تمام شد فرمایشات امام شما حضرت عسکری (ع) خدا را بآن بزرگوار قسم میدهم که توفیق عمل به این وصایا را بهم عطا فرماید تا بود نخل نرآور و بارش رطب است باد بر آن نبی رحمت و آتش صلوات در صلی الله علی محمد و آله الطاهرين



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله تبارك و تعالی مَوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ  
دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

در دنباله گفتارهای پیش راجع بموانع سرعت نفوذ شریعت حضرت  
خاتم<sup>\*</sup> المرسلین! با اینکه آن بزرگوار در نزد عرب مکه و حجاز  
دارای سابق درخشانی بودند لازم است توضیحات بیشتری داده شود قبل  
باید دانسته شود که سرعت انتشار اسلام و توسعه نطاق نفوذ حضرت خیر  
الانام نظیر تاریخی یا ندارد یا اگر داشته باشد بسیار کم است

صاحب کتاب مدینه فاضله از کتاب تاریخ اسلامی که (ژیون) مورخ  
شهر انگلیسی نوشته است نقل میکند که عدد مسلمین هنگام فوت پیغمبر  
بین هفت تا هشت میلیون بوده اند. محدثین بزرگ اسلامی و امامی مانند  
طبرسی در احتجاج و ابوالقاسم بن طاووس در کشف الیقین در قصه غدیر  
خم عدد ملتزمین رکاب و پای منبر آن جناب را هفتاد هزار نقل کرده اند  
البته روی موازین عادی و مناسبات اجتماعی باید در آن تاریخ جمعیت  
مسلمین لااقل در حدود هفت میلیون باشند تا یکصدم آنها برای آموختن  
آداب حج بمکه حاضر شده باشند

و بسیار بعید است که بیش از یکصدم مسلمین در این سفر پر زحمات  
برای تعلم فریضه حج حاضر شده باشند در هر صورت نفوذ شریعت و آیینی  
در ظرف بیست و سه سال در این مقدار از نفوس کم سابقه و یا بدون  
سابقه است.

مع الوصف نظر بشدت وضوح حقانیت این دین و کمال استحکام و  
قوت مبانی شرع مقدس اسلام بضیمه سوابق حسن درخشان و بی مانند  
آوردنده اش می بایستی در کمتر از این زمان زیاد تر از این تعداد رانعت  
تأثیر و نفوذ خویش آورده باشد متاسفانه طلوع این پیغمبر گرامی مواج  
با موانعی شده بود که اگر آنها سد راهش نمیشدند البته به هزار درجه نفوذ

و پیشرویش سریعتر میشد یکی از موانع را قبلا بعرض شنوندگان محترم و سانبدم مانع مهم دیگری که فعلا معروض حضور محترمین میشود این است که از دیر زمانی بین بنی امیه و بلکه بنی عبدالدار بانی هاشم رقابت شدید و عداوت اکیدی تولید شده بود که همان رقابت و عداوت درجه سرعت پیروی پیغمبر را کاهش میداد.

مایه و منشأ عداوت بین آنها چهار منصب بزرگ اجتماعی که عبارتند از پرچم داری قریش و ریاست مجلس شورای مکه و آب دادن حاجبها و مهمانداری آنها بوده است زیرا این مناصب در مکه بسیار مهم بوده و دارندگان آنها در قبائل عرب دارای معروفیت و وجهت و شخصیت میشده اند و علاوه از سقایت و ضیافت حاج کعبه استفاده های مادی فراوان و شایانی می نمودند.

قصه بنی کلاب که جد چهارم پیغمبر است و فنی که قبیله خزاعه

را از تصدی امور خانه کعبه مقطوع و اخراج نمود و خودش متولی و متصدی شد بر عرب حجاز حکومت و شهر یاری کرد و میتوان او را اول شاه مکه و حجاز دانست و همه این چهار منصب بدست آنجناب بود در موقع وفاتش هر چهار منصب را به ارشد اولادش عبدالدار داد و عبدالعزی و عبد مناف را از این مناصب محروم کرد پس از درگذشت عبدالدار بین اولاد عبد مناف با اولاد عبدالدار در سر این مناصب اختلاف و مخالفت پیدا شد و نزديك بود جنگ خانگی بزرگی در مکه رخ دهد بالاخره باین طرز اصلاح شد که پرچم داری و ریاست دارا اندوه در بنی عبدالدار باشد و سقایت و ضیافت حاج در دست بنی عبد مناف اینجا بین این دو قبیله بزرگ که بر سر عموهای همد ر قابت و عداوت سختی حادث شد و هر يك در مقام تذليل و تقليل دیگری بر آمدند فاصله نشد که بین خود فرزندان عبد مناف در سر دو منصب سقایت و ضیافت اختلاف و مخالفت شد امیه بن عبد شمس بن عبد مناف با عمویش هاشم بن عبد مناف بجعدال و نزاع در اقتاد و مدعی این دو منصب شد بالاخره کار بحکمیت شخص ثالث منتهی گردید و شرط شد هر که محکوم شود مقداری شتر بدهد و تاده سال از مکه مهاجرت کند حکمیت بتفع جناب هاشم و زبان امیه تمام شد هاشم شترها را از امیه گرفت و نهر کرد و بتخلی اطعام نمود و باین وسیله با نداشتن رقیب و قوت خودش

و فرزنداناش را در جامعه عربی حجاز مهم نمود و باطنیه از اهمیت و موقعیت اجتماعی بنی امیه کاسته میشد این موضوع عداوت شدیدی بین بنی امیه و بنی هاشم ایجاد کرد بالخصوص که قریش از بنی هاشم بواسطه شجاعت و سخاوت و دیگر مزایای اخلاقیشان احترام زیادی مینمودند و آنان را بر همه مقدم میدانستند بنی امیه برای هموشی با بنی هاشم و بلکه برای تقدم بر آنها کوششهای زیاد و فعالیت‌های عجیبی مینمودند پس از زمانی پرچمداری را از اولاد عبدالدار گرفتند و از راه تجارت و بازرگانی ثروتی بدست آوردند این ثروت و آن قدرت را در مجرای ریاست و کسب تمین و شخصیت مصرف میکردند قاشد از رقیشان بنی هاشم بیشی بگیرند در اثناء این کشمکش‌ها ناکهان دیدند شخصی از قبیله بنی هاشم بنام محمد بن عبدالله (ص) بعنوان پیغمبری و ریاست روحانی طلوع کرد و با عقل و هوش سرشار و سوابق حسنه بی شماری قیام بامر فرمانفرمایی مبنوی و مادی فرموده و بنطق جذاب و دل ربایش قلوب فانیل را صید مینماید

مهی از مکه درخشید که مانند جدی

خال رخسار وی از بهرام قبله نماست

خسروی رفت براو رنگ نبوت که خلیل

حلقه زن بر دو کاشانه او همچو گداست

سرم خلوت معبود محمد که زجود

خوان کونین در ایوان جلالش یفاست

در اینجا برای بنی هاشم زمینه فضیلت تازه چیده می شود و شرافتی

فوق شرافت مهیا میگردد رقیاء بنی هاشم مخصوصاً بنی امیه دیدند اگر

دعوی این حضرت پیش برود و مقام نبوت و رسالتش ثابت و استوار گردد

دیگر برای آنان کترین موضوعی و کوچکترین شخصیت و حیثیتی

باقی نمی ماند و شواه و ناخواه باید زیر فرمان و در سایه تبعیت و پیروی

بنی هاشم زندگی کنند و الی الا بد شرافت و بزرگی در قبیله بنی هاشم

بر قرار خواهد بود علاوه بر این دیدند دعوت حضرت خاتم الانبیاء

بر توحید خالص و خلق انداد و اصنام و انقطاع از ماسوی الله و رفع و

دفع هر گونه شرك و بت پرستی است و اگر این مرام مقدس پایه و اساسی



بگیرد و در جامعه عربی انتشار و نفوذی پیدا کند تنها از خانه کعبه اخراج خواهند شد و سپس زوار اصنام که هر ساله از قبایل مختلف می آمدند و فوائد سرشار و عوائد بی شماری باهل مکه می رسانیدند نخواهند آمد و آن سود و استفاده ها بکسره از دست میرود لهذا بنی امیه در درجه اول و بنی عبدالدار در درجه دوم و هر کسی که از ناحیه خانه کعبه و حاجیانش بهره می برد در درجه سوم همگی دست بدست دادند و بپشتی درجه فعالیت مجهز شدند و هر قدرت و نیروی که داشتند به کار انداختند تا مگر جلو فروغ این آفتاب تابان و تجلیات این بدر فروزان را بگیرند

مع الاسف هرچه آنها در خاموشی این مشعل درخشان الهی کوشیدند شعله های نور این شجره طور افزون تر گردید و اشعه توحید از رخسار معنویت فروزاتر شد بلی یُریدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

شمع حق را بفمونی نوای عجز  
عم تو سوزی هم سرتای گنده پوز  
کی شود دریا رهوز سگ نجس  
کی شود خورشید از بف منطس  
هر که بر شمع خدا آرد بف او  
شمع کی میرد بسوزد پوز او  
چون تو خفاشان بسی بینند خواب  
کین جهان ماند بینم از آفتاب  
ای مریده آن لب و خلق و دهان  
که کند نف سوی مه در آسان  
تف برویش باز گردد بی شک  
نف سوی گردون نیاید ملکی  
تا قیامت تف بر او بارد زرب  
همجو نیت بر روان بولهب  
بالجمله این مانع مذکور مانند سایر موانع اگرچه تا درجه کمی از سرعت انتشار دین مقدس اسلام گرفت ولی نظر به اهل و هوامل قوی تری که در غیب و شهود آن حضرت سابقا و لاحقا موجود بود در اندک زمانی صدای رسای آن بزرگوار گوش هوش جهانیان را خرق نمود و کلماتش مانند شهاب ناقب در دل اهل عالم رسوخ و نفوذ فرمود روان بنی آدم و جان عرب و عجم را در سلسله و زنجیر فرمان خویش نخجیر نمود و بیکوری حسود عنود در کمتر از یک قرن ناویغ اجتماع و ادب و اخلاق بشر را عوض فرمود هر چه قریش بر فشارهای بی منتهی و

آزارهای طاقت فرسای خویش ادامه دادند آن حضرت بر استقامت در  
رای و ثبات قدم در کار و ایستاده گی حیرت انگیز در انجام ماموریت  
پروردگار افزود و افزود

زانکه از بانك و علا لای سكان      کی ذراهی باز گردد کاروان  
مه فشانند نور و سك عرو کنند      هر کسی بر خلقت خود می تند

دو عامل قوی در باطن این بگانه نبی عربی بهم خلط و مزج  
شده بود و او را بر ثبات در عزم و استقامت در امر بشدت هر چه تمامتر وادار  
می نمود اول عشق بخدا و فتای در رضای حق تعالی که جوهر وجود آن  
سید مسعود بر محبت و مودت خدای معبود تغمیر شده بود او بهر از خدا  
محبوبی نداشت و بجز و مال حضرت ذوالجلال مطلوبی نمی پنداشت  
چنان مستغرق در بای جلال یزدانی بود که سر را از پا و پاره از سر نیشناخت  
و در پافاذ امر حضرت حق متعال خود را بهر آب و آتشی می انداخت و از  
تار جان در ره جانان هیچ مضایقه و دویقی نداشت

عاشق از قتل خود نپندیشد      نه هراسان ز تیغ خون ریز است

گذری گر کنی بکشور عشق      بینی آنجا هزار چنگیز است

دوم اطمینان و یقین کاملی که بماموریت خویش از قبل حضرت  
پروردگار متعال داشت و اینکه او را خداوند برای راهنمایی و  
راهبری بشر مامور فرموده است از همان ساعتی که جبرئیل عرض کرد  
اقرء باسم ربك الذی خلق خلق الانسان من علق آن بزرگوار بدون  
شك و ریبی خودش را رسول خدا و مامور از جانب حق تعالی تشخیص داد  
و کمتر تردیدی در پیغمبری خودش نداشت و خودش اول من آمن  
بخودش بود پاره از کلمات که در بعضی از اوراق و کتب نوشته شده  
باینکه آن حضرت در بدو امر نسبت بغرور ظنین شده بود و خودش را  
بر خدیجه یا ورقه بن نوفل یا عداس نصرانی عرضه داشت منطق صحیح  
ندارد و قابل قبول نیست آیا باور کردنی است که بگوئیم آن سرور  
در ساعت اول رسالت و در بدو تجلی نور نبوت در حقانیت رسالت  
خودش مشکوک بوده و نمیدانسته است که آیا این تجلی رحمانی است  
و یا دسیسه شیطانی و چون خدیجه و ورقه بن نوفل و عداس نصرانی  
تصدیق و اعتراف به پیغمبریش نموده و اطمینان دادند بر اینکه نازل

شونده بر او جبرئیل بوده نه شیطان لهذا او مطمئن نبوت خود گردیده این کلمات خالی از منطق و دور از عقل و دانش و خرد است و چنانچه حدیثی در این باب نقل شود یا مؤل است یا مردود بلکه بنا بر فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه قاصمه از زمان ولادت تا زمان بعثت و رسالت خداوند بزرگ فرشته را همراه او کرده بود که او را براههای خیر و حقیقت راهنمایی و هدایت میکرد چگونه معقول است که يك همچو گوهر باك با داشتن چنین گماشته ملکوتی در بزرگترین حادثه وجودی خودش که موضوع رسالت ختمیه است اشتباه و یا تردیدی پیدا کند و پیغمبری خود را از جنون و اختلاط عقل فرق و امتیاز ندهد سالکی که نداند تجلیات او شیطانی است یا رحمانی لایق دستگیری و ارشاد نیست پس چگونه حضرت خاتم المرسلین که رهنمای اولین و آخرین است در موضوع رسالت ختمیه خودش شك و تردید میکند حاشا و کلا بلکه برخلاف این گفته‌های بی منطق آن پیغمبر گرامی از همان ساعات اول نزول وحی بتمام قوی و شاعر ظاهری و باطنی دریافت که او پیغمبر شده و خداوند خلعت حبیب اللہی را بر اندام او پوشانیده و افسر رسالت ختمیه را بر سر آن سرور نهاده لهذا با عزمی ثابت و اراده راسخ دامن همت بر گم‌رزد و خود را برای کشیدن بار سنگین نبوت و تحمل اعباء رسالت مهیا ساخت و برای پی‌مودن این راه آماده هرگونه رنج و شکنجی گردید چون آن بزرگوار میداست انجام امر رسالت کار آسانی نیست در سنگلاخ این بادیه هزاران پی‌ها بریده شده در این وادی اره بر فرق زکریا نهاده اند در این راه سر از بدن یحیی جدا کرده و در طشت زر گذارده‌اند در این صحرا بدن عیسی تا بای دار رفته است در این دشت ابراهیم در آتش سوزان نمرود افکنده شده و هکذا و هکذا

خلاصه این راهی است که براحنی و آسایش و خوشی و آرامش طی نمیشود مخصوصا عرب حجاز و مردم ام القری را بخوبی شناخته بود که مردم سالم سر براهی نیستند آنها در باره خدایان خود تعصب عجیبی دارند آنها بمقام و موقعیت اجتماعی خویش علاقه مفرطی دارند آنها رقابت و عداوت قدیمی با این حضرت و قبیله اش داوند بنا بر این باید بایک بردباری و تحمل خستگی ناپذیری و با يك عزم آهنینی قیام نامرکند

و هر بلایی که از مردم باو میرسد با چشم ولای محبوب غیبی بشکرد و آنها را بجان و دل بخرد و کوچکترین سستی را درخود راه ندهد ثبات و استقامت چه در امر حق یا باطل نوعاً موجب پیشرفت آن امر میشود و حریف را مغلوب و مرعوب میسازد مخصوصاً اگر استقامت در امر حق باشد و خود گوینده براستی و درستی دعوتش ایمان داشته باشد دراین صورت مانند سیلی خواهد بود که چون از فراز کوه سرازیر شود هیچ چیز در مقابل او نمیتواند ایستاده گی کند حتی درخت های کهن سال ریشه دار را از بن برمیکنند و او را بمیر و مسیر خود می اندازد و می چرخاند حضرت خاتم الانبیاء (ص) دارای همه این خصوصیات و مزایا بود پیش نهادش حق بود که لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ و خودش هم باو ایمان داشت که :

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَبِغُيُوبٍ وَأَنْتُمْ كَمَا  
أُوتِيتُمْ وَمَنْ تَابَ مَعَكُمْ وَفَفَادِكُمْ فَادُمْ وَأَسْتَقِمْ وَلَا تَتَّبِعْ  
أَهْوَاءَهُمْ إِيْتَادَكِي وَبِإِشَارَتِي إِي إِيْتَادَكِي فَرَمُود تَا بِالْآخِرَةِ مَوَانِعِ رَا  
از سر راه دور کرد و خود را بکعبه مقصود رسانید در سال سوم هجرت که آیه  
فَأَصْرَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ

نازل شد (مأموریت را آشکار کن و از مشرکین کناره گیر و روی  
بگردان ما کفایت میکنیم تو را از استهزاء آنان) آن حضرت اعلان عمومی  
نموده و لیل و نهار در محافل و مجالس و معابر و شوارع خاصه در مواسم  
حج عموم طبقات را به پرستیدن خداوند سبحان و ترک عبادت اصنام و اوثان  
و پذیرفتن آیات مبارکات قرآن و عمل بمکارم اخلاق و فضایل آداب  
دعوت فرمود نه ترس و تقیه ای کرد و نه در گفتار و رفتارش تغییر و تحولی  
نشان داد نه با کفار مداخله و معامله نمود بحق صریح و راه صحیح بی هیچ  
خوف و وحشتی هدایت و دلالتشان نمود اگر اهانت زبانی نمودند و  
سخنان زشت گفتند اگر سنگ و چوب بر بدنش زدند اگر از او  
قبیله اش کناره گیری کردند اگر باب معامله و داد و ستد را بروی

او و قبیله اش بستند هر چه گفتند و هر چه کردند همه را بجان خرید و در حوصله بر وسعت خویش گنجانید تا بالاخره شاهد مقصود را در بر کشید و جمعی را از چاه ضلالت و ظنّیان بشاهراه هدایت و ایمان وارد فرموده و آنان را مانند خود بر طاق و بر صبر و فدائی و جان نثار در راه حضرت پروردگار نمود چه آزارها که بر آنان وارد شد و صبر کردند چه پندرها که از سرها جدا شدند چه عزیزها که بواسطه ایمان و اسلامشان سورة ذلیل و خوار و مهجور و مردود شدند آری

خوی شاهان در رعیت جا کند چرخ اخضر خاک را خضر کند  
شاه چو حوضی دان حشم چون لوله ها آب از لوله رود در کوله ها  
چون که آب جمله از حوض است پاک هر یکی آبی دهد خوش ذوقناک

اینها تربیت شده گان دبستان پیغمبرند باید در راه محبوب ازلی و معبود لم یزلی جان را بر ایگان نثار کنند و گوهر ایمان را باحرز جان محافظت نمایند بلال بن رباح یکی از اصحاب آن جناب است امیه بن خلف که آقا و مولای او بود در شدت گرمی هوا و حرارت آفتاب او را روی سنگهای تفتیده می انداخت و سنگ کرانی بر سینه او می نهاد و میگفت این سنگ را بر نمیدارم مگر اینکه بمجموع کافر شوی و لات و عزی را پرستش کنی بلال فریاد میزد احداً احداً یعنی فقط پرستش خدای

یگانه را میکنم یکی از مسلمین صدر اول خباب است روزی از زیاده آزادی قریش حوصله اش تنگ شد و نزد پیغمبر بشکایت آمد و عرض کرد با رسول الله چرا نفرین نمیکنی رنگ مبارك حضرت بر افروخت فرمود مؤمنین پیش از شما را بشانه های آهنین ریز ریز میکردند و بعضی از آنها را به اوه سر از بدن جدا می نمودند با این حال از دین حق خود دست بر نمی داشتند صبر کنید و در دین خود ثابت باشید خداوند دین خود را چنان تمام نماید و دولت اسلام را قوت دهد که سواره از اهل این دین به تنهایی از ضمهء بعضر موت رود و از کسی غیر از خدا بیم نداشته باشد پدر و مادر عمار یاسر را کفار بنی مغزوم در حضور عمار بطوری کشتند که قلم از بیانش خجل است خلاصه آنکه پیغمبر و مسلمین صدر اول گوهر ایمان را با نقد جان شان خریداری نمودند و در محافظت و نگهداری این امانت الهی هزاران جان نثاری و فداکاری نمودند تا این دین مبین

را در سرتاسر روی زمین ظاهر و منتشر ساختند  
در خاتمه به پیروان خاتم الرسلین و گروندگان این شرع مبین  
عرضه میدارم که ای تربیت شدگان مکتب قرآن وای امت خاتم پیغمبران  
شما هم باید مانند پیشوا و رهبرتان باشید و گوهر ایمان را بنرخ ارزان  
نفروشید و در عمل بمقررات قرآن و نگهداری احکام اسلام هر گونه  
رنج و شکنجی را متحمل شوید فشار روزگار و مضیقه در زندگی  
شما را از حدود و نفوذ قرآن خارج نکنند یعنی ای فقراء و ای ضعفاء و  
ای مستمندان مبادا و مبادا در اثر سختی زندگانی چشم طمع به مال غیر  
بیندازید و دست تظاول بدارائی غیر دراز کنید ای اقویاء وای ثروتمندان  
مبادا حرص و طمع و آرزو و شهوت شما را از مملکت قرآن اخراج کند  
حق فقراء را غصب نکنند و از پرداخت حقوق واجبه الهیه سربلندی ننمایند  
و ضعفاء و زیر دستان را پایمال ننمایند به بینید برادران ایمانی شما در  
صدر اسلام چه میکردند و چه گونه دنبال سر پیغمبر قدم بقدم مشی نمیدادند  
شما نیز مانند آنانید باید همان رویه و سیره را داشته باشید و گرنه از  
امت این پیغمبر و پیروان این سرور محبوب نخواهید شد

ملکات صدق و صفا بجز	تواکُر ز امت احمدی
درجات سلم و رضا بجز	درکات خشم و غضب بینه
طریق فقر و فنا بجز	کرت آرزوی بقا بود
براج علم و تقی بجز	ره رستگاری و عافیت
علم نجات محمدی	که نور علم بیا بود

و صَلَّى اللهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

چنانچه قبلا اشاره کردیم دین مقدس اسلام نظر باستحکام مبانی و مطابقتش با فطرت و عقل از ابتداء طلوع روز بروز در تجلی و تعالی بوده و بر دایره نفوذ خویش توسعه‌های حیرت انگیز مبداء و چنانچه عرب جزیره را عاجز از مقاومت نموده بود که ناچار از تسلیم شدند پس از سرایت از شبه جزیره عربستان بسائر نقاط دنیا در جماعت‌های ملل مختلف مانند یهود و نصاری و غیرهم نیز رخنه نموده و سرعت نفوذ میکرد و زمامداران و سران آن مذاهب را مانند صنادید قریش بر حجت زیاد می انداخت ریاست کهنه و قبیس‌ها در خطر شدید افتاد و ارکان کینه و کلیسا متزلزل شد پیشوایان نصاری که قلمرو آقایی و ریاست و نفوذشان بیش از دیگران بود در اندیشه جلوگیری از خطر نفوذ اسلام شدند و چون اعتراض صعبی که قابل قبول باشد بر اسلام نیافتند دست به دامن هر غلط و ناروایی زدند و برای تارک کردن دل‌های توده مردم از هر گونه افتراء و کذب و اساندهای ناشایست چه به پیغمبر و چه باسلام و مسلمین خود داری نمودند مخصوصا هنگام جنگ‌های صلیبی از طرف کشیش‌های نصرانی افسانه‌ها و خرافات زیادی باسلام نسبت داده شد و برای اینکه ملت نصاری بجوش و خروش و عصبانیت درآیند تادل‌ورانه با مسلمین بجنگند و سرزمین مقدس یعنی فلسطین را از تصرف آنها خارج کنند از هر رقم نسبت‌های ناسزا و هر قبیل خرافای باسلام و مسلمین و حضرت خاتم النبیین دروغ نداشتند یکی از نهیست‌های خرافای که بنظور کوچک کردن مسلمین در چشم ملت نصاری گفته شد این است که مسلمین معتقدند تابوت حضرت محمد (ص) از فولاد ساخته شده و بوسیله مناطیس بین زمین و آسمان آویزان است این افسانه و امثالش

را بمسلمانها تهت بستند تا وجهه علمی و ادبی آنها در نظر توده نصاری ضعیف و بلکه ساقط شود و آنان پیرامون اسلام نگردند و چون بر آنها اعتراض میشد که پس چگونه اسلام خرافی سرتاسر جهان را گردش کرده و ملیونها جمعیت بشری را تحت نفوذ و تأثیر خود کشیده چاره نمیدیدند جز اینکه بحرف غلط دیگری منتسب شوند تا از چنگال این اعتراضات خلاص گردند لهذا می گفتند اسلام دین زور و قلدری و جنگ و خونریزی است و با نیروی شمشیر و زور سرنیزه پیش رفته است اگر این نیرو و قدرت نظامی از مسلمین گرفته شود اسلام خود بخود سقوط میکند

**گو یلیام انگلیسی** که در سال ۱۸۸۷ میلادی بدین اسلام مشرف گردید و نام خود را عبدالله نهاد و مدتی در انگلستان شیخ الاسلام بود در کتاب **آیین اسلام** که تا کنون به چندین لغت ترجمه و طبع شده چنین میگوید

در جهات غربی افریقا نور اسلام در کوی و برزن شهر (سیرالئون) بر تو انداخته چشمهای قبایل وحشی دور از تمدن را بخود خیره میازد ولی مبلغین نصاری با کمال بی انصافی حقائق اسلام را دگرگون ساخته و در قواعد و آداب اسلام تحریف میکنند تا مزایای اسلام را از نظر آن قبایل وحشی معو نمایند و آنان را از اسلام دور کنند چنانکه نخست پایشان را نمود کرده اند که لوای اسلام فقط بزور شمشیر و سرنیزه و ریختن خون صدها و هزارها مردمان بی گناه افراشته شده و برای القاء شبهه و ریخته در افکار این ساده لوحها عکس یکنفر سودانی را با قیافه مصیبت زده و اسیر شده و کتک خورده و بدن مجروح کشیده و خیمه و خرگاهش را در پشت سر آتش زده با کمال خشونت ریسائی بگردن زنان و فرزندان او بسته بتوسط مردمان خون خواری روی زمین می کشند و باطرز تاتر انگیزی او را میبرند آنگاه مسلمانی را بشکل شیطان تصویر نموده که شمشیری در دست گرفته و بمرد سودانی میگوید (یا اسلام یا مرگ)

این نمونه ای است از خیالات و افسانه هائی که در خواطر کشیشان و مبلغین مسیحی نسبت باسلام نقش بسته و همین افکار مالی خولیائی است



که بطور اثر از سلهای گذشته به نسلهای آینده رسیده است تمام شد مقدار مختصری که از گفتار این مرد منصف جدید الاسلام نقل شد و در این کتاب از قبیل این رویه های دشت مکرر بر مکرر از قدمات و متاخرین کتبهای نصاری نقل میکند و برهه آنها طعن و تسخر میزند ما مسلمانها بمنظور روشن شدن حقیقت و رفع این اتهامات و گفتارهای بی اصل ناچاریم تا اندازه پرده را از روی این حرفها بلند کرده و عقلاء و محققین را بتاریخ صدر اسلام و وقایع زمان حاضر متوجه سازیم تاریخ بکمال محکمی و متانت بیا نشان میدهد که پیغمبر اسلام مدت سیزده سال در مکه مشغول دعوت بود و در تمام این مدت نه در دست خودش و نه پیروانش حتی يك شمشیر دیده نشد و بجز شمشیر بیان و نیزه دل و زبان و تلاوت آیات قرآن و مواعظ و بندهیات و علوم و معارف و کمالات چیز دیگری از انسرور و پیروانش ابدا بروز و ظهور نکرد بلکه چنانکه قبلا یکی از هزار گفته شد آزارهای طاقت فرسا از قبایل "عرب و بزرگان قریش بآنان میرسید و همه آنها را بحسن اخلاق و مظلومیت متعجب میشدند و بجز با انسانیت و احسان بطرز دیگری مکافات و جبران نمی نمودند و در همین اوقات بوده که گروه گروه بدین مقدس اسلام داخل میشدند: بنور ایمان روشن میگرددیدند برای نمونه يك قصه کوچکی در بیان اسلام جمعی از نصاری را بعرض شنوندگان محترم میرسانیم و هزاران نظائر و امثال او را بتعقیق تاویضی خود آنان واگذار میکنیم

ابوالحسن علی بن ابراهیم بن ماشم قمی که یکی از مشایخ کلبی علیهما الرحمة است در کتاب تفسیرش که از تفاسیر معروفه و مورد اعتقاد شیخ طبرسی و دیگران از علماء است ذیل آیه ۸۵ سوره مائده و لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا إِلَهُهُمُ ذُو الْقُرْبَىٰ أَشْرَكُوا الایة میفرماید چون آزار قریش بر پیغمبر و اصحابیکه در مکه باو ایمان آورده بودند سخت و بسیار شد پیغمبر اکرم در سالی بنجم بهشت جمعی از آنها را امر به هجرت و مسافرت دیار حبشه فرمود و جناب جعفر بن ابیطالب را به همراهی آنها مامور نمود پس جعفر با هفتاد مرد مسلمان از مکه کوچ کردند (در بعض کتب مذکور است که عثمان بن عفان با

همسرش رقیه دختر پیغمبر و زبیر بن العوام و عبدالله بن مسعود و عبدالرحمن بن عوف و مصعب بن عمیر و عثمان بن مظعون و غیر اینها داخل در آن جماعت بودند) فریش چون از هجرت آنها مطلع شدند عمرو بن عاص و عماره بن ولید را با نفعه و هدیه های فراوان نزد ملک حبشه فرستادند و درخواست اخراج و برگرداندن آنجماعت را نمودند عمرو بن عاص چون هدایا را تقدیم اَصْحَمَة پادشاه حبشه نمود عرض کرد شهریار اینک جماعتی از مردم شهرستان ما با کیش و آیین ما مخالفت ها نموده و خدایان ما را دشنام داده و جوانان ما را فاسد و خراب کرده و بین ملت عرب جدائی و افتراق انداخته اند اینک این جماعت مفسد بملکت شما آمده اند استدعای مردم مکه و حجاز این است که آنان را راه و پناه ندهید و بنا برگردانید

اَصْحَمَة جناب جعفر را طلبیده و درخواست فرستادگان مکه را با او اظهار داشت جعفر فرمود پادشاهها از ایشان بپرسید که آیا ما بندگان و برده گان آنها ایم و فرار کرده ایم

آنان جواب دادند که نه بلکه شما احرار و آزاد مردانید. فرمود بپرسید که آیا مدیون و فرض دار آنها ایم و ام آنها را خورده و جواب نیده ایم آنها گفتند حاشا و کلا. فرمود بپرسید آیا از آنها کسی را کشته و خونی ریخته ایم که ما را برای خون خواهی و کیفر کشی میخواهند بآن دیار ببرند آنها گفتند نه جناب جعفر فرمود پس از ما چه میخواهید شما ما را بسیار آزار نموده اید ما بمنظور زندگی و ادامه حیات از بلاد شما خارج شده و باین دیار غربت رهسپار و پناهنده شده ایم

عمرو بن عاص مجددا پیام اهل مکه را بملک حبشه تکرار کرد جناب جعفر فرمود شهریارا خداوند در میان ما پیغمبری فرستاده و او ما را به توحید خدا و یکتا پرستی دعوت فرمود ما را از بت پرستی و قمار بازی و ستم و جور و خونریزی بناحق و زنا و دبا و مردار خوری و از هر امر زشت و پلید و ناشایستی زجر و نهی نمود و به ساز و کوب و عدل و داد و احسان بخلق و کمک به خویشان و نزدیکان امر فرمود

ما فرماشات این پیغمبر را پذیرفته و پیروی نمودیم و از رویه‌های نامقول و غیر موزون این قوم برکنار شدیم اینست مخالفت ما با این مردم

اصحمة پادشاه حبشه گفت ای جعفر خداوند عیسی بن مریم را هم

برای کسب همین فضائل و برهیز از این ردائیل فرستاده آبا از آنچه بر پیغمبرتان نازل شده چیزی بخواطر داری جناب جعفر فرمود بلی و بی

درنگ شروع کرد بخواندن سوره مریم :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَهَيْسَةَ مِصْرَ ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ

زَكْرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا تَايْنِ آيَةِ فَكَلَّمَنِي وَأَشْرَبْنِي وَقَرَىٰ عَيْنًا

که مربوط است بقصه فرزند خواستن حضرت زکریا از خدا و عطا فرمودن یحیی و بار و بقصه نسل روح القدس بر حضرت مریم و تولد حضرت عیسی و اضطراب جناب مریم و دلجوئی حضرت حق تعالی از آن متعذره پادشاه حبشه فوراً مجذوب حقائق ادبی و تاریخی دل پذیر قرآن که در قالب الفاظ و کلمات بی نظیر درآمده گردید و گریه سختی نمود و گفت بخدا قسم این کلام حق است ( آری هیچیک از کتب آسمانی مانند قرآن تجلیل و توصیف پیغمبران را ننموده و بالاخص حضرت روح الله مسیح راحتی انجیل‌های مشهود و موجودی که متداول نزد نصاری است نتوانسته است فعهٔ میلاد و طلوع حضرت عیسی را باین خوبی تجلیل و تحلیل نماید انجذاب سلطان حبشه ایجاد وحشتی در نمایندۀ مشرکین عرب و قریش نمود ) مجدداً درخواست و پیامش را تکرار کرد پادشاه حق بین حق پرست چنان برخاست عمرو بن عاص سیلی زد که خون از صورتش جاری شد و از راهیت زد که ساکت شو و گرنه تو را اعدام و نابود میکنم فرستاده گان قریش مابوس و نا امید شدند و بموجب افعال دشمنی که از آنها صادر شده بود و نقلش شرم آور است با کمال سرشکسنگی مراجعت کردند عمارهٔ بن ولید دیوانه شد و سر به بیابان نهاد بشرحیکه مفصلاً در این کتاب مذکور است عمرو بن عاص خبریاس را بقریش داد این بود تا وقتی که بین پیغمبر و قریش در سال شش از هجرت در حدبیه صلح برقرار شد و در آن نونع عده و عدهٔ مسلمین زیاد شده بود

جعفر با همراهانش بدینه برگشتند و حال اینکه بدر اسلام را در اراضی قلوب اهل حبشه امکنده بودند و بعد از درخت باروری شد که در مملکت حبشه خود نمائی میکرد

پادشاه حبشه مقداری لباس و عطر و يك راس اسب فرستاد خدمت پیغمبر و سی نفر از کشتیها را روانه کرد تا در اوضاع و احوال پیغمبر و سحبه و رویه و رفتار و گفتارش از نزدیک بازرسی کنند چون آنها شرفیاب حضور شدند پیغمبر آیه از قرآن را که مربوط به مقامات حضرت مسیح علیه السلام بود قرائت فرمود و آن آیه ۱۰۹ سوره مائده است

وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ

وَ اذْكُرْكَ إِذْ أَيْدَتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ الْآيَةِ

کشتیها از شنیدن این کلمات مبارکات بگریه آمدند و فوراً بشرف اسلام مشرف شده و بعشبه برگشتند و همین آیه شریفه را مقرون با سلام خودشان هدیه و ارمان سفر نزد ملک حبشه آوردند

اصحمة بی دوتك مسلمان شد ولی از ترس رعیت اسلام را پنهان میداشت تا پس از زمانی بعنوان مسافرت از بلاد حبشه بیرون آمد چون از دریا عبور کرد دارفانی را وداع گفت و پیغمبر باخبر جبرئیل از مرك او آگاه شد و کریه اندوهناکی فرمود و مرك او را با مسلمانان اطلاع داد حال از این قصه مانند هزاران وقایع دیگر بر ما کاملاً روشن میشود که اسلام مسلمین صدر اول فقط و فقط روی احراز حقیقت و تشخیص حقانیت و ایمان آنها از روی قلب بوده است و لذا بطوری سوخ کرد که با شیر اندرون شد و با جان بدر گردید و چنانکه آتش و نور در اجسام مجاور خود تاثیر میکند و آنها را گرم میکند آتش محبت پیغمبر و نور ولایت آنرور چنان در جان و روان پیروانش اثر کرد که آنها را مانند فدائی راه خدا نمود زید غلام پیغمبر پس از آنی که اسلام آورد پدر و عمویش بسکه آمدند و آزادی او را از پیغمبر درخواست کردند پیغمبر او را مغیر فرمود که اگر پدر و عمویت را بخواهی بدون عوض

آزادت میکنم زید گفت تو پدر و عمو و همه کس من هستی و دست از دامت بر نیندارم و بندگی تو را بر آزادی ترجیح میدهم و از پدر و عمو و خویشانش گذشت پیغمبر هم دست او را گرفت و بخانه کعبه آورد و روی بر دم کرده فرموده گواه باشید که زید فرزند من است و از همه دیگر ارث می بریم

آبا این اسلام از روی زور و کره و اجبار است حاشا و کلا صدی صد مسلمانان از اول پیدایش اسلام الی کنون از صمیم قلب به حضرت خاتم گرویدند پیغمبر اکرم مدینه را بدون جنگ تصرف کرد بلکه مردم آن شهر او را دعوت کردند و او و پیروانش را که بنام مهاجرین معروفند با دل و جان پذیرفتند و شاید در آینده بمناسبتی علل ایدان اهل مدینه را مروض بداریم بلی بعد از هجرت یک عده غزوات و جنگ‌هایی پیدا شد ولی بعد از تحلیل و تشریح می‌فهمیم که همه آنها دفاع بوده نه هجوم و شاید بعداً مذکور شود

سروش می‌گوید بگانه گوهر اول محمد مرسل

که کائنات بدو بند جاودان محتاج  
ز روح قدس جسم و ذ لطف محض جان  
ذ عقل صرفش طینت ز نور تاب مزاج

بدنش آمد بکی سراج منیر  
جهان ز نیر گوی کفر گشته چون شب داج

خود آن سراج چه باشد کتاب بار خدای  
جهان منور جاوید از آن منیر سراج

دوای چهل ذ دارالشفای دینش جوی  
که چهل را بجز از این نیافتند علاج

این بود وضعیت اول اسلام و اما زمان حاضر که قرن ۱۴ اسلامی و ۲۰ مسیحی است نه مسلمین را نیرو و قدوتی است و نه هیبت و وحشتی مفضلک اسلام بجهوریت خودش غرب و شرق و امریکا و اروپا و آسیا و هر پنج قطعه دنیا را گردش میکند و مانند خورشید تابان بنور زمین نور افشانی می‌نماید در شماره اول سال ۹۱ مجله الاسلام شیراز از مجله ژیرون جدید منطبقه توکیو اطلاعات ذیل را نقل میکند :

۱ - وزارت معارف ژاپون تدریس اصول شریعت اسلام و واجبات دینی اسلام را جزو پروگرام تحصیلات مدارس دولتی مقرر داشته و تا کنون در ۲۳ مدرسه از مدارس توکیو و ۱۸ مدرسه در سایر بلاد علمی گردیده و مدیر عام برای دروس اسلامی آنجا اندی معین شده

۲ - چون وزارت معارف برای اجراء این منظور محتاج به علمینی است که بتوانند عهده دار تدریس دیانت اسلام شوند يك باب مدرسه دارالمعلمین اسلامی برای تحصیل اصول اسلام و تربیت معلم تأسیس کرده که پس از فراغت بتدریس اصول اسلامی در مدارس دولتی مشغول شوند

۳ - دولت ژاپون ده هزار مین برای طبع قرآن تخصیص داده و تفسیر قرآن بزبان ژاپونی از طبع خارج و نشر گردیده و جداگانه تفسیرهای قرآن که راجع بمعاملات و تنظیم اصول زندگی است بلفظ ژاپون طبع و نشر شده

۴ - دریا از طرف دولت ژاپون يك هیئت علمی برای سیر در ممالک عربی سوریه - مصر - عراق - فلسطین حجاز - بن اعزام میشود و مأمورند از بین جوانان عرب که تحصیلات متوسطه آنها تمام شده باشد و یکی از زبانهای خارجی را کاملاً بدانند هزار و پانصد نفر انتخاب و بخرج دولت برای دخول در مدارس عالی توکیو اعزام دارند

در شماره ۲۷ سال ۱۳ جریده توفیق تهران مطابق ۱۷ صفر ۱۳۵۴ هجری مینویسد که محمد سلیمان قائد مسلمانان صوبه سانس وارد قاهره گردیده و اظهار نموده است که تبلیغ اسلام در چین با نهایت جدیت جاری است مردم چینی دسته دسته با اسلام مشرف میشوند در این اوقات عده مسلمانان در چین به صد میلیون بالغ میشوند در چین صدها انجمن اسلامی تأسیس شده که کتب عربیه را بزبان چینی ترجمه نموده و مینمایند

عجالة بهمین دو نقل اکتفاء میکنیم و تفصیل را انشاء الله در آینده خواهم داد آیا زور شمشیر و یا بیرونی نیزه و تیر باتوپ و تفنگ مسلمانان اسلام را در ژاپون و چین و خاور دور عبور و نفوذ داده یا حقانیت و درستی و صدق و راستی قضاوت با دانشمندان با انصاف است عراضم را بشاء مبارکش خاتمه دهم

چه ظهور عقل و فواد ما ز فروغ آیت او بود  
بر کات و غیر وجود ما همه از عنایت او بود

صلوات ما بروان او نمر هدایت او بود  
 « همین شفیع گناه ما شرف حمایت او بود  
 که وجود ما است نفعی ز فضیلت محمدی  
 چه سرشت آدم پاک دم ز خدا است قابل تربیت  
 که رسد ز مایه بندگی بملو پایه سلطنت  
 همه کس یافت بسمی خود در این شرافت و منزلت  
 چه سعادت این کف خاک را که رسد بچست معرفت  
 در این بهشت گشوده شد ز مجاهدات محمدی  
 و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ  
بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

هفته گذشته گفتیم مخالفین اسلام خصوصاً علماء نصاری برای حفظ  
رباست و سمادت خودشان خورشید تابان اسلام را زیر ابرهای خرافات  
و اتهامات پنهان کردند تا دیده جهال و توده عوام اشعه فروزان او را  
نبینند و از زیر بوغ رؤساء روحانی خارج نکردند لهذا از هر گونه افتراء  
و هر قبیل عیب و اعتراضی دوپغ نشودند از جمله عیوبی که بر اسلام  
گرفتند این بود که اسلام دین زور و خون ریزی و آدم کشی است کتاب  
جهاد و سبق و رمایه دارد مصالح و حدود و دیات دارد پیغمبر اسلام و  
خلفائش ممالک عربیه را برادر و شمشیر و جنگ متصرف شدند  
ایران و اسپانیا را با قوه نظامی گرفتند پیغمبر اسلام با قریش جنگید با  
یهود جنگید با قبایل عرب جنگید و قتیکه مسلمانان قدرت پیدا کردند  
هر کس از آنها پیروی نمیکرد سخت ترین حالتی زجرش میکردند بر  
خلاف دین مسیح که دین روحانیت و اخلاق است و ابدان خود مسیح و  
« عوادیین او دست بقبضه شمشیر زدند و دین نصرانیت را با زور سر  
بیزه یکسوی تبدیل نکردند بلکه مسیح دستور داده که اگر شریر بر گونه  
راست تو سبلی بزنند تو گونه دیگر را بگردان ولی قرآن مسلمین بیایی  
امر بظهور ریزی و آدم کشی میکند بکجا میگوید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ خُزْصِ

الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقَتَالِ ای پیغمبر مؤمنین را بر قتال و آدم کشی تحریر  
و ترغیب و وادار کن اگر از شما بیست نفر با برجای باشند بر دویست نفر  
عالم میشوند و اگر صد نفر ثابت قدم در جنگ باشند بر هزار نفر غلبه میکنند  
بکجا میگوید قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هَرَجَاءَ مُشْرِكِي



یافتید بکشید. بکجا میگوید وَ اَعِزُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ

بهر اندازه که میتوانید برای جنگ با کفار قوه و نیرو بیه کنید و غیر این آیات از آیات جنگی قرآن که عرب های سنت دل را بر کشتار دیگران نهایی میکند پس نفوذ اسلام و توسعه حاکم این دین از این راه و باین سبب است

جواب این مطلب بی منطق اگرچه مجبلا مبروح شد ولی مناسب است مقداری بیشتر تعقیب نمایم عرض میکنم اسلام قصاص و حدود و دیات دارد جهاد و دفاع دارد و چنانچه بعد توضیح داده خواهد شد وجود قوانین نظامی و به کار بردن قوه قاهره تا آن درجه که اسلام تصویب فرموده از لوازم وجود بشر و از معضلات دین است نه از عیوب و واقعی و می توانیم از همین راه اثبات کنیم که دین اسلام از دین مسیح کاملتر است ولیکن نفوذ و بشروی و توسعه محیط این کیش باک و آیین مقدس بر اثر زور و حثك نبوده و تاریخ گذشته و اوضاع حاضره نو شاهد بزرگ بر این مدعاست

گستاوایون فرانسوی در کتاب تاریخ تمدن اسلامی میگوید کسانی که خیال کرده اند اسلام به شمشیر پیش رفته است اشتباه کرده اند و این خیال باطل و بی اساس است زیرا که مسلمانان ملل مغلوبه را در قبول مذهب اسلام آزاد می گذاشتند اگر ملل مسیحی دین عرب و زبان اورا بدین جهت برای این بود که حکومت عربیه را نزدیکتر بحدل و انصاف یافتند و مذهب آنان را ساده تر و باک تر از دین خود دیدند بملایم می بینیم ترك و مغول پس از غلبه و تسلط بر اعراب و پس از بدست گرفتن زمام حکومت بر همان دین اسلام باقی ماندند و اگر قبول اسلام از نرس شمشیر بود می بایستی پس از زوال رعب و خوف و سلطه عربی از آن دین دست بردارند

بملایم اسلام ملیونها جمعیت را در چین و هند پیرو خود نمود در صورتیکه لشکر عرب بچین و هند حمله نکرد بلکه بعضی نقاط عبور هم ننمود تمام شد کلام گستاوایون و جمع بسیاری از دانشندان غرب قریب بهمین بیانات را نموده اند گو ویلیام انگلیسی می نویسد :  
رئیس کلیسای انگلیس چارش در تاریخ ۱۷ آکتوبر سال ۱۸۸۷ میلادی در جلسه شوای عالی کلیسا در شهر (واور هامپتون) خطابه

مفصلی ایراد کرد و آن خطابه در دو روز بعد در روز نامه تابیر لندن منتشر و خلاصه يك قسمت آن خطابه این است که اسلام بر نصرانیت تفوق یافته و بزرگیش در بیشتر از کشورهای جهان مسلم شده و نصرانیت را به حقرا برگردانده و دام های مبلغین مسیحی را پاره کرده و خسارت زیادی به آن رسانیده دین اسلام امروزه از مراکش تا بافا و از زنگبار تا کشور آسمانی چین منتشر شده و در داخل افریقا پیشرفتهائی نموده و اقوام بت پرست زیادی در برابر آن گردن خم کرده و ستاره تابان او را زینت معابد خود کرده اند چنانکه عده زیادی از مردمان کنگو - و زامبوزونقاط دیگر که از مهم ترین بخش های سودان است مسلمان شده اند و در هند ارکان بت پرستی متزلزل شده و بیش از پنجاه ملیون مسلمان در آنجا پیدا شده این پیشرفت سریع احلامی برای آن است که در اصول آن خبط و خطائی راه نیافته و برخلاف نصرانیت که احکامش سست و لرزان است مبادی اسلام پیش از بیش دردلهای مسلمین پایدار و برقرار میباشد پس کلمات زیادی در فضیلت اسلام و محکمى قواعد و ارکان احکامش ذکر میکند که ما از نقل آنها خودداری میکنیم به بینید دانشمندان منصف که قضاوت عادلانه میکنند باصراحت لهجه اعتراف دارند باینکه سرعت نفوذ اسلام معلول شمشیر و نرس نبوده و نیست

حکما میگویند الْقَسْرُ لَا يَدُومُ حرکت و سکون قهری و قسری دوام و ثبات ندارد مادامی که قاصر قاهر بر سر اوست او در جنبش یا آرامش است و چون بر طرف شد او هم تغییر شکل میدهد سنگی را که شما او را به هوا برتاب میکنید تا آن اندازه که قوه قاهره بازوی شما او را به هوا برانده و برخلافه طبعش به حرکت غیر طبیعی در آورده او به هوا میرود ولی بعضی اینکه اثر قوه قاهره ضعیف شد قوه طبعیه آن سنگ ( یعنی میل به مرکز یا قوه جاذبه زمین ) او را بجانب زمین بر می گرداند و بالتبعه خود را به چیز و مکان طبیعی خود میرساند مشک پر بادی را که زیر آب نگه بدارید بعضی اینکه دست از او برداشتید و او آزاد شد خود را سرعت بروی آب میرساند عینا جنبشهای دینی و حرکات مذهبی این چنین است تا ایمان قلبی و اعتقاد درونی بدین و مذهبی بلکه بهرام و مسلکی پیدا نشود معال است که آن دین و مرام

نفوذ و دوام پیدا کند پس اگر سیطره نظامی اسلام ملل مغلوبه را همرنگ و هم آهنگ با مسلمین نموده باید در اول ساعت ضعف فدوی لشکری اسلام آنان از زیر بار قرآن و اسلام خارج شوند نه اینکه آن دین را چون جان شیرین در آغوش بگیرند و مال و جان را برایگان در راه نگهداری و بلکه شر او نتار کنند بملاوه که بقول گستاویز ملیونها جمعیت از ملل متوعه دنیا قبول اسلام را نمودند از دون اینکه یک نفر از نظامیان اسلام را با چشم دیده باشند

در کدام تاریخ و در چه زمان لشکر اسلام به وینه بایتخت اطربش و به یاریس بایتخت فرانسه و به توکیو بایتخت ژاپن و به برلن بایتخت آلمان رفتند که آن بلاد را فتح کنند و یکقسمت از مردمش را مسلمان کنند و برای آنها مساجد با عظمت و شکوه بسازند پس این مساجد زیبا و معموری که در این شهرستانها است ساخته شده ایمان قلبی و عقاید درونی خود آن مردم است شماره ۲۶ روزنامه اسد منظمه لکنهور می نویسد از وینه بایتخت اطربش خبر میدهند که با اندازه اسلام در مملکت اطربش توسعه یافته که مسلمانان هنگری ( مجارستان ) از دولت درخواست اجازه برای تعمیر مهمترین مسجد و تاسیس یک باب دارالضنون اسلامی موسوم به مکتب دینیات نموده اند دولت بملاوه موافقت با این پیشنهاد اراضی وسیعی مجاناً برای این منظور اعطاء نموده و نصف قیمت متاع را پرداخته است و حالا مشغول بناء مسجد و مکتب دینی اسلامی می باشند

دویم رفته از این مذکورات که بکهارام پوشتهجات این موضوع نیست مفهوم و معلوم محققین گردید که تنها عامل نفوذ اسلام همان صحت و درستی و سلامت و مناسبت اصول و فروع و احکام و قوانین او است پیغمبر اسلام با داشتن سرمایه های اخلاقی و برجستگی های روحی تنها افزار کار و نیروی کارزارش معارف و حقایق قرآن بود که با منطق و بیان خارق العاده اش بر مرکز قلوب رسوخ و نفوذ میفرمود ایمان دو قبیله اوس و خزرج و دعوتشان از پیغمبر پندیده و جان فشانی ها و فداکاری های آنها نبود مگر در نتیجه شنیدن چند آیه از آیات قرآن اسمدین زراره خزرجی بجهت تهیه کردن حلیف و باور بر ضد قبیله اوس مکه آمد

و بر رفیق قدیش عتبّه بن ربیعّه وارد شد و از او درخواست کمک و  
 یاری کرد عتبّه گفت فعلاً ما گرفتار یک امر مهمی هستیم که از همه چیز  
 ما را باز داشته و نمیتوانیم به کار دیگری پردازیم مردی از ما خراج  
 کرده و بخدا یان ما بد میگوید و ما را سفيه میخواند و در جمعیت ما تفرقه  
 انداخته و جوانهای ما را فاسد کرده و در غیر موسم حج در شعب پنهان است  
 چون زمان حج میشود مآید و در حجر اسمعیل می نشیند و مردم را بمسلك  
 خود دعوت میکند اسمد برسد او کی است عتبّه گفت محمد پسر عبدالله  
 پسر عبدالمطلب بیش از این از یهود بنی النضیر و بنی قریظه و  
 ذیقناح شنیده بود که بهمین زود بها پیغمبری درمکه طالع میشود و بمدهنه  
 هجرت میکنند

چون اینجمله ها را از عتبّه شنید مایل بملاقات آنحضرت شد عتبّه او  
 را از دیدار پیغمبر منع کرد و گفت مبادا باو نزدیک شوی و گوش بسفیان او  
 دهی که تو را بگفتارش سحر میکند اسمد گفت من میخواهم طواف کنم  
 چهگونه گوش بکلمات او ندهم عتبّه گفت در موقع طواف پنبه در گوشهایت  
 بگذار تا حرصهای او را نشنوی اسمد پنبه در گوش نهاد و وارد مسجدالحرام  
 شد برای طواف و در شوط اولینک نگاهی بطرف پیغمبر کرد دید آنحضرت با  
 جمعی از بنی هاشم در حجر نشسته اند پس در شوط دوم باخود اندیشید که  
 این چه عمل جاهلانهای است من میکنم همچو واقعه مهمه درمکه رخ بدهد  
 و من مطلق نشوم کمال سفاقت و حماقت است فورا پنبه را از گوش کشید  
 و بطور انداخت و شرفیاب خدمت آنحضرت شد و برسوم تعیت عربیه گفت  
 انعم صباحاً (صبح بخیر) پیغمبر سربجانب او بلند کرد و فرمودند خداوند

بما تعبتی بهتر از این داده است و آن تعیت اهل بهشت است **اَللّٰمُ قَلْبُکُمْ**  
 اسمد گفت شما باین مطلب تازه عهد کنید یا محمد ما را بچه چیز  
 دعوت میکنی

**قَالَ اِلٰی شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ** شما را  
 میخواهم بگواهی بر یگانگی خدا و پیغمبری خودم سپس شرح دعوت  
 خدا می خودشان را در طی عبارات دو آیه از آیات قرآن دادند و آن دو

آیه ۱۵۲ و ۱۵۳ سوره انعام است که : وَ اَدْعُوْكُمْ اِلٰی اَنْ لَا تَشْرِكُوْا  
 بِهٖ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا اَوْلَادَكُمْ مِنْ اِمْلَاقٍ نَّحْنُ  
 نَرْزُقُكُمْ وَاٰیٰتُهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا  
 تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ ذٰلِكُمْ وَصِیَّتُكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ  
 تَعْقِلُوْنَ وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْیَتِیْمِ اِلَّا بِالْقَبْلِ هِیَ اَحْسَنُ حَتّٰی یَبْلُغَ  
 اَشُدُّهُ وَ اَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تُکَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا  
 وُسْعَهَا وَ اِذَا قُلْتُمْ فَاعِدُوْا وَ لَوْ کَانَ ذَا قُرْبٰی وَ یَهْدِی اللّٰهُ اَوْفُوا  
 ذٰلِکُمْ وَصِیَّتُكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ این دو آیه شریفه که اولی قل  
 تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیءا میباشد شامل  
 نه صفت و فضیلت است که تمام خوبیها را در بردارد و در تمام کتابهای  
 آسمانی ثبت شده و در هر زمان و مکانی کردن گیر بشر بوده است  
 اول این است که برای خدا شریک و انبازی نگیرید و بت ها را  
 نپرستید باقائیم ثلثه و یزدان و اهرمن تلفظ نکنید و بغیر از خدای نادیده  
 هیچ آفریده پرستش نکنید

تا دم وحدت زدی حافظ شوریده حال

خامه توحید کش بر ورق این و آن  
 دوم آنکه به پدر و مادر احسان کنید زیرا که اینند بزرگ مظهر  
 خداوند در پیدایش شما و در تربیت کردن شما و در مهر و رحمت و عطوفت  
 بر شما اگرچه در باطن امر خداوند شما را آفریده ولی بحسب ظاهر پدر  
 و مادر شما را بوجود آورده اند و آنان شما را در دامن مهر و عطوفت خود  
 پروریده و از حوائث گوناگون دنیا حفظ نموده اند پدر برای شما خوراک  
 و پوشاک و منزل و جایگاه تهیه کرده مادر شما را شیر داده و در سرمد

گرما و بیماری و سایر آفات زندگی پرستاری و مواظبت کرده محبت پدر و مادر باولاد سایه محبت خداوند است پس اساتذات آنها بحکم خرد و وجدان حرام و ناروا است و احسان بآنها لازم و واجب است در حدیث است که فرزندان نباید پدرش را باسم خطاب کنند و نباید پیشایش او راه بروند و نباید پیش از نشستن او بر زمین بنشینند و باید با والدین خوش رفتاری کنند و اگر آزارش کردند نباید اف بگویند و اگر او را زدند نباید آنها را زجر کنند و نباید با چشم خیره و تند بگردانند و نگاه کنند و نباید صدایش را بلند تر از صدای آنها کنند و هر کس که از روی شغف و مهر بصورت والدین نظر کند مانند این است که خانه خدا را زیارت کرده باشد و حج و عمره نموده باشد و مخصوصا باید نسبت بمادر بیشتر احسان کرد زیرا که او بفرزند مهربان تر است

پیغمبر مرمود بهشت زیر پای مادرها است شخصی آمد نزد ابوسعحق اسمعیلی و گفت دیشب در خواب دیدم که ریش شما با انواع جواهرات مرصع و مزین شده ابو اسحق مرمود خواب تو راست است من شب گذشته ریشم را بکف پای مادرم نهادم و این خواب بوهمان عمل است

مادر نگهدار ما است	پیوسته غمخوار ما است
گر آسیبی به پیشم	مادر پرستار ما است
بزدان ز روز ازل	مهرش بدن سرشته
بر لوح سینه ما	این نکته را نوشته
مادر باشد فرشته	مادر باشد فرشته

سوم فرزندان خود را از بر سر فقر میکشید ما شما و آنها را روزی می دهیم هیچ جنبه در روی زمین نیست مگر اینکه روزی او بر عهده ما است میوه درخت وجودتان را که داده وجود آینه گان و نگهبان صورت و عیبه انسان است تا بود نکید

خداوند کاری که عیدی خرید  
تو را نیست این تکیه بر کردگار  
بدارد مکف آنکه عبد آفرید  
که مملوک را بر خداوند کار

**چهارم** نزدیک کارهای زشت و عمل های ناشایست نرسوید چه پنهان چه آشکارا از زنا و آشکارا بهره ببرد و از نظر ازی با زنان که زای پنهان است برکنار شوید

مربع ز آن دانه نظر خوش میکنند دانه هم از دور راهش میزند  
 بن نظر از دور چون تیر است و سم عشت افزون میشود صبر تو کم  
 چوت شهوت بی جا ممنوع شد متوجه جلو گیری از غضب پیور میشود  
 که دستور آینده است

**پنجم** نفوسی را که مجوز صبیح در کشتن آنها نیست نکشید (کشتن  
 بر مورد قصاص و مورد زنای معصنه و موارد ارتداد روی موازین و قوانین  
 دین است در غیر این موارد ممنوع است) این پنج حکم سفارش خدای  
 شما است تا بفهمید و پیروی کنید

**ششم** با مال یتیمان نزدیک مشوید و متعرض دارائی آنها نگردید  
 مگر برای حفظ کردن یا زیاد نمودن آن و اما تقریظ و تفسیح کردنش  
 ممنوع است و چون بسن رشد رسیده و بالغ و رشید گردید مال او را  
 بخود او بپارید

**هفتم** ترازو و پیمانه هاتان را بعد تمام و کمال و بیزان اعتدال  
 بدارید کم فروشی نکنید و آلت عدالت را در راه دزدی به کار میندازید  
 رای بر کم فروشی که چون میخرند یا سنگ و ترازو و پیمانه تمام بفروشد  
 و چون بفروشد یا سنگ کم و پیمانه ناتمام بفروشد  
 کم میدهی و بیش ستانی بکیل و وزن

روزی شود که از کم و بیشت خبر کنند  
 مرد ترازو داری را مرگ فرا رسیده در حال نزع بعضی دوستانش  
 یار گفتند بگو لا اله الا الله گفت نمیتوانم زیرا که زبان ترازو بر زبان  
 من نهاده شده مرا مانع از این گفتار است چون این شخص رسیدگی  
 کامل در تعدیل ترازوی خویش نمی نمود ده مردن از کلمه وحیده محروم  
 گردید بلی بمقداری که توانائی هست باید ترازو و پیمانه و وزن را تمام  
 کرد و اما خارج از اندازه توانائی خداوند تکلیف را از او برداشته  
 رعایت يك میلی گرم در يك تن جنس خارج از وسع وطافت است و معفو است  
**هشتم** در گفتار تان بعد و داد بگو نید و اگر چه بر ضرر نزدیکان شما تمام  
 شود در اقرار و شهادت و تفاوت خلاف حق بگوئید و اگر چه زبان اقرباء شما  
 باشد باید بسند و رضای خدای خود را در نظر داشته باشید نه رضای خلق و هوای نفس را

نهم به پیمان هائی که با خدا و با خلق خدا می بندید و فاء کنید  
و فاء به عهد نکو باشد از پیاموزی

و گرنه هر که تو می بینی ستمگری داند  
اینها است سمارش های خدای شما تا متوجه باشید و پیروی کنید  
اسعدین زوارة بعضی شنبین این آیات بینات عقلش خبردار و فکرش هشیار  
و بیدار شد فوراً فریاد زد أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ  
اسعد دید که تمام این فرمایشات همه حق و بروفق حقیقت است و پیروی این  
گوینده عین رستگاری از نادانی و خلاصی از تیره گی های حیوانی است  
و این گفتارها بیچوجه شباهتی با گفتار سخودان نرب ندارد نه از جنبه  
ترکیب بندی و قالب گیری و نه از وجهه معنوی و روحانی در این گفتارها  
نه دعوت بشهوت و حیوانیت است مانند غزلها و نغزهای شاعران نه  
تحریک غضب و قهرمانیت است مانند حماسه سرانی و غضب انگیزی حماسه  
سرایان و نه خودستائی و کبر بائستی است مانند فرمودیم امراء و پادشاهان  
بلکه سر تا پای آنها دعوت است بسوی خدا و ترک هوس و هوا و پاک  
شدن از رذائل اخلاقی و زبور بافتن بآداب و عادات انسانی و این  
گوینده بغیر از خیر عمومی و سعادت همگانی و عدل اجتماعی منظور و  
مقصود دیگری ندارد اگر عاقل و با شعور است باید تسلیم کلام او و  
پیرو احکام او شود لهذا فوراً مسلمان شد و از این توفیق خدائی اظهار  
نشکر و ساسگرزای کرد

و از پیغمبر درخواست کرد که راهنمایی برای دعوت اهل مدینه  
بإسلام و نشر آیات قرآن همراه او بفرستد پیغمبر مصعب بن عمیر را فرستاد  
و بوسیله آیات قرآن که مصعب برای اهل مدینه میخواند اسلام در مدینه  
رواج یافت آری

فائد و سائق صراط الله به زقرآن مدان و به زاخبار  
جز بدست و دل محمد نیست حل و عقد خزینة اسرار

این نمونه را که با دیده تاریخ بین دیدید باقی را بر این قیاس  
بشمردید از هزار و سیصد و هشتاد سال پیش تا کنون هر غیر مسلمانی  
که بشرف اسلام مشرف شده فقط بواسطه علوم و معارف و قوانین و احکام  
قرآن بوده نور حقیقت را از خویش تابان و مهر فروزان سخنان قرآن



و بیانات حضرت خاتم پیغمبران با دہدہ خرد و دانش بخوبی دیدہ فلہذا  
باسلام و قرآن گرویدہ است

عرائض را فعلا خاتمہ دہم بقیہ اشاعلہ برای آیندہ

ہم حکمنی است کتاب او	چہ بواسطش چہ خواہرش
تو نکردہ غوص بقرہ ہم	چہ بری ز در و خواہرش
دور این محیط کسی برد	کہ غریق او است مشاعرش
تو بجزو ثانی معرفت	ز بطون و سرو ضائرش

کہ بود کنوز رہ روز حق مہ در نکات محسسی

و صلی اللہ علی سیدنا محمد و آلہ الطاہرین

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ

دِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَأَنزَلَ كِتَابَ الْمُنِيرِ كُونِ

بشهادت تاریخ و اعتراف بزرگان کنونی ثابت شد که دین مقدس اسلام با قوه زور و قهر و غلبه منتشر نشده بلکه پیشرفت او بواسطه استحکام بنیان و متانت قواعد و احکام و ارکانش بوده و چنانچه تاریخ مدلل داشته غزوات و جنگهای پیغمبر همه دفاعی بوده است نه هجومی دسته بندی های قریش و تهریکات یهود بنی النضیر و بنی قریظه و بنی نینفاع و بنی المصطلق در جنگ احد و خندق و خیبر و غیرها و سیاه آرائی و لشکر کشی هوازن و سائر کفار و مشرکین که جزء بجزء در تواریخ اسلامی نوشته شده پیغمبر و مسلمین را وادار و ناچار مینمود که جان و مال و ناموس و دین و آیین خودشان را حفظ کنند و با آنها بجنگند سرد بادشمن رویه فطری و وظیفه وجدانی هر ذی حیات و صاحب شعوری است و نگاهل و سامع در این وظیفه در محکمه وجدان و وجود موجب مسئولیت و محکومیت است

دعوت پیغمبر مخالف با هوی و هوس و شهوت و غضب و آفتابی و ریاست کفار و مشرکین است و سرعت هر چه تمامتر پیشروی میکند و بر عدد مسلمانان روز بروز مضافاً و حیثیت اجتماعی بزرگان عرب در خطر افتاده چون با منطق عقل و حکمت نمیتوانند جلو این خطر را بگیرند و آزارهای افرادی که بر نفرات مسلمین در مکه وارد میشود انرا نپسندند پس ناچار شدند که بهیئت اجتماعی و بصورت قشون و نظامی دست بشمارند و جنگ بزنند تا شاید بدین وسیله بتوانند بنیان رفیع قرآن را و بران و خطر شدید اسلام و مسلمانان را مرتفع سازند

در این صورت وظیفه پیغمبر و مسلمانها چیست آبا آنها باید

آرام بنشینند آیا پیغمبر از کیش و آیین بر حق خویش منصرف شود  
آیا از رسالت و مأموریتش دست بکشد آیا از سریت و تکمیل بشر  
صرف نظر کند آیا خودش و همه پیروانش را بدست دشمنان جانی و ایمانی  
ببازد تا هر چه میخواهند بکنند

البته هیچ عاقل و دانشمندی این چنین رای و نظری نمیدهد شما  
خودتان در موقعیکه دشمن قصد مال و جان و ناموس و دینتان را بکنند آیا  
آسوده و آرام می‌نشینید یا با تمام قوه و نیرویی که ممکن است دفاع  
میکنید و تا بکلی خطر را دفع نکنید راحت نمی‌شوید پیغمبر و مسلمین  
هم روی همین اصول فطری و قوانین حیاتی از ناموس و شرافت و مال و  
جان و وطن و حائمان و دین آیین خودشان دفاع کردند

حضرت مسیح علیه السلام هم میخواست از دشمنان خودش دفاع کند  
مناسفانه یارو یابوری نداشت فقط یاران او دوازده نفر حواریین بودند که  
یکی از آنها یهودای مسخر بوطلی است که (بنا بگفته انجیل لوقا) حاضر  
شد مسیح را تسلیم دست رؤساء یهود کند تا او را بکشند و برای مخنصر  
وجه تقنی که باو وعده دادند خود را مهبای يك همچو نامردی و بیوفائی  
نمود و دیگری بطرس است که در ليلة الصلب سه مرتبه مسیح را انکار  
کرد و خود را از او بیگانه و ناشناس بقلم داد تا جان خودش سالم بماند  
باقی حواریین هم بهتر از این دو بزرگوار نبودند مع الوصف حضرت  
مسیح علیه السلام از نظر اختیار و امتحان بآنها فرمود شمشیر تهیه کنید  
و هر کس که ندارد جامه‌اش را بفروشد و با بول او شمشیر بخرد (برای  
جنگ و جهاد و دفاع از یهود) آن‌ها چون حاضر برای جنگ و جهاد در  
راه خدا نبودند مانند آدم سنگین و تنبل گفتند این جا دو شمشیر هست  
البته چون دو شمشیر کاری از پیش نمی‌برد حضرت مسیح (ع) از روی  
تعرض فرمود (کافی است) یعنی حرف زدنتان کافی است بس  
است حرف مزید قلب شما و روحیه شما بدست آمد دو شمشیر چه  
فایده دارد

و از این جا معلوم شد آنچه در باب پنج، انجیل می‌نویسد نسبت به مسیح  
داده که اگر شمشیر بر رخسار راست تو طایفه زد طرف چپ را بگیرد  
و اگر کسی دامن بیرهنت را بگیرد قبای خودت را هم باو بده و اگر تو

را يك ميل راه سخت و جبر پیرد تو دومیل راه همراه او برو  
اولاً معلوم نیست که این‌ها گفته مسیح باشد زیرا که این انجیل  
های متداوله پایه و اساس درستی ندارد بلکه چنانچه در مجلس ثابت  
است شاه‌های بطلان و بی حقیقتی در اندام این انجیل مراوان است  
و ثانیاً ممکن است که برای مورد خاصی و اشخاص مخصوصی این

دستور صادر شده شد زیرا که از نظر زنده گانی اجتماعی این دستورات  
عالمی نمیشود و بلکه مغل باجتماع است

فی المنق اگر کسی شراوت کند و دیگری ا برده یا مال او را  
پیرد و از این ستمگر متعددی دفاع و جلوگیری شود بلکه او را خود مختار  
و آزاد بگذارند در درجه اول این شخص جری و منجری خواهد شد و  
بر ضعیفان و ستمگریش می افزاید و در درجه دوم همکار و هم قدم پیدا  
میکند و مردمان بد سرشت و نایاکی که از بیم کیفر و دفاع دست بتندی  
نراز میکنند چون در این مورد کیفری ندیدند و دفاعی مشاهده نکردند  
آنها هم شروع بتندی و ستم خواهند نمود و در درجه سوم حقوق و مظلومین  
و ضعیفان بکلی با مال میگردد و بلکه مال و جانشان بخطر و بلکه بولاکت  
منجر می شود در این صورت آسایش از جامعه رخت بر بسته و رشته  
زندگی همگامی پاره میشود

بی چشمه سار نیخ سلاطین کامکار سرسبز و باغ شربت طمع مدار  
بی سایه سیاست شاهان فتنه سود کس دوسرا کدمن نیاید دمی قرار  
ترحم بر بلنک تیر دندان ستمکاری بود بر گوسفندان

پس این دستور در نظام اجتماعی قابل عمل و اجرا نیست و از این  
جهت است که تا کنون خود مسیحیان هم باین دستور رفتار نکرده اند  
و الا این جنگهای جهانسوز واقع نمیشد و بلکه سلطنت مسیحیان از روی  
زمین برچیده میشد زیرا که اگر کسی بخواهد لندن را از آن‌ها بگیرد  
باید پاریس را هم روی او بگذارند و از نظر اخلاق و مهربانی نودستی  
هر دو شهر را تسلیم کنند نه این که برای يك مشت خاک دنیا را با آتش  
بکشند و ملل عالم را دچار هزاران بدبختی و تنگدستی و پریشانی کنند  
و در کمتر از نصف قرن دو مرتبه کره زمین را متزلزل نمایند  
پس از نظر علم الاجتماع و بحکم محکم فطرت و وجدان باید

نیروی دفاعی و قوه جاوگیری از ستم ستمگران در کار باشد خواه ستم از شخصی شخصی یا از جماعتی بجماعتی باشد این جا است که در مقابل فواین معکم اسلام خاضع شده و باید اعتراف بحقانیت این دین بنماییم زیرا او است که عدل اجتماعی و سعادت همگانی را تأمین و تضمین کرده و قوه دفاعی و نیروی غضبی را بیزان متوسط و حدمعتدل با رعایت همه جهات و جوانب به کار انداخته و در این غریزه فطری تعطیلی راه نداده و ابطال فطرت و قوای فطری را نفرموده برای جلوگیری از طغیان داخلی و انفرادی کتاب قصاص و دیات و حدود و تعزیرات نوشته که در آیین مسیح از این احکام لازمه اجتماعی رانعه استنظام نمیشود و برای ممانعت از تهاجم خارجی و حفظ حدود و سرحدات اسلامی کتاب جهاد و دفاع و سبق و رمایه و سایر آنچه مربوط باین جهات است مرقوم فرموده است تا مال و جان و وطن و خانسان و دین و ایمان مسلمانان در سایه این احکام محفوظ و مصون بماند

بلی اسلام با شرایط مخصوص و معینی جهاد ابتدائی با کفار را تجویز کرده و فتح ممالك و بلاد را خواستار شده ولی نه از جنبه مادیت و توسعه آب و خاک بلکه از نظر تهذیب و تربیت افراد بشر و هدایت کردن اقوام و ملل و در حقیقت فتح ممالك ظاهریه را مقدمه از برای فتح مدائن قلوب قرار داده که بواسطه فتح و پیروزی لشکر سلاح نورانی سباه اصلاح یعنی علماء و خطباء و دانشمندان دینی وارد شوند و حقائق قرآن و معارف اسلام را بگوش آنان برسانند تا شهرستانهای قلوب و مدائن ادواح از نعمت های قرآن بر خوردار شوند و بآداب و اخلاق اسلامی مودب و مهذب گردند و از این جهت است که جهاد را تعدید بحدود معینه از حیث نفرات و ریس و مرفوس و کیفیت مقاتله نموده است

اولاً زمامدار و فرمانده لشکر باید یا معصوم از گناه باشد مانند نبی و وصی یا ملکه عدالت و تقوی داشته باشد تا جنگ بمعاهدین حیوانی و سببی و شهوی نباشد بلکه در همه حال ملاحظه خدا و حقیقت شود و ثانیاً باید قبل از جنگ دشمن را دعوت بدین اسلام کنند اگر قبول کرد جنگ ساقط است و اگر دشمن از اهل کتاب بود و جزیه واقبول نمود باز هم جنگ ساقط است

و ثالثاً اگر دشمن حاضر شد که عقد میباید یعنی پیمان متار که جنگ را مدت معیناً به بندد یا عقد زمان و امان به بندد در تمام این موارد باید مجاهدین دست از جنگ بردارند زیرا که مقصود از جنگ باز شدن راه تبلیغ و دعوت اسلامی است و در این موارد این مقصود حاصل است خداوند میفرماید

وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا إِنْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ وَ طَالِبُ صَلَاحٍ شَدِيدٌ نُو

هم مایل شو و باز میفرماید وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ اگر یکی از مشرکین از تو پناه خواست او را پناه بده تا بیاید و سخنان خدا را بشنود و سپس او را بجای امن خودش باز رسان

در اینجا در صورت وقوع جنگ نباید مجاهدین اسلامی مکر و غل و غش و تعلق کنند نباید پیر مرد سالخورده و بیجه تازه سال را بکشند نباید زن را بکشند و بوسیله بستن آب و یاب سموم نمودن آب و غذا نباید شهری و قلعه را خنج کنند

پس از این حدود و قیود و هزاران شروط دیگری که در کتب فقهی مکتوب است بخوبی معلوم میشود که اسلام کشورگشایی ظاهری را بقصد عالی و هدف مقدس بالاتری خواستار است که آن عبارت است از تربیت روحی کفار و مشرکین بطوری که اگر آن هدف بدون نبرد و جنگ حاصل شود جیاد ساقط خواهد بود بنا بر این جهاد ابتدائی و جنگ اسلامی بهزار درجه بهتر از صلح و آزادی است که امروزه مورد علاقه و نظر ملل راقبه جهان است ملل متعدده کنونی میگویند دنیا در آرامش باشد و مردم آزاد باشند و هر کس بهر راهی که میخواهد برود برود و کسی را در مسلک و مذهب با کسی کاری نباشد مادامیکه روش دینی اشخاص مزاحم زندگانی دیگران آزادند نیست و بر آنها بحثی نیست و نام این مرام را تمدن گذاشته اند ولی اسلام این مسلک و مرام را عین توحش و جهالت میدانند و این رویه را بزرگتر خیانتی بنوع بشر بشمارد و حق با اسلام است زیرا که بقول شاعر شیراز

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که ناست نهند آدمی  
افراد بشر همه با یکدیگر بمنزله پدر و پدر و خواهر و برادرند  
همه باید در غم هم باشند همه خبر خواه هم و دلوز هم باشند  
اگر یکی از آنها پیراهن کوچ و اعتقاد موج مبرود و مشرف بر هلاکت  
است باید او را مستقیم کرده و از هلاکت نجاتش دهند اگر کسی بخواند  
خود را مسموم کند نگذارند از خود کشی و انتحار جلوگیری کنند اگر  
مبتلا بمرضی است او را معالجه کنند

مپوشان آینه دار رخ تابان دهند

آفتاب هم و ماه هم و حیران کنند

همچو شمعند فروزان و گدازان از هم

آتش خرمن هم سبزمستان دهند

چون گل و سزه همه باعث رنگینی هم

مایه خوبی هم روح دکان دهند

مایه یکدیگر را بگویند و اصلاح کنند و امر بعروف و نهی  
از منکر نمایند و ارشاد جاهل و تنبیه غافل کنند اگر جز این  
باشد آنها پسر نیستند بلکه حیوان و جانورند چنانکه حیوانات  
بیکدیگر بستند و مرکب بسکی مایه حزن دیگری نیستند  
بلکه مرکب خرم عروسی است اگر بشر هم بهین روش سلوک کند  
حیوانی خواهد بود در پا شما نسبت بفرزندانتان چه نظری دارید و در  
راه تکمیل و تربیت آنها تا چه اندازه میکوشید آیا او را آزاد میگذازید  
که بهر راهی میخواهد برود برود

آیا از جاه افتادن و هلاکت او جلوگیری میکنید آیا از خوراک  
که موجب مرض و کسالت او میباشد ممانعت میکنید و با اگر مریض  
شد او را نزد طبیب نمی برید و دواهای تلخ و شور را بزجر و جبر باو  
میفورانید و بمقتضای حریت و آزادی افرادی افسار او را بگردش  
انداخته و رها میکنید تا بهر ذات و زحمت و فلاکتی بیفتد

اگر طفل شما بمدرسه و مکتب نرود و بخواند با اطفال و لنگرد  
بوالهوسی و هرزه گی کند شما ابتداء او را موعظه و نصیحت میکنید و  
تشویق زبانی کرده و نویدهای جسمانی باو میدید تا در او ایجاد میل

و شوق بدرس و علم و کمال شود اگر شوق زبانی کافی نشد تشویق عملی میکنید باو پول میدهید لباس تازه میخرید خوراکیهای لذیذ باو میخورانید و اگر مؤثر نشد او را تهدید میکنید بویخ و سرزنش مینمائید و بمواقب وخیمه بی کاری تخویف مینمائید و اگر باز هم مؤثر و معید نشد او را میزنید و دست او را میگیرید و با زجر بمدرسه برده بآموزگار

و دبیر و مدیر تسلیم مینمائید آیا این زجر و ضرب که از نظر حال اندیشی و خیر خواهی آئینده او است مطابق عقل و خرد و ناشی از کمال مهر و علاقه بطفل نیکو و بجا است یا اینکه زشت و قبیح است

آیا آزاد گذاشتن طفل دوستی با او است یا کمال دشمنی و نهایت خیانت است البته بوجدان پاک و دانش بی آلاشتان تصدیق مفرمائید که اینچنین ضرب و شتمی عین عطفوت و محبت است

سیمی که سپیش نزنند دنگ ندارد چوبی که معلم بزند تگ ندارد

و آن چنان آزادی عین خیانت و جنایت است و اگر طفل بزرگ و رشید شود و بواسطه رسیدگی نکردن والدین خود را از سعادت زندگی محروم بیاید حق اعتراض بر پدر و مادر دارد که چرا مرا از راه کج منصرف نکردید

من نادان بودم و شخص خوب و بد را نمیدادم شما چرا سرپرستی نکردید و بزجر و ضرب مرا براه صلاح و فلاح وادار ننمودید که باین بدبختی مبتلا نشوم

البته این اعتراض وارد و این احتجاج بجا است این موضوع که واضح و روشن شد عرض میکنم حضرت خانم الانبیاء (ص) بعد مهربان همه بشر است باید در تلاش اصلاح همه باشد همه فرزندان را بدبستان و دبیرستان معرفت الهی وارد کند و از هلاکت ابدی و مذلت و بدبختی این جهانی و آن جهانی برهاند و موجبات سعادت نشأتین را برای فرزندان بشری خویش تهیه کند اگر بوعظ و اندرز و وعد و نوید است قیما و گرنه تهدید و توعید و گرنه با قبضه شمشیر وارد مدرسه قرآن و دبستان اسلام و ایمان بفرماید

لذا در قرآن وعده و نویدها به بهشت و نعمتهای ابدی میدهد و بکفرها و عقو بنهای برزخ و قیامت و دوزخ تهدید و توعید مفرماید



و آن نفوس سنگدل را که بهیچیک از این دو عامل وارد راه نمیشوند و در مقام علاج بیماری میلک درونی و بیرونی خویش بر لعی آیند مسا ضرب و زجر بدارالشفاى قرآن وارد میکنند و خواهی نخواهی زیر نظر پرستاران و پزشکان اسلامی آنها را معالجه میفرمایند.

و صحت و سلامت روحی و جسمی آنها را تأمین مینمایند. شما را بوجدان آگاهتان ارجاع میدهیم و سؤال میکنیم که اگر نبود حمله مسلمین و فتوحات صدر اسلام آیا در این قرن علم و نورانیت در این دوره صنعت و کمال و مدیثت حال ما ایرانیان برچه منوال بود و معتقدات ما چیه بود و پرستش ما از که بود جز این بود که بورانت بیاکان و تقلد آباء و اجدادمان می بایستی بر دین منجوس و زرشت یا آیین مزدك و مانى باپی مانده باشیم و بیزدان و اهرمن و نور و ظلمت و دو مده وجود معتقد و معتقد باشیم.

اگر اعراب دین مقدس اسلام را با سر نیزه و دم شمشیر برقلب و دماغ ما نزدیک و تلفیق نمی نمودند فعلا ما هم مانند یسینیان با تابع مزدك نیسا بوری بودیم و در مان و عبال اشراکی میشدیم و این مراسم نایاك را که بر همه نژاده اساس انسانی و گشتاد روح آدمی است عمل میکردیم و با آفتاب پرست و ستاره پرست شده و نزد جمادات سر خضوع و تسلیم فرود می آوردیم و بر رسم مغربان و تیر بدان در هر خانه و دهسکده و بلوکی آتشکده ساخته و دائماً مراقب می شدیم که معبود یا گمان خاموش نشود و یا بر رسم کلدانیان و آشوریان برای خود ارباب انواع و خدایان كوچك و بزرگ و بت های ریز و درشت ساخته و برداخته و برای هر شهری يك خدائی تهیه کرده و او را می پرستیدیم و بهر ساحر و جادوگری ركاب داده و تسلیم اوام و خرافات او می شدیم و در ساختمانها و عمارات انواع سور و نفوس جن و سیاهلین و شیو و بری ترسیم میشدیم.

و خلاصه دچار خرافاتی میبودیم که فعلا ببرکت دین مقدس اسلام از ذکر آنها در برهیز و گریزیم.

گرچه عرب زده بحرانی بما داد یکی دین گرامی بما اعتراض را بچند بیت از اشعار شمس التراء فروش خانه داده

همه را بغداد مبارم	
سرخیل و سل محمد مختار	بی واسطه راز تگویی بایزدان
آمد به بیمبری و او را بود	خمتیر و کتاب حجت و برهان
چون بای نهاده بر زمین بشکافت	امراشته بارگاه نوشروان
یعنی که من آمده به پیروزی	کائین مجوس را کنم ویران
برچید بساط چهل و از حکمت	گشرد بکی فراخ شادروان
تا حجت فلسفی کند باطل	شکافت نه آسمان بیش جویان
سرچشمه زنده گئی است شرع او	زهر که بغورد ز بست جاویدان
خواهی بزیری چو خضر پیغمبر	زین چشمه گسار شربت حیوان

و صَلَّی اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ



### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ  
أَزْوَاجًا لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ  
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

چون امشب بنا بر مشهور شب وفات صدیقه طاهره فاطمه زهرا  
سلام الله علیها است مقتضی است که راجع بموقعیت زن در اسلام از شخصیت  
حضرت فاطمه در نظر صاحب اسلام عرائضی تقدیم شتوندگان محترم بنمایم  
اما قسمت اولی شخصیت زن از نظر اسلام بزرگترین شخصیت ها و  
موقعیت هائی است که زن در دنیا پیدا کرده و تا قبل از اسلام بهره اجتماعی  
و حظ زندگانی او ناچیز بوده این دین مقدس با و حق حیات بشری مانند  
سایر افراد بشر مرحمت کرده است بیان مطلب آنکه بموجب سیر در  
تواریخ ادوار گذشته و تعمق در اوضاع حاضرة ملل رامن معلوم و مکشوف  
می گردد که زن در جامعه بشری دارای سه رتبه و سه مقام است مقام بست  
مقام وسط ، مقام عالی و این تفاوت درجات منوط و مربوط باختلاف  
افکار و تحول اندیشه های مردان بشری است

بست ترین فکرها نسبت بزین فکر اقوام وحشی است که زن را مانند  
حیوان بلکه در رتبه جماد محسوب میدارند بالاتر از این فکر فکر مردمان  
دینی و مدنی قبل از اسلام است که زن را از حیوان بالاتر ولی نرسیده  
بمقام انسان میشمارند و فقط انسان بمعنی حقیقی را منحصر در مرد میدانند  
بالاترین فکرها افکار مردمان مسلمان است که زن را در حقوق حیاتی و  
حفظ اجتماع دنیف مرد دانسته و مرد و زن را بمنزله دو بال از برای  
همای وجود انسانی پنداشته و هرچه را برای مرد تجویز میکنند همان را  
با اسلوبی که مناسب ساختمان زن است و موجب سعادت مندی او است برای

او هم تجویز میکنند این سه پایه را غور و تعمق در تواریخ گذشته و نظر در طبقات ملل حاضره و روشن و مبرهن میکند

رنهٔ پست زن در نظر اقوام و قبایل وحشی است که زن را مانند سایر متسلکات جزو مایملک خود میدانند و فقط فرقی که با جادات و حیوانات دیگر دارد این است که با زن میتوان رفع ضرورت شهوت را نمود بر خلاف سایر حیوانات دیگر که تامین این نیازمندی را نمی کنند و الا فرق دیگری نیست فلذا زن را مانند اناث الیهت خرید و فروش میکنند در نزد یونانیها قیمت زن پیش از پنجاه لیتر جو نبوده در افریقا در قبیله هوتانتو دختر را بچند راس گاو و بز و ماده میفروشد البته هر چه دختر جوانتر باشد قیمتش بیشتر است و این زن باید مثل گاو برای خریدار کار کند و الا زجرهای سخت خواهد دید

یکی از سیاحان بکنفر سیاه افریقائی را دید که زنی را بشت زجر میکند سؤال از سبب و علت کرد جواب داد که این زن را خریده ام که مثل گاو برایم کار کند و الا نمیتوانم باو خرج مفت بدهم خلاصه آنکه زن را مانند گاو و گوسفند میدانند چنانچه آنها را بمنظور استفاده از شرم و شیرنگه داری کرده و آذوقه و مسکن میدهند زنان را هم برای کار کردن میخواهند و الا آذوقه و لباس و مسکن نمیدهند

بلی در موقع لزوم با آنها تسکیت شهوت هم می نمایند و لهذا در بعضی قبایل ازدواجشان عینا مانند خرید و فروش حیوانات است وقتی که دختر را بشوهر میدهند میگویند این ملک تو است اگر از او ناراضی شدی میتوانی او را بفروشی بکشی بخوری در پولیزی این عمل معمول است خلاصه آنکه زن یک متاعی است که بفروشد و بخرید و قرض و کرایه و هدیه و غیر ذلک میدهند و کارهای دشوار و سخت را بعهده او می نهند بواسطه کوچکترین بهانه سخت ترین مجازات را نموده و زن را بدرخت بسته باو شلاق میزنند زن در نظر بسیاری از قبایل وحشی گذشته و بلکه کنونی حق کوچکترین مقاومتی را با همخواه اش ندارد با شوهرش حق غذا خوردن در سر یک سفره و سکونت در یک منزل ندارد و از گوشت که خوراک شریف و لذیذی است محروم است زن در نظر آنان حیوان کارگر و بارکشی است که آلت اطفاء شهوت هم هست بهر کس

بخواهند او را تسلیم و تسلیم و واگذار کنند می‌نوانند و اگر هم او را کشتند مسئول نیستند

نور بعضی نقاط هندوستان آتش پرست ها پس از مرگ شوهر زن را گوی را برای زن روا نمیدانند و چهل روز فاصله او را بعنوان عزاداری شوهر در آتش انداخته و میسوزانند و بهترین زن ها آن زنی است که بعد از شوهر خودش خودش را بکشد یا در آتش بسوزاند در ایالت مارتا دوترا از امراه هند مردند یکی ۱۷ زن داشت و یکی ۱۳ زن از این مجموع ۲۹ نفر زن خود را در آتش انداخته و سوزانیدند و یک نفر باقی مانده بود چون حامله بود صبر نکرد تا وضع حمل نمود سپس خودش را سوزانید و ولی اگر زن بمیرد مرد باید فوری زن دیگری بگیرد در بعضی قراء هند دختران را زنده آگور میکنند

قبایل وحشی هندوستان از سیلان تا هیمالیا دختران خود را می‌کشتند حتی بزرگان و راجه هاشان زیرا که در نظر راجه ماندن دختر در خانه بدون شوهر عار است یا شوهر بیست تر هم عار است یا شوهر هندوش و هم سر چیز به سنگین لازم دارد پس بهتر این است که او را بکشند سالان منقطع بوج کاری می‌کردند که حیوانات نمی‌کشتند یا چندی قبل برای رضای خواطر کالی که یکی از خدایان هند است دختر حامله را سر می بریدند و خون او را بقربانگاه پاشیده و سرش را بحضور مصود خوش میبردند در مصر برای فراوانی آب نیل دختری را بزبور آداست و در آب غرق میکردند در نزد بعضی چینی ها تا عصر حاضر زن هیچ قیمت و قابلیت ندارد اگر در موقع وضع حمل مولود دختر باشد خوششان پدر و مادر در عوض تهنیت و مبارکباد آنان را تعزیت و سر سلامتی میدهند و گمان مولود حتی المقدور دختر را از خود دور کرده یا بصحرا می افکنند تا جانوران بخورند یا به تجار می‌فروختند در جزیره تاسمانی که از جزایر اقیانوسیه است گاهی بواسطه گرسنگی دخترهای خود را میکشند و میخورند و برای انصراف خواطر مادرش بچه گریه و بچه ساک را تربیت میکنند این امر عجب در بعض قبایل استرالیا هم دیده شده است استورت جهانگرد معروف میگوید مرد استرالیایی را دیدم که سر فرزند بیمارش را با سنگ شکست و او را کشت و چنه او را کباب کرد و خورد در این

جزائر و قبایل گاو شپرد را کتک میزنند که مبادا شیرش کم شود. ولی دخترهای معصوم را میکشند گاو و گوسفند را نمی فروشند زیرا که از بیشش لباس تهیه میکنند و از شیرش غذا میخورند ولی دخترها را میفروشند زیرا که از وجود آنها بهره و نفعی نمی برند و اما رفتار بعضی عرب در دوران جاهلیت نسبت بزنان و دختران معلوم عاقلان است عرب بولادت دختر تحقیر و قائل به عیزد و اورا شوم میدانست و بعضی اینکه می شنید مولود دختر است صورتش از شدت گرفتگی و غضب سیاه میشد و اورا یا در همان موقع یا بفاصله کمی زنده بخاک میکرد و از آب خندهای جذاب او هیچ ترحم و عطوفتی در خون نمی دید این دختر کشی منشأ شد که برودی زن که یاب شود ناچار باید هر چند مرد بیگ زن برجه کنند و نام این عمل را زواج ضمه میگذاشتند و چون فرزندی متولد میشد اسباب آن فرزند برودی بود که از همه شبیه تر بار است البته فرزندی که از چنین مادری و باین کیفیت بعمل آید و از خون و شیرینک هم مجوزنی مغذیه شود و در دامن او تربیت شود معلوم است که چه روحیه و اخلاقی خواهد داشت و در جامعه چه قیمتی دارد اسلام و قرآن بعد اعلای این اعمال نادمه قول جلوگیری و ممانعت فرموده

رنه دوم زن در جامعه مقام و منزلتی است که در نظر ارباب تمدن و تدین تا قبل از اسلام دارد در این مقام زن را مانند اثاث البیت و حیوان نمی دانند بلکه باو حق خوراک و پوشاک و بهره برداری از شئون اجتماع تا بقدر و میزان معینی میدهند حق شوهر گرفتن و خانه داری و غیر ذلک داده میشود ولی بسیار محدود و تا مرز معینی مثلا در روم قدیم دختر باید زنده بماند و شوهر کند و تولید اولاد نماید و لکن در انتخاب شوهر حق هیچگونه رای و نظری را نداشته و هر شوهر را که پدر یا ولی او معین کند باید بپذیرد و در امور خانواده که زندگی میکند حق هیچگونه مداخله و نظری ندارد

زن در نزد رومیان قدیم اگرچه با پدر و شوهر و فرزندش قرابت طبیعی دارد ولی قرابت حقوقی نداشته یعنی از ترکه پدر یا شوهر متوفایش هیچگونه ارثی نمی برده و بالکل از ارث محروم بوده در یونان نیز مانند رومیها دختر حق انتخاب شوهر نداشته و ازدواج بدون اطلاع او

بصوابدید اولیانش میشده و ناچار باید بپذیرد و تسلیم امر شوهر شود بلکه در میان این قوم يك رویه زشت دیگری بوده است که تحت عنوان ازدیاد نسل آن رویه را معمول میداشتند و زن ناچار بتسلیم بوده است و آن این است که مرد از نظر تولید نسل زن را برای این عمل بفرض یکی از دوستانش میداده یا باو هبه میکرد و است ولی بدوستانی که بتوانند تولید اولاد صالح کنند زن بدبخت ناگزیر باید اطاعت کند پدر دموستن خطیب مادر او را برای این عمل بیکى از دوستانش هبه کرد لیکورک مقلد در این موضوع فرض دادن را تجویز کرد

افلاطون و سقراط هم این قانون و این فلسفه را تعلیم میکردند و حتی آنکه سقراط بر آنچه نقل و روایت کرده اند زن خودگزان تپ را به آلیسیاد خطیب معروف قرض داد زن در زردبونیانها شخصیت حقوقی نداشته و حق مراجعه بدادگاهها بمنظور تامین حقوقی و مالی از او

مسلوب بوده اصل کلی در نزد این قوم محرومیت دختر از ارث بوده بلی در اواخر تجویز کردند که اگر کسی بمیرد و فرزند اناث و ذکور داشته باشد و فرزند اناث با برادر خودش که از این پدر میباشد تزویج و زناشویی کنند ولی بشرط اینکه از مادر جدا باشند در اینصورت این دختر مقداری از ارث را میبرد والا فلا

در کشورهای اسکاندیناوی ( سوئد - نروژ - دانمارک ) تا سال

۱۳۶۲ میلادی بدختر مطلقا ارث نمی دادند فقط در موقع عروسی جهیز مختصری باو داده میشد در ایران قدیم چه در طبقه اشراف و چه طبقات نازل زن حق رای و اختیار و تشخیص خیر و شر در زندگی خود نداشته و نفوذ مطلق برای شوهرانشان بوده است بلکه مانند رم و یونان دختر حق اظهار نظر در انتخاب شوهر هم نداشته و باید مطیع پدر یا مادر یا نزدیکترین خویشانش باشد دختر شوهردار از پدر ارث نمی برده زیرا که جزو خانواده دیگری شده است و خدای آن خانواده را میرست

و بطور کلی زن شخصیت حقوقی نداشته و طرف هیچگونه معامله از بیع و رهن و قرض و اجاره و هبه و غیر ذلك واقع نمی شده چه قبل از ازدواج و چه بعد از آن مگر شاه زنان آنها در موارد مخصوصه معدومده ای

و امر غلط و زشت دیگری که در ایران قدیم معمول میشده آنکه بمنظور حفظ نسب خانواده و مخلوط نشدن خون این خانواده با خانواده اجنبی نکاح محارم جایز و بلکه حتی المقدور لازم وحشی بود و اهتمام در این امر بیایه رسیده بود که برادران یا خواهران خود تزویج میکردند بهرام چوبینه با خواهرش گودیه ازدواج کرد مهران بیش از مسیحی شدنش با خواهر خود زناشوئی کرد

بالجمله این بود حال ملل متمدنه قبل از اسلام نوع کشورهای اروپا اینچنین بودند که ذکر شد نوعا دخترها ارث نمی بردند الآن هم ارث دختر بسیار کم و آن هم از یکقسمت از تر که بی قدر و قیمت است اموال عالی و بر قیمت و اموال موروئی متوفی کلا مال پدر است در قانون مدنی فرانسه در صورتیکه متوفی فرزند داشته باشد مادر متوفی ارث نمیرد در قانون سابق فرانسه در منطقه هائیکه تحت تاثیر ژرمنها بودند برای زوجه متوفی اصلا حقی از ارث و تر که قائل نبودند و در قانون مدنی ناپلئون وقتی زن ارث میبرد که هیچیک از چهار طبقه ورته نسبی تا نوازدهمین درجه وجود نداشته باشند

بنا بر این از هزار مورد یک مورد زن ارث میبرد در صربستان - قراطاغ - ملدادی - یونان - تا قبل از جنگ بین المللی گذشته دختر ارث نمیرد مگر در صورت فقدان اولاد ذکور در مجارستان ربع تر که میت را به پدر میدهند و ربع تر که فیما بین همه دخترها تقسیم می شود بنانچه در مذهب یهود دختر با بودن پدر مطلقا از ارث محروم است در قانون مدنی ژاپون دختری که شوهر نکرده ارثش بسیار ناچیز و اندک است

خلاصه آنکه متدینین و متدینین غیر مسلمان زن را از بسیاری از حقوق و حظوظ محروم میدانند در همین عصر حاضر قانون مدنی فرانسه هنوز زن شوهر دار را نسبت با امور مالی و حقوقش صغیر و محتاج بقیه و مت شوهرش میدانند و از وجه روحانیت هم زن را فاقد بسیاری از مزایا و فضائل میدانند مثلا عبادت زن ارزش عبادت مرد را ندارد روح زن حاوید و خالد نیست

در اسپانیا و ایتالیا حضرات کاتولیک ها در چسبگونگی روح زن



بحث میکردند و بالاخره عقیده آنها این است که بغیر از قدسیه حضرت مریم علیها السلام هیچ زنی روح جاوید ندارد و سوای آن بانوباقی زنان عالم از جنّه روحی برزخ بین انسان و حیوانند فلذا روحشان خالد و جاوید نیست وقتی که حال ملل متدنه این و فکر و نظرشان راجع زن اینچنین باشد حال عرب بیابانی دور از مدینیت معلوم است و هیچ مستبد نیست که آنها زن را قمار بزنند یا معاوضه کنند یا مهریه و ارنیه آنها را بخورند و نهضند الی غیر ذلک از اعمال زشت و ناشایستان

دنبه سوم زن در مجتمع بشری مقام مرتفع و موفف شامخ از جنیدی است که اسلام باو عطا نموده و کاخ رفیعی است که حضرت خاتم الانبیاء (ص) با بهترین اسلوبی برای زن برپا و ساختمان فرموده

زن را از گودالهای مرگ و فنا بیرون کشیده و زنجیرهای بردگی و بندگی را که بدست و پای او زده بودند از او برداشته و در حساسترین نقطه وجودی بشر که قلب مردان است جایشان داده و عوامل سعادتندی و رفاه و خوشی و سیادت و بانوگری را بعد اعلی و اکمل برای زنان ایجاد فرموده است پس بر زنان است که زباده از اندازه از صاحب اسلام تشکر کنند و تا میتوانند در رواج این آئین مقدس بکوشند و بنظور استخلاص همجنسهایشان از قید عبودیت و ذلت و اسارت این کیش شریف را نشر و رواج دهند و پیروی احکام اسلام را فریضه حتی خویش بشمارند

دین مقدس اسلام دو قدم اول خون زنان را خریده با تمام نیروی علمی و عملی که در دست داشت حد اعلای از کوشش را در جلوگیری از این عمل مخالف فطرت و وجدان نمود کشتن دختران بی گناه را باخشن ترین منطقی غدفن اکید و تحریم صریح فرمود

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِنَّا لَكُمُ إِٰن

قَتْلُهُمْ كَآثٌ عَظِيمٌ کبیراً نکشید فرزندانان و از ترس فقر و تنگدستی

ما روزی میدهم آنان و شما را کشتن آنان گناه بزرگی است

وَإِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ روز قیامت از کشتن دختران

معصوم سوال و مؤاخذه خواهد شد که بچه جرم و گناهی آنانرا کشته اند  
 الاخره بمقصود نال گردید و عرب را از این کار ناهنجار بازداشت  
 پس از آنی که حیات جسمانی آنان را تامین نمود شروع بتامین حیات  
 روحانی و مقام اجتماعی آنها درمورد و آنان را در تمام شئون جسمانی  
 هم سنگ و هم نرازوی مرد کرد در مقام خلقت فرمود:

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ سُبْحَانَ الَّذِي  
 خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا  
 يَعْلَمُونَ وَإِنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى هُوَ الَّذِي  
 تَعَلَّقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا  
 وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا  
 وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً خَلَقَ بَيْنَ زَوْجٍ وَزَوْجَةٍ  
 مرفی نیست ما مرد و را جفت آفریده ایم همه شایا چه زن و چه مرد  
 فرزندان یک پدر و مادر هستند بلکه زنان را از برای شایا آفریدیم پسرای  
 اینکه دل شما بآنها آرامش و سکونت بگیرد و بواسطه آنها اضطراب  
 و پریشانی قلب شما برطرف شود در مقام مدح و قدح و ثواب و عقاب و  
 امر و نهی مرد و زن را بکنواخت و ردیف هم آورده است

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ  
 وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ  
 وَالْعَاشِينَ وَالْعَاشِيَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ  
 وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ  
 كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

مرد و زن مسلمان مرد و زن با ایمان مرد و زن که همیشه کار نیک میکنند  
مرد و زن بردبار مرد و زن خدا ترس مرد و زن بخشش کننده مرد و زن  
دورزه دار مرد و زن که خود را از شهوت رانی نابخدا نگه میدارند مرد و  
زن که خدا را بسیار بیاد می آورند خداوند برای آنها آمرزش و پاداش  
بزرگ مهیا فرموده و میفرماید :

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثٰى وَهُوَ مُؤْمِنٌ  
فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُوْنَ شَيْئًا ۚ مرد و زن که کار  
خوب کنند و با ایمان باشند وارد بهشت میشوند و پاداشی بر آنها  
ستم نمی شود

وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرٰى مِنْ تَحْتِهَا  
الْاَنْهَارُ خَالِدِيْنَ فِيْهَا وَمَسَاكِيْنٌ حَبِيْبَةٌ فِيْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ ۚ خداوند  
مرد و زن با ایمان را نوید داده است به بوستانهایی که آب جاری دارند تا جاویه  
و برای همیشه در آنها زیست کنند و به خانهای پاکیزه ای در باغهای عدن  
وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْكُفَّارَ مِنْهُنَّ جَهَنَّمَ خَالِدِيْنَ فِيْهَا  
خداوند مردان و زنان دو گروه و دو رنگ را و کفار را تهدید و توعد با آتش  
دوزخ کرده است که جاوید و همیشه در او خواهند بود

وَالَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوْا  
فَقَدْ اِخْتَمَلُوْا بُهْتَانًا وَاِلْمًا مُّبِيْنًا ۚ کسانی که مردان و زنان با ایمان را  
آزار میکنند بدون جهت صحیح گناه آشکاری را بردوش کشیده اند و امتثال  
این آیات در مدح و قدح و در وعده و وعید فراوان است و در موضوع احکام  
بک نواخت میفرماید السَّارِقُ وَالسَّادِقَةُ فَاقْطَعُوْا اَيْدِيَهُمَا مِمَّا رَزَقْنٰهُ  
را دست ببرید

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوْهُمَا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً

زن و مرد زناکار را هر يك صد تازیانه بزند

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ

مردها از کسب و کارشان بهره بر میدارند و بانچه بهره کارشان مال آنها است زنها هم از کسب و کارشان بهره مندند

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ

نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا

مقرر وضا مردها از تركه پدر و مادر و خویشان بهره و حق دارند زنها هم از بازمانده پدران و خویشان بهره و حق دارند خواه كم باشد بازباد بهره که خداوند واجب فرموده است

وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي مَا عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ چنانچه مردها را بر

زنان حقوقی است که باید رعایت کنند همینطور زنان را بر مردها حقوقی است که باید حفظ و مراعات شود خلاصه بوسیله این آیات و بضیحه منطقهای شدید و اکید بیقین زنان در نظر مسلمین از جنبه حیات اجتماعی همسر مرد شدند و از ردیف چارپایان و بلکه برده گان و بندگان خارج شدند و عزیز و محترم شدند مالک و صاحب حق شدند پیغمبر فرمود

الْمَرْأَةُ رِبْعَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ زن مانند شاخه ریحان است باید

خرمی و طراوت او را حفظ کرد تا از دیدار و جوار او بتوان استفاده نمود زن قهرمان نیست او را به کارهای دشوار و برزخمت نمیتوان گمارد زن از نظر طبیعت و مزاج ضعیف است

عَلَيْكُمْ بِالضَّعِيفِينَ بر شما است که او را تقویت و نگهداری

کنید بهترین شما مردم آن کسی است که با زنش بهترین سلوک کند از آنچه خود میخورید و خود میپوشید بزن بخورانید و بپوشانید خدا رحمت کند کسی را که با عیالش خوش رفتاری کند و نفرت و لعنت باد بر کسی که عیالش را تخریب کند چون خدا بشا وسعت در مال داد شاهم در

زندگی عیالتان توسعه بدهید والا ترس این است که بمضیغه و تنگدستی گرفتار شوید از بد رفتاری زن چشم پوشی و غفلت کنید باو احسان و محبت کنید و خوراکتان را بمثل عیالتان واگذار مکنید

اَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا وَ أَلَطَهُمْ بِأَهْلِهِ

کاملتر در ایمان کسی است که با اهل و عیالش مهربانتر و خوش خلق تر است وَ اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا در باره زنان بخیر و خوبی سفارش کنید

مَا أَكْرَمَ النِّسَاءَ إِلَّا كَرِيمٌ وَمَا أَهَانَهُنَّ إِلَّا آثِمٌ بَرَكْ نِسِي

شماره زنان را مگر مردمان بزرگ و اهانت نمیکند آنها را مگر مردمان بست از دلبای شما سه چیز محبوب من است بوی خوش و زن و مورد چشم من در نماز است الی غیر ذلک از فرمایشات زیادی که باین فرصت کم یک دهم و یک صدم آنها را نمیتوان بیان کرد بلکه در بعضی موارد دختران بیشتر از پسران اظهار عطوفت نمود و فرمود وقتی چیزی می خرید و بخانه می برید اول بدختران نشان بدهید زیرا که خاطر آنها لطیف تر و زود رنج تر است و هر کسی خوشحال کند دخترش را چنان است که بنده از ولد اسمعیل را آزاد کرده است دختر را زود بخانه شوهر بفرستید دختر را بفاسق بدکار ندهید بر مردمان باده نوش میگسار ندهید بکسانی که نماز نمیخوانند و خدا را در نظر ندارند ندهید معلوم است که دختر در خانه اینگونه اشخاص دچار سختی و محنت خواهد شد

دوست در مقابل اعمال شرم آور عرب که از دختر منزجر بودند و او را میکشند پیغمبر در نقطه مخالف و مقابل ایستادگی کرد خودش علاوه بر سفارشهایی که راجع بدخترها میفرمود در مقام عمل هم طبق گفتارش تنبیه عملی می نمود پیغمبر دو پسر و چهار دختر از خدیجه داشت و یک پسر از هاریه قبطیه پسر ماریه در ۱۸ ماهگی مرد دویسرخدیجه عبدالله و قاسم در مکه مردند زینب و ام کلثوم در سال هفتم هجرت مردند رقیه در سال دوم هجرت مرد فقط برای آن حضرت یک دختر باقی بود و او صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها است پیغمبر او را زیاد احترام میکرد ابن ابی العدید میگوید پیغمبر دخترش فاطمه را احترام و اکرام

میکرد بیشتر از آنچه مردم دیگر دخترانشان را احترام و اکرام میکردند  
حاکم در مستدرك از عایشه نقل میکند که من هیچکس را در گفتارش به تر  
از فاطمه به پیغمبر ندیدم

هرگاه فاطمه بر پیغمبر وارد میشد پیغمبر با احترام او قدم راست میشد  
و او را آفرین و مرحبا میگفت و دست او را میگرفت و بجای خودش  
می‌نشاند و در نقل دیگری است که پیغمبر سینه او را می‌بوسید

ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خودش که معتبرترین  
کتاب حدیث اهل سنت است میگوید که پیغمبر فرمود فاطمه پاره تن من است  
هر که او را بنصب در آورد مرا بنصب آورده است و باز در همین کتاب  
میگوید که پیغمبر فرمود فاطمه بانوی زنان بهشت است ابو الحسن  
مسلم بن حجاج نیشابوری در صحیح خودش که در ردیف صحیح بخاری محسوب  
میشود از پیغمبر نقل کرده که فرمود هر که فاطمه را آزار کند مرا آزار  
و اذیت نموده و بحکم آیه **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ**

**فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَآَعَدَ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا** آزار حضرت فاطمه  
موجب لعن و نفرین خدا است در دنیا و آخرت

ابن حجر عسکری در صواعق معرقه میگوید پیغمبر فرمود خداوند  
فاطمه را فاطمه نامید زیرا که او و اولادش را از آتش بریده و نظم و  
قطع نموده است

احادیث در فضل این بانو در کتب عامه و خاصه زیاد است و چون ممکن  
است بعد از این موضوع سخنرانی بیشتری بنمایم تنه را بمهده آینه  
میگذاریم بنا بر مشهور امشب حضرت فاطمه از دنیا رحلت کرده اند فاصله  
بین فوت پیغمبر و ایشان ۷۵ روز بود ولی اینست کم بر ایشان بسیار تلخ  
گذشت در هجران و فراق پدر بزرگوارشان تالهای زیادی داشتند و از بزرگان  
است دلگیر بودند چنانچه بخاری در صحیح خودش در صفحه ۳۷ از جزو ۳  
چاپ عثمانیه مصر ۱۳۵۱ و مسلم در صحیح خودش در صفحه ۱۵۴ جزو ۵  
چاپ اسلامبول ۱۳۳۴ هر دو نفر از عایشه نقل میکنند که فاطمه پس از  
پیغمبر نزد ابوبکر آمد و اوست خود را از فدک طلبید ابوبکر امتناع و ردید  
و چیزی بفاطمه نداد پس فاطمه در این موضوع بر ابوبکر غضبناک شد و از

او دوری جست و دیگر با ابوبکر سخن نگفت تا از دنیا رفت خلاصه با  
حزن و اندوه فراوان وفات یافتند و حضرت علی علیه السلام ایشان را  
غسل داده و کفن نمود و شبانه پنهانی دفن کردند و تاکنون مدفن ایشان  
نامعلوم است .

نفل بلند علم بود احمد	ام الکتاب فاطمه شد بارش
قرآن و پاره تن بس او است	خلفش چو احمد است و هم آثارش
طوطی بالغ این صدی دختر	جبرئیل ریزد از سر منقارش
این گوهر از جناب رسول الله	یا که است و داور است خریدارش

صلی الله علیها وعلی ایها وبعلمها وبنیها الی یوم الدین



## بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَخْلُقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

چنانچه شب گذشته عرض شد آیین مقدس اسلام بر گردن زنان دنیا و بالخصوص عربستان حق بزرگی دارد زیرا که آنان را از چنگال اهریمنان وحشی و ستمگران بشری خلاص و آزاد کرده است زنی را که میزدند خفه می کردند غرق می کردند می کردند بار بدوشش می نهادند مانند گاو از او کار می کشیدند بر سر سفره نمی نشاندند در خانه مسکونی جای نمی دادند مالکش نمیدانستند اورت باو نمیدادند حرف او را نمی شنیدند باو اعتنا نمی کردند و غیر ذلك از آنچه گفته شد دین اسلام فرمود باو علم و هنر بیاورید مطابق رضا و اختیار او بشوهرش بدهید برای او مهریه و صدق معین کنید خانه و لباس و خوراک و سایر لوازم زندگی باو بدهید بلکه ای شوهران شما بپیل او غذا بخورید باو خوش رفتاری کنید اگر بیار شود دکتر و دوا و پرستار برایش تهیه کنید و خلاصه باید جمیع مابحتاج او را از سفیدی ماست تا سیاهی ذغال در دسترس او بگذارید و او را مانند يك بانوی مجلل با خاطر آسوده و قلب راحت بپذیرائی و نگهداری کنید حق کوچکترین تجاوزی بهال یا عرض و جلال او ندارید بیگانگان حق زبان درازی یا چشم بازی نسبت باو ندارند اینها همه تا وقتی است که مادر نشده و چون بسمت مادری رسید باید فرزندان او مانند بنده و برده در خدمتش بکوشند با او بدرشتی سخن نگویند حتی کلمه اف که مشعر بر انزجار است باو نگویند بی اذن و رضای او هیچ کاری را نکنند وای بر فرزندی که مادرش از او ناراضی باشد در اینجا نطقه حدیثی را نقل کنم



محدث جلیل مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب منازل الآخره روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد جوانی در وقت وفاتش حاضر شدند و فرمودند بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ آن جوان زبانش بسته شد و نتوانست بگوید و هرچه حضرت مکرر فرمودند نتوانست بگوید پس حضرت بآن زنی که نزد سر او بود فرمودند آیا این جوان مادر دارد عرض کرد بلی منم فرمودند آیا تو بر او خشناکی عرض کرد بلی و الآن شش سال است که با او تکلم نکرده ام حضرت فرمودند از او راضی شو عرض کرد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِرِضَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ خداوند بواسطه خوشنودی شما از او راضی و خوشنود باشد فورا زبان جوان باز شد و گفت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تا آخر حدیث این جوان از اصحاب بوده و حضرت رسول بیادش آمده اند و چند مرتبه باو تلقین شهادت میکنند چون مادرش از او ناراضی است زبانش بسته و گنگ میشود که نمیتواند دم مردن شهادتین بگوید باید فرزند بوالدین احسان کند مخصوصاً به مادرش که سه مرتبه بیشتر از پدر تاکید شده است خداوند نیکی پدر و مادر را در ردیف توحید و یکتا پرستی دانست

وَقَفِي رَبِّكَ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا خداوند حکم کرده که برای او شریکی در عبادت نگیرید و بوالدین احسان و نیکی کنید این جا است که زن بیرکت اسلام يك خانم معترم و بانوی مجلی میشود و تمام وسائل زندگی و آسایش و خوشی او مفت و مجانی و بی زحمت فراهم می گردد يك نفر کارمند بی اجرت دارد که تمام خدمات و زحمات او را با کمال عشق و بدون مزد متحمل میشود و آن شوهر او است پیری دارد مانند غلام حلقه بگوش دختری دارد مانند کنیز زر خرید خوشبختی از ناحیه شوهر دارد که هر يك برای او مانند کوهی پستی بیان عرض و ناموس و مال و جان اویند هیچ ملکه و شاه زنی و شاهبختی با هر اندازه ثروت و مکتبی که داشته باشد نمیتواند بهتر از این زندگی کند و عزتی فوق این عزت متصور نیست این است خدمات اسلام در باره

زنان که آنان را از هم سنگی و هم دوشی با مردان گذرانده و بسر دوش آنها سوارشان نموده

حال بمنظور حفظ این عظمت و ادامه و ازدیاد این عزت و لنت و جلال و نبالت دو فرمان بزن فرموده بلك امر و يك نهی که اگر زنان همین دو فرمان را امتثال کنند صد در صد از مقام شامخ خودشان استفاده میکنند والا تمام زحمات اسلام را در باره خود بیاد داده علاوه برندگان مردان هم ضربه سختی وارد میکنند و بسیار دور از مروت و انصاف است که زنان باین دو فرمان عمل نکرده و تغلف کنند و خود و دیگران را بپلاکت اندازند

اولی از آن دو حکم خانه داری و اداره کردن امور خانواده است که رکن عمده اش شوهر داری و فرزند داری است

دوم پیوند نزدن با کسی که از محیط خانواده خارج است و تماس نگرفتن با کاری که بزندگی داخلی خانه او مربوط نیست آن امر و این نهی برای زن و مرد مفید و تغلفش کاملاً مضر است و چون این دو دستور با ساختمان مزاجی و دماغی زن متناسب است دو نهایت سهولت میتواند بموقع عمل بگذارد

اصولاً هر دستور و فرمانی که مطابق اصول طبیعت و قوانین فطرت باشد سهل الاجراء خواهد بود و برعکس هر چه با نوامیس طبیعت وفق ندهد منتج العصول و ناپایدار میباشد

ناموس مطابقه یکی از نوامیس مسلمه است و اصل انطباق یکی از اصول لا یتنیر عالم خلقت است خداوند هر چیزی و هر کسی را برای کاری ساخته است که اگر در راه همان کار بیفتد بزودی به هدف مقصود میرسد زیرا که وسائل و عواملی که در او تعبیه شده منحصرأ برای همان کار است نه غیر او و عاقل آن کسی است که از طریق شناسائی عوامل هدف و مقصود را بدست بیاورد و این اسباب را با مسببات منطبق کند مثلاً حیوانات دهنده مانند شیر و بلك نیش قوی دراز و پنجه و ناخن های خنجری تیز دارند که در موقع شکار حیوانات با این وسائل طبیعی بتوانند حیوان را شکار کنند و گوشت او را بدرند و بخورند مرغ های

شکاری مقدار منعی یا غیر منعی بسیار قوی و ناخن های بسیار نیز دارند  
عنکبوت که بوسیله تور صید حشرات میکند در انتهای شکمش کبه کوچکی  
دارد که در او مایعی شبیه بابریشم موجود است ماده مزبور را بیرون  
میدهد و بمجاورت هوا منجمد میگردد و تار عنکبوت را تشکیل میدهد از این  
تار نوری میبافد و حشرات را باین وسیله بدام خود میافکند مرد خردمند از  
راه رؤیت این آلات و ادوات طبیعی شغل هریک را تشخیص میدهد از شیرو  
بیر انتظار بریدن و خزیدن را نخواهد داشت بلکه دوبدن و دریدن و گوشت  
خوردن را از آنها انتظار می دارد

روی این توضیح بسیار مختصر انسان عاقل وقتی از عالم طبع و  
طبیعت بهره کامل میرد که اصل انطباق را بدست بگیرد یعنی راه هر  
مقصود را تشخیص بدهد و هر چیزی و هر کسی را برای خودش براند کجیا  
گران عصراتم و شیمیست های قرن بیستم راه انطباق بحیاط را تشخیص  
داده اند و هر چیزی را با وسائل و عوامل متناسبه برای خودش میاندازند و  
از او استفاده کامل میکنند حتی از خاکستر و قراضه و تفاله هم  
نمیگذرند و او را گالش میسازند که از جهت ظرافت و نظافت و منع رطوبت  
در سبکی و خفت بهترین گشتی ها است

پس در زندگانی اجتماعی بشری باید هر فردی و هر قبیله و طایفه و  
اهل هر محیط و منطقه را بهمان راهی که منطبق با محیط سازمان او است  
و استعدادش متناسب و متوازن با او است پندازیم

همچنانکه سهل شد ما را حاضر

آنچنانکه عاشقی بر سر وری

هر کسی را بهر کاری ساخته

سهل شد انقوم دیگر را سفر

عاشق است آن خواجه بر آهنگری

میل او را در دلش انداختند

خَلَقَ اللَّهُ لِلْعُرُوسِ رَجَالًا وَ رَجَالًا لِقَصَصَةٍ وَ نَرِيدُ

بناء بر این ما از ساختمان بدنی چه از برون و چه از درون و  
از وضعیت دماغی و احوال قلبی زن شغل او و عمل او را تشخیص میدهم  
زیبائی چهره و جذابیت گونه و پستان پرشپرو دل بر مهر و عضلات سست و  
بچه دان درونی او با هزاران نشانه های دیگر بیرونی و درونی ما را هدایت و

دلالت می‌کند باینکه زن برای شوهر داری و بارگیری و زایش اولاد و شیر دادن و تربیت کردن فرزند و سایر اموری که از این قماش و در این ردیف است ساخته و آفریده شده است

ازوست کونت مؤسس علم عمران در کتاب (نظام سیاسی) میگوید قانون طبیعت تعصیب می‌دهد زن را بزندگانی منزلی و ابتدا این قانون تغییر نمی‌کند حقاً همین طور است زن در تمام قوای عقلی و بدنی از مرد ضعیف تر است بر آنچه تشخیص داده‌اند وزن مغز زن نوعاً از مغز مرد در حدود صد گرم کمتر است

پیچیدگی و پیوست و بلندی مغز و دماغ که مصدر اعمال جسمی و افکار عقلی است در دماغ زن کمتر از مرد است مقدم دماغ زن نوعاً ۵۴ میلی متر مکعب کوچکتر از مرد است جعبه مرد از تمام جهات و شعب و سیتر از جعبه زن است استخوان زن از استخوان مرد کوچکتر و متانت و استحکامش حتی در ترکیبات شیمیایی کمتر از مرد است

عضلات و ماهیچه‌های زن ضعیف تر از مرد است و حشیش بمقدار يك ثلث کمتر است و لذا نوعاً نسبت بمرد نحیف تر و لاغر تر است و حرکاتش بطبیعی تر و سنگین تر است نبض زن سریعتر از مرد است طول نفس کشیدن زن کمتر از مرد است ریۀ مرد وسیعتر از ریۀ زن است خون زن کمتر از مرد است شامه زن ضعیف تر از مرد است و نمیتواند عطر لیمو را زیاده‌تر از نصف بعد مسافت مرد استشمام کند و لهذا است که بیشتر از مرد استعمال عطریات میکنند یکی از زنهای اسکندریه متوجه این نکته شده رساله نوشته و زنان را توصیه میکند که کمتر استعمال عطر کنند تا شوهرها از آنها متنفر نشوند

لامۀ زن ضعیف است لهذا کمتر احساس برودت میکنند و در زمستان بالباسهای نازک طاقت می‌آورد و بواسطه همین است که تحمل درد حمل و وضع را میکند

قلب زن کوچکتر و سبکتر از قلب مرد است بمقدار يك پنجم لذا در میزات مرد و زن بزرگان گفته‌اند که ذکاوت و ادراک مرد

بیشتر است از زن و انفصال و هیجان زن بیشتر است از مرد و جرئت و جسارت زن کمتر است از مرد از اینجهت زن کمتر مرتکب جسامت و جنایات میشود

بردون در کتاب ابتکار النظام میگوید نسبت مجموع قوای مرد به مجموع قوای زن نسبت ۳ به ۲ می باشد و چون جامعه بشری از سه عنصر علم و عمل و عدالت تألیف میشود پس اندازه حقیقی برای مرد و زن مثل نسبت ۳ در ۳ در ۳ بر ۲ در ۲ در ۲ میباشد یعنی مثل نسبت ۲۷ بر هشت میباشد و باین جهت توازن و تساوی میان قوای مرد و زن وجود ندارد

روی این مذکور است که عصاره کلمات دانشمندان عصر کنونی است خواهیم دانست که زن را نباید بکارهای مردانه وادار کرد

زن جرئت جنگ و نبرد و برش و عقب نشینی ندارد زن شجاعت و دلیری را که در کار تجارت رکن مهم است ندارد و باندک زیانی ممکن است نابود شود زن طاقت آفتاب سوزان بیابان را که از لوازم زراعت و کشاورزی است ندارد

زن فکر عمیق و اندیشه های رفیق دقیق را که بزرگترین محتاج اختراعات است ندارد و هکذا و هکذا که متوی هفتاد من کاغذ شود البته همه میدانند که این جلاله مذکوره از وجهه نوعیت است نه بر سبیل کلیت و اگر فردی یا افرادی پیدا شوند که شجاع و دلیر باشند یا معتدع و مبتکر شوند میزان نخواهد شد زیرا که نوعیت بر آنی است که گفته شد پس شغل و کار زن فقط تدبیر المنزل است و آنچه از اوازم او است مانند داشتن علم خیاطی و طبخ و نظائر آنها

بنا بر این بر اولیاء دختر است که از ابتداء امر و عمر او را برای شوهر داری و اولاد آوری و پرورش فرزندان بشری مهیا و مهیو کنند

حسن صورت و زیبایی و ملاحظت او را که مفناطیس روح مردان و دام دل شوهران است کاملاً مراعات و محافظت کنند تا بر اثر امراض گوناگون و حوادث و نگارند این سرمایه بر بها دست خوش حوادث شود و از دست دختر بیرون نرود

بخی کجبل نشود آبله گون نگردد کور و کروناینا و بی دندنان نشود زرد و زار و ضعیف و لاغر نگردد لنگ و شل و دل مرده و افسرده نشود و خلاصه این عنصر زیبای لطیف بصورت عفریتی مهیب و مهیبل درنیاید تا اسباب دلبری و عوامل هم بستری او تبدیل بموجبات اثر جار و تنفر نشود علاوه بایدهمقداری از فضل و ادب و صنعت و هنر که از لوازم زندگانی او است و ضامن بقاء و دوام خانه داری او است باو تعلیم کنند تا با رکاکت سخنان ناهنجار دلسردی شوهر را فراهم نکنند و بر اثر بی کفایتی و بی هنری و بی کاره گری او اداره منزل مختل نشود

زن باید خوش چهره و خوش سیما باشد زن باید فهمیده و خوش زبان باشد زن باید با ادب و با اخلاق باشد زن باید نظیف و ظریف باشد زن باید کفایت خانه داری داشته باشد طبایخی و آشپزی بداند تا خود و شوهرش در مقابل مهمان خجیل و منفعل نشوند خیاطی و بافنده گمی بداند تا بتواند لباس شوهر و فرزندانش را بدوزد و وصله بزند زن باید خانه و آشیانه اش را پاکیزه و نظیف بدارد

پس باید اولیاء دخترها در پرورش بدنی و ادبی و هنری آنان حد اعلای کوشش را بنمایند تا دختر برای خانه داری و شوهر داری و اولاد داری کاملاً مهیا و مستعد شود

پس بی درنگ او را بخانه شوهر روانه کنند و در اینموضوع بهیچ وجه مداخله و مداخله نکنند همینکه شوهر و هسر نجیب با ایمان نان آور پیدا شد او را بپذیرند و پیاره از قیود موهومه و حدود مزخرفه بابتند نشوند مهر و صداق را سنگین نکنند مخارج سر عقد و ایام همروسی و امثال ذلک را از شرائط ثقیل و سنگینی که سد راه ازدواج است دور بیندازند و در تأخیر ازدواج اولاد ضربت سخت بر فرق اجتماع وارد نسازند

بهر اندازه که این حدود مهمله و قیود موهومه بیشتر باشد بهمان اندازه در پیدایش نسل و ازدیاد بشر تمویق و تاخیر خواهد افتاد مرک که دست از گریبان انسان بر نمیدارد و احصایه متوفیات منظم جاری و برقرار است

اگر آمار موالید او را جبران نکند حتما بشر منقرض خواهد شد

و این خیانت و جنابت بنوع برزمه اولیاء اطفال است که برای ازدواج فرزندانشان ایجاد موانع و عوائق میکنند

پنجمین فرمود دختران را بزودی بخانه شوهر روانه کنید و در امر کفالت و هم دوشی و صداق سخت گیری نکنید خود آن حضرت دخترش فاطمه را بصداق و مهر بانه صد درهم (۲۵ تومان) عقد بست و در نه سالگی عروسی کرد

بهر حال و در هر صورت اولیاء دخترها چون از وظیفه لازمه خود فارغ شدند و دختر را برای این امر مهم حیاتی فراهم و مهیا کردند و او را تسلیم خانه شوهر نمودند نوبت بدختر میرسد که بشاغل حتییه و وظائف واجبه خودش قیام کند تا کنون دوشیزه بود از این پس بانو و خانم خوانده شده و باید بوظایف اختصاصی خود قیام کند

زن از نظر شغل اختصاصی دارای سه دور مهیب است که طی کردن آنها سخت و مسئولیت های این بانو در این ادوار بسیار میباشد زیرا که هر يك از این سه دور بمنزله پایه ایست که کاخ منیع آدمیت و قصر رفیع بشریت بر او نهاده شده و اگر در هر يك از اینها صامعه و مساخه شود بنیان سازمان اجتماع متزلزل و بلکه رو بانهدام و نابودی خواهد گذاشت

اولی دوران حمل است که نه ماه بار سنگین چنین را می کشد اولاً استطاعت کارهای دشوار را ندارد حتی اینکه اداء وظائف خانه داری را بر حمت می نماید ثانیاً باید مواظبت و مراقبت شدید در حفظ جنین از صدمه و سقوط و امراض رحمی بنماید که با کوچکترین غفلتی ممکن است جنین یا سقوط کند یا دچار مرضی شود که تا پایان عمرش باقی باشد و در حقیقت برای جامعه عضو فلجی و دست شکسته که بر کردن دیگران افتاده است خواهد بود

پس لازم است که در خوراك و پوشاك و سبکی و سنگینی شغل و کار مراعات های افزونتری کند تا کنون رعایت بهداشت بمنظور حفظ خودش تنها بود از این بعد بمنظور حفظ دوفرد میباشد

پس مسئولیت سلامتی چنین تا پایان عمر با مادر است حرکتهای و جنبشهای بی مورد خوراك های ناشایست غم و اندوه های بی مأخذ

و افسرده گی های زنانه و بی اساس تماماً چنین نازک تر از گل را در  
خطر میاندازد

پیشوایان اسلام پیغمبر و امامان در این زمینه سفارشها و دستورها  
فرموده اند که تماماً مربوط بحفظ حیات و بهداشت طفل است پیغمبر و  
امیرالمؤمنین فرمودند زنها در موقع حمل و حال نفاس خرما بخورند زیرا  
که فرزندان شان را با هوش و ذکاوت و با حلم و حوصله میکند خداوند  
بحضرت مریم فرمود وَ هُزِیْ اِلَیْکِ بِعِذِّ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَیْکِ

رُطْبًا جَنِيًّا شاقه درخت خرما را بجانب خویش بکش تا خرما برای تو  
بریزد و باز پیغمبر فرمود بزنان حامله لبان بخورانید (مراد کندراست)  
زیرا که چنین در رحم از آن تغذیه خواهد داشت و مآلاً عقلش زیاده  
قلبش قوی و معکم میگردد و اگر فرزند پسر باشد شجاع و دلور می  
گردد و اگر دختر باشد سرین او بزرگ میشود و بدینجهت معبوب شوهران  
خواهند شد و بهلاوه خوش صورت و خوش خلق میگردد البته خوردن غذاهای  
سالم و مفید خون را سالم و صحیح میکند و چون طفل از خون صالح تغذیه  
شود سالم و صالح بوجود خواهد آمد

صلاح و فساد ظاهری و معنوی غذا در صلاح و فساد روح و بدن طفل  
تاثیر کامل دارد

گویند خطاب پدر خلیفه دوم سفری بدانن آمد و در دیوار انوشیروان  
حاضر گردید تصادفاً حاکم اصفهانرا بواسطه ستم و تعدی فراوانی  
که کرده احضار نموده بودند انوشیروان فرمان اعدام او را صادر  
فرمود پس از اعدام امر کرد چاهی کنندند بحق ۳۳ ذرع و بدن  
این مرد سنگر را در آن چاه افکندند چون سبب این امر را سؤال نمودند  
شاهنشاه دادگستر معدلت پرور فرمود میخواهم جسد نفس این سنگر  
بقدری دور از سطح زمین باشد که ریشه درختان بارور باو نرسد و از  
گوشت او تغذیه نکنند زیرا که اگر از این ماده خبیثه تغذیه شود و  
میوه اش از گوشت بدن این شریر برآید هر کس آن میوه را بخورد شریر  
و سنگر خواهد گردید این دور اول است که بسیار پر زحمت است



و در حقیقت دوره اول جهاد زن است روزی پیغمبر سخن از جهاد می فرمودند زنی عرش کرد یا رسول الله آیا زنان را هم بهره و نصیبی از جهاد هست فرمودند بلی از زمان حمل تا از شیر گرفتن طفل برای زن اجر و نواب است مانند نواب آن کسیکه اسب سوار شود و در راه خدا برای جان تناری حاضر و مهیا شود و چنانچه زن در اثناء این مدت بمیرد اجر و مقام و منزلت شهید را دارد

**دوره دوم** دوران رضاع و شیرخوارگی فرزند است در این دوران زحمات روحی و بدنی مادر افزون تر است اول آنکه باید مراعات غذا کند تا شیرش ناسد نشود و طفل از شیر سالم تغذیه شود و آنچه را در رعایت زمان حمل گفتیم عینا در این زمان هم باید رعایت شود گوشت و استخوان و خون طفل از شیر مادر میروید چنانچه در احادیث تحریرت بر رضاع میفرمایند

لَا يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ إِلَّا مَا أَتَتْهُ اللَّحْمُ وَالْدَّمُ وَشَدَّ الْعَظْمُ

همشیری وقتی اسباب حرمت ازدواج میشود که طفل باندازه شیر بخورد که گوشتش برآید و خونس زیاد شود و استخوانش محکم گردد در اینجا بانوان محترم باید بدانند که اگر در موقع حمل و رضاع غذای حرام بخورند بقیلا بلیدی معنوی آن غذا در فرزندشان اثر خواهد کرد

لحمه کان نور افزود و کمال	آن بود آورده از کسب حلال
هیچ گندم کاری وجو بر دهد	دیده اسی که کره خر دهد
لحمه تخم است و برش اندیشه ها	افقه بحر و گوهرش اندیشه ها
زاید از لحمه حلال اندر دهان	میل خدمت عزم سوی آنجهان
زاید از لحمه حلال ایام حضور	در دل پاک نو و دودیده نور

لهذا شرع انور اسلام کاملا مراعات دمان ارضاع و زنان مرضه

را نموده و میفرماید الرِّضَاعُ لَحْمَةٌ كُلُّحَمَةٍ النَّسَبُ يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ آثار رضاع را عینا مانند آثار نسب دانسته و دستور میفرماید که مادران فرزندان شان را از هر دو پستان شیر دهند زیرا که یکی بمنزله آب است و دیگری بمنزله نان

و باز میفرماید دایه احمق و دایه دیوانه و دایه معیوب برای اطفال ثانی نگیرد  
دایه زشت رو و دایه بد خلق نگیرد دایه که شیر او از زنا حاصل شده  
است نگیرد دایه که شراب می خورد نگیرد دایه ناتیمز و غیر نظیف  
نگیرد سپس تعلیل میفرماید که :

إِنَّ اللَّبَنَ يُعَدِّي شِرَارَاتٍ مِی کند إِنَّ اللَّبَنَ يَغْلِبُ الطِّعَامَ

اثر شیر بر طبیعت اولیه طفل غالب میشود و خلق و خلق شیرده را بشیر خوار  
می رساند و او را برنك شیر ده در می آورد یعنی احمق می شود یعنی  
دیوانه و معیوب و زشت می شود یعنی بد خلق و بد سرشت می گردد  
جمعی از زنها بآدم شیخ مرتضی انصاری قدس سره گفتند خوشا بر  
احوال تو فرزندی مانند شیخ داری که افتخار شیعه بلکه مسلمین است  
( عامه و اهل تسنن در باره شیخ می گفتند که زُهِدْ كُزْهِدْ مَسِيْدُنَا

عمر زهد و ورع ایشان مانند زهد سید ما عمر است ) مصادر

شیخ فرمود آری گوهر ذات فرزندان پاك و بی آلاش بود ولی  
من هم در تغذیه و تربیت او زحمت فراوان کشیده ام در دوران حمل و  
رضاع او کاملاً مراقب بودم که غذای شبهه ناك نخورم و لواشکه دوشانه  
روز گریه یمانم در مدت رضاع هیچوقت پستان نجیسی بدهان او ننهادم  
بلکه هیچوقت بمون وضوء و طهارت بادشیر ندادم چه با شبها که از  
خواب بیدار می شدم و او گریه می کرد و من میرفتم وضوء می گرفتم و  
با طهارت پستان در دهان او می نهادم این چنین شیر دانی است که در  
زرد خدا موجب اجر و ثواب میشود

ام سلمه به پیغمبر عرض کرد یا رسول الله مردها همه کارهای خوب  
را اگر گفتند پس از برای زنها بیچاره چه باقی مانده است حضرت  
فرمودند پلای ای ام سلمه چون زن حامله شود مانند مردی می ماند که  
روزها را روزه بگیرد و شبها را بعبادت قیام کند و در عین حال مال  
و جانش را در راه خدا بذل و نثار کند پس چون وضع حمل نماید  
این قدر خداوند باو اجر و ثواب دهد که از شناسایی و فهم بزرگسی

آن ثواب عاجز باشد و چون بچه اش را شیر دهد بهرمکی که او بزند مانند آن است که يك بنده از اولاد اسمعیل را خریده و در راه خدا آزاد کرده باشد

و چون زمان رضاع تمام شود ملکی به پهلوی آن بزند و بگوید ای بانو عمل را از سر بگیر یعنی عمل حمل و رضاع را زیرا که خداوند از گناهان تو در گذشت و بسبب نگهداری طفل شیریت تو را آمرزید

ثانیاً پرستاری و نگهداری طفل شیری است از سرما و گرما و افتادن و بیمار شدن و غیر اینها و این کاری است بس دشوار

حقیقتاً اگر مهر خدا دادی و علاقه حیرت انگیز مادری نباشد هیچ شجاع توانا و هیچ پرهیزگار داناتی از عهده این عمل بر نیاید طفل قساطر را تر و خشک کردن و از کثافت و عفونت دور کردن و در شبهای کوتاه خواب شیرین را برخود حرام کردن و بیای مهد نشستن و گهواره جبنانیدن و طفل را با ترانه های جذاب مادرانه خابانیدن و گریه دلخراش بیرون از شمار طفل را شنیدن و بادلی ملو از محبت بردباری کردن و هزاران کارهای دیگر که هر يك از دیگری دشوارتر است بجز از مادر از احدی ساخته و مقدور نیست

گویند مرا چو زاد مادر	بستان بدهن گرفتن آموخت
لب خند نهاد بر دهانم	بر غنچه گل شکفتن آموخت
شبها بر گاهواره من	بیدار نشستن و خفتن آموخت
دستم بگرفت و با ییا برد	تا شیوه راه رفتن آموخت
بکمر بود و حرف بر زبانم	الفاظ نهاد و گفتن آموخت
بس هستی من ز هستی اوست	تا هستم و هست دارمش دوست

از اینجا باید مردها بفهمند که تا چه اندازه مرهون حقوق مادرانند و اگر هزار مرتبه جان را در راه آنان تار کنند ابقاء حقوق آنها را نموده اند

شخصی خدمت پیغمبر آمد و تا سه مرتبه سؤال کرد یا رسول الله بیکه تبکی کنم فرمود بسادرت در نوبت چهارم فرمود به بدوت پیغمبر فرمودند أَلَجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأَمْهَاتِ بهشت زیر پای مادرها است و از خاکسار شدن نزد آنان راه بچنان کشیده شده است

دور سوم دور تربیت فرزند است بآداب انسانی چون طفل بسائق  
بیمی و پیوند قطری مهر و علاقه اش ب مادر از همه بیشتر است و بغیر از  
امن مادر ماوی و مسکن و مأمن دیگری تشخیص نداده و بغیر  
بان شیرین و صورت خندان مادر چیز دیگری را ندیده و تشنیده و خیر  
بواه دیگری غیر از مادر برای خود نفهمیده ناچار از فرمان مادر خارج  
نخواهد شد و بهر راهی و رویه که مادرش دلالت و هدایت کند  
بی چون و چرا و بی صبر و درنگ همان راه را خواهد رفت

فلذا مسئولیت سومی بر ذمه مادر تعلق میگیرد که باید از عهدہ  
آن برآید و او عبارت است از تربیت علمی و اخلاقی و تعلیم و تهذیب  
دینی و مذهبی من که لوح ساده ام هر نقش را آماده ام تا که نقاشان  
قدرت برچه تصویر کنند بر مادر است که قولاً و فعلاً او را تأدیب و  
تربیت کند خودش دروغ نگوید قلب نکند کارهای زشت ننماید تا طفل  
طوطی صفت از او نیاموزد خداوند میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْحَيَاةُ

حفاظت اهل و اولاد و نگهداری آنان را از عذاب بر عهدہ مریضان  
گذاشته محصور فرما: كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَ الْإِمَامُ

رَاعٍ وَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَ الْمَرْءُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا وَ مَسْئُولَةٌ  
عَنْ رَعِيَّتِهَا وَ الرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ

زن در خانه شوهر مسئول اخلاق و آداب خانواده و فرزندان است  
مادر میتواند بطفلش نماز و روزه و برهیز از کردارهای زشت و دراستی  
و درستی و عفت و تقوی و پاکیزه گی و طهارت را بیاموزد و میتواند  
او را آدابالی و هرزه و بی عصمت و نادرست بار آورد مکتب اولیه و  
پرورشگاه ابتدائی طفل دامن مادر و گفتار او و رفتار او است تربیت  
مادر برای روح طفل مانند شیر او است برای بدنش و در حقیقت علما

روح او است اگر تربیت صحیح باشد روح و روان کودک صحیح و سالم خواهد شد و الا فلا پس اندک غفلتی در این باب طفل را فاسد و وجودش را در جامعه مضر مینماید و مؤاخذه بر مادر است این است ادوار سه گانه وظائف زن و در عین احوال و طسائیم نسبت بشوهر دارد که فعلا وقت اقتضاء بیانش را ندارد انشاء تعالی در آینده در موقع مناسبی مروتش خواهد شد هجالة بهمین مقدار اکتفاء نموده و توفیق و سعادت بانوان اسلامی و خواهران ایرانی را در انجام وظائف ایمانی و وجدانی از خدا مسئلت نموده همه را بقدا میبارم

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين

## بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ  
أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ  
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

سخنان ما در دو شب منوالی گذشته راجع به شخصیت زن در اسلام و کیفیت زندگانی او از نظر آیین قرآن بود مناسب دیدم که در این موضوع مقدار بیشتری توضیح و تشریح دهم زیرا در نتیجه بر عظمت و منانت دین مقدس اسلام آگاهی و اطلاع بیشتری پیدا میشود اساساً باید دانست دین و مذهب و مرام و مسلک وقتی رشد و نما می یابد و به بقای خود ادامه میدهد و در مقابل تحولات و حوادث زمان باید اوستی مانند که قوانین موضوعه اش مطابق سنن جاریه طبیعت باشد و با نوامیس فطری معارضه و مخالفت نکند و الا با سرپیچی توانای طبیعت نرم و شکست و نابود میشود

انسان شناور هر چه قدر توانا باشد چون برخلاف جریان آب حرکت کند بالاخره ناتوان و سست میشود و فشار آب او را از پای دو آورده غرق و هلاک میکند ولی اگر بجریان آب حرکت کند هر اندازه ضعیف هم که باشد همان آب جاری او را برای می اندازد و همراه خود میبرد سنن فطری و نوامیس و غرائز مادی مانند رود عطشی در مصب دریای بی پایان دنیا بجریان است باید مقررات و قوانین موضوعه که مادی حرکات بشر است با جریان سنن و غرائز موافق و منطبق باشد و الا بزودی از بین میرود دین مقدس اسلام بزرگترین دینی است که در تمام قوانین و موضوعات حیاتی رعایت نوامیس و اصول تغییر ناپذیر آفرینش را کرده و مقررات خودش را با سنن فطرت تطبیق نموده لهذا استعلا

بقاء برای همیشه را دارد و الی یوم القیمة باقی و بر قرار است از آنجمله مورد بحث ما است دین اسلام بر طبق سبب نظرت کماخ رفیع اجتماع بشری را روی پایه و اساس خانواده قرار داده و بدینک روی و بیکه کردی انفرادی و عبارت دیگر با وهبیت و انفراد وجدانی و انفصال مغالتهای شدید فرموده و زیاده تر از هر دین و مذهبی و هر مرام و مسلکی بی موضوع زناشویی و ازدواج که سنگ اول و پایه اصلی خانواده است اهتمام کرده و احترام گذاشته و در رموز هندسی این سازمان تمام نکات و دقائق لازمه را که موجب استحکام این بستان و بقا و دوام این سازمان شود رعایت فرموده خاک پاک این کاج را با آب محبت و مودت تخمیر کرده تا برای همیشه پایدار و استوار بماند و بی هیچ حادثه خطر انهدام در او راه پیدا نکند. بالتبعیه قصر رفیع انسانی هم باقی بماند و هم رامی شود بدین است در هیئت و امنی هر چه قدر اساس خانواده گی و ذین تر و متین تر باشد اوضاع اجتماعی و زندگیانی همگانی آنها لذیذتر و بلکه رشیدتر خواهد بود زیرا که جامعه عبارت است از مجموع خانواده ها چنانکه خانواده عبارت است از مجموع افراد و صلاح و فساد افراد در خانواده صلاح و فساد خانواده ها در جامعه بی شک مؤثر است بلکه راه معصوم است فی المثل اگر فضائل اخلاقی و مرامی روحانی و آداب زندگی در خانواده که مجموعه تشکیل یک قصبه و دریه ای را می دهند بهتر و بیشتر از هزار خانواده دیگری باشد که تشکیل شهرستانی را داده اند مسلما گامیابی و سعادتمندی مردم آن قصبه بدرجائی بهتر از مردم این شهرستان خواهد بود و رشد و نام آسها از نظر مادی و معنوی افزونتر از اینها است

عینا مانند معجون مرکبی که هر اندازه مفردات او خوبتر و سالمتر باشد آن معجون نیرومندتر و در حصول اثر مفید تر است اسلام در این باب بافتاری عجیبی کرده و شاه ریشه های درخت بشری را که خانواده ها میباشد تحت مراقبت کامل گرفته و در سلامت و باکی و بی عیبی آنها کوشیده بر واضح است که آبیاری و نگهداری ریشه هر درختی مهمترین عامل بقاء و سبزی و خرمی و باروری او است درختی که ریشه ندارد یا ریشه اش فاسد و معیوب است مانند معجونی که

مردانش فاسد است بی باروبر و بی فائده و اثر خواهد بود  
اسلام درخت وجود انسانی را تا توانست است ریشه دار کرده یعنی  
اهتمام بتشکیل خانواده فرموده سپس در سلامت و درستی و بی عیبی  
ریشه ها بی انداره کوشش نموده و برای زندگانی خانواده مقررات  
مبیده وضع فرموده است

در درجه اول بر بکه گردها چه مرد و چه زن حمله شدید و تهدید  
اکید نموده و آنان را بجفت گیری و ازدواج که رکن عمده خانواده است  
تشویق و تهریم فرموده در قرآن میفرماید

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَأَيِّكُمْ  
إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

زن و مرد و پسر و دختری را که جفت و هم بستر ندارند جفت دارشان  
کنید و همچنین غلامها و کنیزهای بی هسر را تزویج و با هسر کنید  
اگر فقیر و بی چیز باشند خدا آنها را از فضل خودش غنی و چیز دار  
می کند

پیغمبر فرمود شر برترین و ذل و خوارترین مردهای شما آن زن و  
مردی است که عزب و بدون جفت بمیرد آن زن و مردی که جفت داشته  
باشند و شب بخوابند خوابشان بهتر است از مرد و زنیکه عزب باشند و  
شب را فقام بمیادت کنند زن و مرد بی جفت برادر و خواهر شیطانند و  
غیر اینها از روایاتی که بعدا بمرض میرسانیم

بر همه معلوم است که عزوبت و هسر نداشتن چندین عیب بزرگ  
انفرادی و اجتماعی دارد اولاً زن و مردی که جفت ندارد از بسیاری  
ز لذائذ مرموزه طبیعت محروم است

زندگی با هسر لذتی فوق لذت دارد باده وقتی نشاط انگیز و فرح  
آمیز است که از دست ساده برسد جمال گل وقتی فرح بخش است که  
آواز بلبل قرین شود

گل بی رخ یار خوش نباشد	بی باده بهار خوش نباشد
طرف چمن و هوای بستان	بی لاله عذار خوش نباشد
رقصین سرو و حالت گل	بی صوت هراز خوش نباشد



هر نقش که دست عقل بندد بی نقش نگار خوش نباشد  
 به بیند سائق طبیعت و هادی فطرت که میخواهد فرزندان خود را  
 از هر عزت و لذتی که در عالم موجود است بر خوردار کند چگونه  
 حیوانات را با هم جفت میکند و برای هر يك يك آینه انسی و يك همدم  
 و هم نفسی از جنس خودش تهیه می نماید آنان را با هم می جنبانند  
 کیوتر نر و ماده با هم پرواز میکنند با هم آب و دانه میخورند و با هم  
 میخوابند و پر میغیزند با اینکه آنها وحشند اینچنین زندگی میکنند  
 پس انسانی که از انس اشتقاق یافته بهزاد پایه بالاتر نیازمند بانبسی  
 است که راحت جان و مونس روان و غمخوار مهربان او باشد در بیماری  
 و گرفتاری و ناداری همفهم بکدیگر میشوند و از دل و جان در حفظ و  
 نگهداری بکدیگر میکوشند

همچو پروانه به گرد سر هم میگردند  
 بلبل زمزمه پرداز گلستان همد  
 چون گل و لاله همه باعث رنگینی هم

مایه خوبی هم رونق دکان همد  
 چون می خواهند زندگی مشترك کنند ناچار هر يك غمخوار هم و  
 پرستار هم و نگهدار هم خواهند شد و هر يك نقطه اتکاء قلبی آن  
 دیگری میباشند و روزگار را با نهایت خوشی میگذرانند  
 خوش بود بر طرف گلشن باده با دایر کشیدن  
 دو گلستان مست و پیغود یار را در بر کشیدن  
 لعل جان بخشش مکیدن در رخس گلزار دیدن  
 از دو چشمش مست گشتن و زایش ساغر کشیدن  
 ولی برخلاف آن جوانی که تکیه گاه قلبی و هوس و هم نفس  
 صمیمی ندارد او بکلی از این لذات محروم است و باید غریبوار مانند  
 آدم بی کس و کار زندگی کند  
 و ثانیاً غریزه جنسی مرد و زن را آرام نمیکند و مخصوصاً در  
 سن جوانی این غریزه چنان طوفانی میشود که هر توانای یا برجای را از  
 جای کنده و سرنگون میکند یوسف صدیق میفرماید :

### وَمَا أُبْرِيهِ نَفْسِي إِلَّا النَّفْسَ لَأَمَّارَةً بِالْبُوءِ

این توج غریزی فکر و اندیشه را مرتعش میکند مغز و قلب را بریشان و مضطرب میدارد و چون محل سکونت و آرامشی ندارد بنظر خاموش کردن التهاب غریزی بهر کوی و برزنی میدود و بهر خرابات و بیخواره می‌رود علاوه بر اینکه رشته کارش گسیخته و زندگانش بی نظم و ترتیب میشود پیرامون هر فعشاء و منکری و هر عمل شرم‌آوری می‌گردد اگر دختر است پرده عفت و ناموس خود را پاره میکند و سرمایه عزت و شرافت و عظمتش را بیاد می‌دهد و اگر پسر است خود را بهزار نوع مرض‌های جسمانی و عیوب اخلاقی مبتلا میکند جوان یکه گرد پر شهوت نه دل به کار می‌بندد و نه فکر آرام دارد و با آمل نه بدن سالم خواهد داشت و نه روح پاک و ممکن است که در اثر ولگردی و هرزه کاری مرتکب کارهای زشت دیگری مانند میخواری و باده‌گساری و قمار بازی و دزدی و آدم‌کشی بشود اینجا است که خطر نا امنی و ناراحتی دو جامعه پدید میشود ناموس مردم در هرش مردم مال و جان مردم در خطر می‌افتد و علة العلل همه اینها همره نداشتن و جفت نگرفتن يك دختر یا يك پسر است و ثالثاً بهر اندازه که عزوبت و بی‌همسری و عرواج پیدا کند بهمان اندازه از نسل بشر کاسته خواهد شد و این خود ضربت دیگری است که بر فرق جامعه وارد میگردد

در کنتالی که یکی از بلاد امریکاست مردی بود موسوم به وی که دارای چند زن بود در مدت فریب به نود سال جمع اولادها و نواده و نیره‌های او بالغ بر ۱۳۵۹ نفر شد يك قریه تماماً از نسل این مرد تشکیل شد اگر او ازدواج نمی‌کرد و دوران عمر را بمترس بازی می‌گذرانید این قبیله بزرگ بوجود نمی‌آمد و در پاریس هر زنی که اولاد بیاورد بساو مدال می‌دهند و هر مردی که متأهل شود اولاد محترم‌تر میشود و ثانیاً ترفیع رتبه یا اضافه حقوق برای او قائل می‌شوند و رابعاً عزوبت بنفسه موجب امراض و بیسایه‌بانی است که بر

طرف نمیشود مگر بازدواج

دکتر نیکول می گوید عزوبت فشار سخت بر مزاج وارد می کند و این فشار سرعت پیدا میشود و گاهی منجر به لاکت شخص عزب خواهد شد عزوبت منشأ بیدایش جراحتهای خطرناکی است در پوست بدن عزب دکتر بوژونس میگوید بعضی از امراض مهذکی که بواسطه عزوبت حادث میشود مردمان عزب را زیاد تر از طاعون و هیضه هلاک و تلف میکند در خصوص زنهای چنانچه دکترها در اثر احصائیه دقیق بدست آورده اند زنانی که حامله میشوند و فرزندی می زایند بدترجانی نزدیکتر به سلامتند از زنان نازا و زنان عزب و تحقیقا بسیاری از بی نظمی های جهازات تناسلی و باره از بیماری های عصبی در اثر حمل و باروری از زنان بر طرف میشود حمل تضمین صحت و تأمین سلامت زن را میکند حمل خون را قوی و ماضی را نیکو میگرداند و زن عزب از همه این مزایا محروم است و خامساً عزوبت موجب تکاهل و سستی در اعمال حیاتی است بر خلاف تاهل و ازدواج زیرا که جوان مجرد چون مسئولیت امر نیست کسی را برگردن ندارد چندان جنبش و جوشی در کار نخواهد کرد و قوای عامه اش بحال رکود و خود باقی میماند

ولی اگر عهده دار مخارج عیال و اولاد شد ناگزیر است که حد اعلاى از فعالیت را در هر رشته که وارد است اهم از تجارت و صناعت و زراعت و یا غیر آنها بخرج دهد تا بتواند خوراک و پوشاک زن و مرزند و سایر متعلقات را فراهم کند قوای عملی او بیرومندتر و پیشروی او در جلب عوائد افزونتر می گردد و اگر در دوران عزوبت و خانه بدوشی در مصارف زندگی رعایت اقتصاد و صرفه جوئی را نمی کرده و هرچه بدستش میآمده فوری بدصرف های غیر لازم بذیر و اسراف می نموده چنانچه رویه اغلب جوانان مجرد این است

حال که مناهل و عیالند شده بقتنار عایت خواهد کرد و از اولخرجی های نا صحیح و ناروا کاملاً خردداری و جلوگیری میکند پس تاهل و ازدواج انسان را هم فعال می کند و هم مقصد و این مطلب یکی از رموز آیه مبارکه: **إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْطِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ** میباشد

و سادسا زنا شونی متشاء الفت متبادل و محبت دو طرفی بین زن و مرد میباشد که اگر در کیفیت ازدواج و طرز سلوک زن و شوهری رعایت اصول و مقررات اسلامی شود این مهر و عطوفت تا پایان عمرشان پایدار میباشد بلکه از زن و شوهر تجاوز کرده و بغویشان طرفین بلکه قبیله آنها سرایت خواهد کرد ممکن است دو قبیله که دشمن جانی یکدیگرند در اثر يك ازدواج دوست صمیمی هم شوند چنانچه در عرب بوسیله ازدواج فاصله های بین دو قبیله بر طرف میشد و دشمنی دیرینه شان بدوستی مبدل میگشت خالد بن یزید میگوید مدتهای مدیده آل زبیر را از همه مردم بیشتر دشمن میداشتم تا وقتی که رمله را بزینت گرفتیم از آن پس آل زبیر را از تمام خلق خدا بیشتر دوست میدارم و این شعر از اوست

أَحِبُّ بَنِي الْقَوَامِ طُرًّا لِأَجْلِهَا

وَمِنْ أَجْلِهَا أَحَبَّتْ أَخْوَالَهَا كَلْبًا

اولاد عوام را که پدر زبیر است برای خاطر رمله که از آنها است دوست میدارم و نیز بواسطه رمله قبیله کلب را که خالوهای اویند دوست میدارم این مزایا و فوائد در زنا شونی ناموقی است که اولادی پیدا نشده چون اولاد پیدا شود مزیت هفتی حادث میشود و آن وحدت حقیقی است که ما بین مختلفات پیدا شده زیرا که فرزندان مجمع البعین و ملقنی الاقربین دو فامیل طرفین است از طرفی مرتبط به عموها و عموها و سایر خویشان پدری است و دارای خون و خوی و خلق آنها است و از طرف دیگر مرتبط با خالوها و خاله ها و سایر خویشان مادری است و دارای خون و خوی و خلق اینها است و در حقیقت فرزندان عصاره و جوهر دو فامیل است که از یک مظهر جلوه گرفته از اینجهت مرکز دائره محبت و کانون اشتغال مهر و عطوفت دو قبیله است محبتها از تمام جوانب بار متوجه است و دو مرتبه از او سر چشمه میگردد و بجوانب بخش میشود یعنی عموی طفل دو ستار خالوی او میشود برای اینکه او خالوی برادر زاده وی است و همچنین

بالمکس هینا مانند چراغی که در وسط گذارده شود و دور تا دور او آینه‌های متقابل و متاکس قرار گیرد نور از چراغ می‌فروزد و در يك آینه می‌افتد و از آن آینه در آینه‌های متقابل منعکس میشود همه از يك چراغ نور میگیرند و همه به‌همدیگر نور میدهند و در اثر تبادل انوار محبت يك صمیمیت و پیوند محکم و رشتۀ ارتباط دیگری در دوقبیلۀ پیدا میشود که باین زودیه‌ها گسیخته و باره نمیشود اینها همه در نتیجه ازدواج دوتر حاصل شده است

پس در دنیا برای ایجاد وحدت و الفت بین افراد بشر و تحکیم روابط آنان که یگانه‌ها ضامن بقاء و رفاه آنها است عاملی مؤثرتر و مفیدتر از ازدواج نیست و بهمین اندازه عزوبت و بکۀ گردی موجب زبان بشر خواهد بود

و صاحبان دستگاه زناشویی يك مکتب ادبی بی نظیری است که در او درس محبت و الفت و صمیمیت و درس فضیلت و صحت و سلامت داده میشود بطوری که در هیچ دبستان و دبیرستانی و هیچ دانشکده و دانشگاهی اینچنین تدریس نمیشود

دانش آموزان اولادند آموزگار پدر و مادرند درس درس عمل است طفل می‌بیند که پدرش با چه زحمت و مشقتی تحصیل پول میکند و خوراک و پوشاک می‌خرد و با چه مهربانی و گشاده رویی در خانه تسلیم مادرش می‌نماید آنچه را که بجان کندن بدست آورده و با جود و هرجانش مزوج کرده با یکدنیا نشاط و اتساع در طبق اخلاص می‌نهد و به پیشگاه مادرش تقدیم میکند و هنوز مادرش را بر او متنی است و پدر منت او را بجان می‌پذیرد و با دلی سرشار از محبت عذرکشی و یا کم نیتی متاع را میخواهد

طفل می‌بیند که مادرش چگونه از صبح تا شام در شست و شو و بخت و بز و دوخت و دوژد پاکیزگی و نظافت و سایر کارهای خانه عرق می‌ریزد و زحمت میکشد و بوقت ورود پدرش غذا را آماده و برای او حاضر میکند و لباسهای او را ساخته و پرداخته نزدش میگذارد و منت و سنت‌های پدرش را پذیرفته و عذرخواهی میکند محبت‌های متبادل هر يك از پدر و مادرش را نسبت به‌همدیگر عملی می‌بیند و این دوس عشق را از زبان عمل والدین بخوبی می‌آموزد

خلاصه انواع مظاهر صفا و وفا و پیوستگی و دلبستگی و عاشقی و دلبری و غمخواری و پرستاری را از پدر بپدر و از مادر بپدر با چشم خود مشاهده میکند و در خزینة خاطر خود میسپارد تا برای روزگاری آنها را بصورت عمل درآورد و نیز بهمین منوال جان نثاری و فداکاری والدین را نسبت بفرمودش و برادرش و خواهرانش احساس و مشاهده میکند و همه را در مغز خویش نگه میدارد تا در موقع مقتضی بکاربرد و نیز مهر یا نینهای گوناگون خویشان پدر را نسبت بفرمودش و برادرش و به بستگان مادرش می بیند و معامله متقابل را از خویشان مادری نسبت بآنها مشاهده میکند اینهمه آموزشهای علمی روح طفل را در فروغهای محبت مستغرق میکند و او را مجسمه مهر و طلاقه و صفا و وفا و وداد و سداد می نماید بر خلاف طفلی که در پرورشگاه بزرگ شود از این اسرار و رموز بکلی بی خبر است و صفعة خاطر او از همه این نقشهای زیبا خالی و تهی است او مهر پدری و یا عشق مادری و یا عاطفه هو و عمو زاده گی نمی فهمد او رمز قرابت و جاذبه خویشاوندی، نمیداند کیبکه بمدرسه عشق و مکتب محبت نرفته از رموز و کنوژ آنجا آگاه نیست و اگر بعد از در خارج نمونه و نشانه از این علوم را به بیند چندان در او بافد و مؤثر نمیشود این معلومات وجدانی بجز در مکتب پدر و مادر جسانی در محل دیگری تدوین نمیشود اینها دبدنی است نه شنیدنی و بافتنی نه گفتنی

بشو اوراق اگر هم درس مائی که علم عشق در دفتر نباشد  
با ای شیخ در خم خانه ما شرابی خور که در کوتر نباشد  
اینهمه فضائل و مزایا که بعدا سرایت بجامعه میکند نتیجه ازدواج  
مشروع و زناشویی معقول است و بهر اندازه ازدواج کمتر شود حرمان  
و زیان جامعه بهمان اندازه افزونتر خواهد بود و حال که با این هفت دلیل  
اهمیت بی نهایت این موضوع را دانستیم می فهمیم که اسلام در تحریم و  
تأکید بزناشویی و تشکیل خانواده مت بی اندازه بر جامعه بشری نهاده  
و راه سعادت عظیمی را برای آنها باز کرده و با خضوع کامل سر تسلیم  
و اقتیاد بدر بار عظمت حضرت خاتم الانبیاء نهاده و از م و جان در هر  
صبح و شام میگوئیم

أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْبَقَىٰ

بنا بر این لازم است که چند حدیث از احادیث مربوطه بوضوع ازدواج علاوه بر آنچه قبلاً عرض شد برای شنوندگان محترم بخوانم

قَالَ الصَّادِقُ (ع) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ تَزَوُّجُوا وَزَوِّجُوا الْإِيَّامَ

فَمِنْ حَقِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِتْفَاقُ قِيَمَةٍ آيَةٍ وَآمِنْ بِنَاءٍ أَحَبُّ إِلَى

اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يَبْنِيهِ فِي الْإِسْلَامِ بِالتَّكْلِاحِ وَآمِنْ شَيْءٍ

أَبْقَىٰ إِلَى اللَّهِ مِنْ بَيْتٍ يَنْخَرِبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالتَّقْرِئَةِ

بروایت امام صادق (ع) حضرت پیغمبر فرمودند ای زن و مرد مسلمان

جفت و همسر برای خود بگیرید و بی همسران را عروس و داماد کنید

یکی از بهره‌های مرد مسلمان این است که مال خودش را در راه عروس و داماد کردن بی همسران انفاق کند

هیچ خانه‌ای نزد خدا محبوب تر نیست از آن خانه‌ای که بزرناشویی

و ازدواج اسلامی معمور و آباد شود چنانچه هیچ خانه‌ای مبنفوس تر در

نزد خدا نیست از آن خانه‌ای که بطلاق و افتراق بین زن و شوهر خراب

شود مردی آمد خدمت حضرت صادق (ع) حضرت فرمودند آیا زن داری

عرض کرد نه فرمودند من دوست ندارم که مالک تمام دنیا و مافیها باشم

و يك شب بدون زن بخوابم سپس فرمودند دور گشت نمازی که مرد عیال

دارد بخواند بهتر است از روزه و شب‌زنده داری مرد بی عیال پس هفت

دینار باو مرحمت کردند و فرمودند بگیر و با این پول برای خودت زن

تهیه کن يك زنی آمد خدمت حضرت باقر (ع) و عرض کرد قربانت شوم

من زنی هستم منقطعه ویر کنار شده فرمودند از چه چیز بر کنار شده

عرض کرد از شوهر گرفتن تصمیم دادم که مادام العمر شوهر نکنم

فرمودند برای چه عرض کرد برای فضیلتی که در این عمل است (یعنی

این عمل يك نوع ترك دنیا و زهدی است که موجب فضیلت و مثبت است)

حضرت فرمودند از این وای بر گردد اگر در این کار فضل و ثواب و اجری

می بود فاطمه زهراء سزاوارتر و پیشقدمتر در این کار میشد و باز پیغمبر فرمود هر کس بخواهد خدا را ملاقات کند درحالی که پاک و پاکیزه باشد همسر اختیار کند تا در موقع مردن همسر داشته باشد مردی بود که غالباً در مسجد بسر میبرد و جزء عباد بود پیغمبر باو فرمودند آیا تو زن داری عرض کرد نه فرمودند آیا کنیز داری عرض کرد نه فرمودند آیا توانا و مال داری یا ناتوان و بی چیزی عرض کرد توانا و دارايم فرمودند برو زن بگیر و گرنه از گناهکاران خواهی بود و در حدیث دیگر است که فرمودند و گرنه از راهب های نصاری خواهی بود و در حدیث دیگر فرمودند و گرنه از شیاطین خواهی بود و باز پیغمبر فرمودند هر کس در راه وصلت و ازدواج مشروع بین دو نفر قدم بردارد تا آنها را بهم برساند بهر يك قدمی که برداشته و بهر يك کلمه که در این باب گفته خداوند ثواب عبادت یکسال مرحمت میکند

فعلاً بهمین مقدار از روایات قناعت میشود و اما کیفیت ازدواج و آداب زناشویی در آیین مقدس اسلام که مطابق با عقل و وجدان و فطرت است و موجب بقا و دوام خانواده است برای آینده بعرض خواهد رسید

و صَلَّى اللهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



## بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ اللهُ تَعَالَى إِنَّا آعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ

إِنَّ شَأْنَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

امروز روز اول سال باستانی است یعنی نخستین روزی است که آفتاب از برج حوت بیرج حمل وارد میشود و شب و روز در اغلب نقاط مسوره تقریباً برابر میباشد و هوا از حیث لطافت و کثافت و برودت و حرارت نزدیکتر با اعتدال از سایر اوقات سال است در این فصل و زمان مواهب و عطایات پنهانی خداوند کارمندان از نشیب زمین و فراز آسان بر کوه و دشت و بیابان و تمامی موجودات اینجهان در جلوه و ظهور و لغمان است و اسرار مرموز حضرت کردگار روز بروز و ساعت بساعت عیان و آشکار میگردد گاشندگان حضرت پروردگار از مجرای عوامل طبیعت روح حیات و نشاط را در کالبد موجودات میدهند نسیم های روح بخش دل و گل مردگان و افردگان را نشاطی تازه و انبساطی بی اندازه می بخشند بادهای آیین کنند درخت گلستان و گیاه بیابان را آبتن و بارور میکنند ابرهای گهربار دانه های لؤلؤ آسمانی را بر سر و صورت دختران زمینی بخش و بخش و نثار میکنند مردگان سر از قبرها بدر آورده و کاروانهای غیبی یکی پس از دیگری شهرستان وجود وارد میشوند قیامی برپا میشود که نشاء روز واپسین و آینه بوم بقوم الناس لرب - العالمین است

باد سرافیل وش آمد یا نفخ صور

بانفسی روح بخش کرد بهامون عبود

زنده بیکدم نمود بکسره اهل قبور

گلشن دار التیمستان دار السرود

بافته باشی اگر رمز کذالك النشور

می بشمر تو بهار آیه روز شمار

فَانْظُرُوا إِلَيَّ أَنَا رَحْمَةُ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا  
إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

بس شما ای خردمندان وای دانستندان وای میوه‌های درخت عالم  
کیان باین نشانه‌های رحمت خداوندی بنگرید احیاء مردگان و برگشت  
رفته‌گان رعود و عید و اعاده زمین و زمان را به بیند و بشار و نشر که  
بهار وجود و معاد موعود شما است ایمان بیاورید بدانید که شما را بس  
از مردن زنده میکنند و پس از رفتن بر میگرداند

اللَّهُ يُبْدِي الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ الَّذِي يُبْدِيُ الْفُلُقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ  
أَهْوَنُ عَلَيْهِ خدایند است کسیکه آفرینش را آفرید و دو مرتبه او را  
بر می گرداند و زنده کردن بس از مرگ آسانتر است برای او از اصل  
آفریدن

وَإِذَا رَأَيْتُمُ الرَّبِيعَ فَادْكُرُوا النُّشُورَ چُون بهار رادیدید بیاد قیامت

و اندیشه روز آخرت بر آید چنانچه بهار آشکار کننده هر پنهانی است  
هر مادر زمینی و هر حامله نباتی و حیوانی آنچه از زشت و زیبا در دل دارد  
به بیدایش بهار ظاهر و آشکار میگردد شما هم در یَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرِ

آنچه در خزینه وجود خویش تهیه کرده باشید از برك و بار و گل و خار  
و اسانه و احسان و کفر و ایمان همه را آشکار خواهید ساخت پس  
کوشش کنید تا مبادا بار وجود شما خار باشد و شما را شرمسار و در  
آزار نماید و نیز چون در فصل بهار به گل‌های بستان و شکوفه‌های گلستان  
و سبزه‌های بیابان و کوهستان نظر میافکنید و از طراوت و خرمی  
طرفی میگیرید در اندیشه بوستانهای بی پایان آن جهان و میوه‌ها و  
گل‌ها و شکوفه‌های ابدی چنان بر آید و از کرد کار مهربان بهار  
همیشه گی جهان آخر ترا در خواست کنید و نیز بخواهید که خداوند  
چنانچه از خاک زمین لاله میروپاند و از چوب خشک گل‌های رنگارنگ و  
میوه‌های گوناگون می‌پروراند زمین دل شما را مزرع گل‌های معرفت

فرماید و از درخت وجود شامیوه های رافت و رحمت و تقوی و محبت و عصمت و عدالت و سایر مزایا و فضایل آدمیت بر وی باند تا گوهر وجود شما خود بهاری شود با صفا و پستان می گردد دلگشا

صوفیانه روی بر زانو نهاد	صوفی در باغ از بهر گشاد
شد ملول از صورت خابش فضول	بس فرو رفت او بخود اندر نفول
این درختان بین و آثار خضر	که چه غیبی آخر آنروز نگر
سوی این آثار رحمت آر رو	اگر حق بشنود که گفته است انظر او
آن برون آثار آتار است و بس	گفت آثارش دل است ای بوالهوس
عکس لطف آن بر این آب و گل است	میوه ها و باغها اندر دل است

چون حیات از حق بگیرد ای بر دی بس غنی کردن ز گل در دل روی  
 امروز چنانی که در حساب تاریخ باستانی روز اول فروردین سال  
 ۱۳۲۹ خورشیدی است در حساب تاریخ اسلامی روز دوم ماه جمادی الثانیه  
 سال ۱۳۶۹ قمری است و بنا بر روایت امام ششم حضرت جعفر بن محمد  
 الصادق علیه السلام امروز آخرین روز زندگانی حضرت فاطمه زهراء  
 علیها السلام است و در حقیقت در امروز گلستان پیغمبر خاتم  
 غرآن میشود و بگانه نمره شجره وجود آن حضرت را برق اجل میزند  
 پس بنا بر این برای مسلمین اگر چه از نظر گردش طبیعی زمان روز  
 نوروز و نشاط است ولی از نظر روحانی و ادبی و دینی روز اندوه و حزن  
 بر فقدان خاتون دوران و بانوی همه عالمیان است این مخدیره بنا بقول  
 ابن شهر آشوب در مناقب و ابن قتال در روضة الواصفین و کلینی در  
 کافی و اربلی در کشف الغمّه پس از بعثت پیغمبر به پنج سال در مکه معظمه  
 متولد شد و هشت سال در مکه بود سپس هجرت پدیدینه فرمود و دو سال  
 بعد از ورود بدینه باعلی (ع) ازدواج نمود و در سن دوازده سالگی  
 گوهر شاهوار امام حسن را از صدف وجودش ظاهر فرمود سپس حضرت  
 امام حسین را و پس از آن زینب را و پس از آن ام کلثوم را و در اواخر عمر  
 محسن را سقط نمود و بعد از پسر بزرگوارش هفتماد و پنجروز بنا بر مشهور  
 و نود و پنجروز بنا بر مختار از دنیا رحلت کرد در حالیکه سن شریفش  
 تقریباً هیجده سال و دو ماه بود فضایل اخلاقی و مزایای روحانی این بانو بسیار  
 است و در نزد جمیع فرق اسلام بزرگوار و معترم است و پیغمبر او را زیاد  
 دوست میداشتند و او را بسیار می بوسیدند تا باندازه ای که عایشه بر  
 پیغمبر اعتراض میکرد

پیغمبر فرمودند هر گناه دخترم فاطمه را می بوسم بوی خوش درخت طوبی و بوی بهشت را می بایم فریقین از پیغمبر بروایت صحیحہ نقل کرده اند که میفرمود هر که فاطمه را بخشم در آورد مرا بخشم در آورده است و هر که او را خوشنود کند مرا خوشنود کرده و در حدیث مفصلی از حضرت پیغمبر روایت شده که فرمودند فاطمه دختر من بانوی همه زنان گذشته و آینده است و او باره تن من است و او نور چشم من و میوه دل من و روح و روان بین دو پهلوی من است فاطمه حوریه ای است که بصورت بشر است هر گاه در محراب عبادش برای پرستش کردگار بر پا میشود فروغ روی او برای ملئکه آسمان میدرخشد چنانیکه ستاره ها برای اهل زمین میدرخشند و خداوند فرشتگان میفرماید به بینید فاطمه کنیز من و بانوی کنیزانم را که چگونه در حضور من ایستاده و از ترس من اندامش درهم می شکند و از دل به پرستش من روی آورده شما را گواه میگیرم که بواسطه احترام او شیعیان را از آتش ایمن و آسوده خاطر گردانیدم جلالت قدر و عظمت شان این بانو بسیار است

روایات متعدده ای وارد شده است که فرشتگان بر این خاتون نازل میشدند و با او سخن میگفتند و از این جهت او را محدثه میگویند مخصوصاً پس از وفات پیغمبر خداوند فرشته ای را گماشته بود که میآمد و از نظر دلجوئی و تسلیت و زدودن غم و اندوه آن بانو با او سخن میگفت

در کتاب کافی از حماد بن عثمان حدیث میکند که امام صادق (ع) فرمودند زندیق ها در سال یکصد و بیست و هشت هجری آشکار می شوند و این خبر را از روی کتاب فاطمه میگویم من گفتم کتاب فاطمه چیست فرمودند چون خداوند پیغمبرش را از دنیا برد اندوه فراوانی بفاطمه زهرا توجه کرد که کسی جز خدا اندازه آن اندوه رانمیداند

پس خداوند فرشته را فرستاد که او را دلجوئی کند و با او حرف بزند تا اندوه دلش برطرف شود حضرت فاطمه ماجری را بعلی علیه السلام معروض داشتند آن حضرت فرمودند هر زمان صدای ملک را شنیدی مرا

خبردار کن از آن بعد چون فرشته میآمد حضرت امیر را خبر میکردند و آنحضرت هرچه را که آن فرشته میگفت می نوشتند تا اینکه نوشته ها کتابی شده است و همان است مصحف فاطمه و در آن کتاب است اخبار و قایع آینده و در حدیث دیگر است که فرشته گان می آمدند و فریاد میزدند

يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ  
الْعَالَمِينَ يَا فَاطِمَةُ اقْنِي بِرَبِّكِ وَأَسْجِدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ

ای بانو خداوند تو را پاک و پاکیزه گردانید و تو را بر زنان عالم برگزید و انتخاب فرمود ای فاطمه پرستش کن خدا را بقنوت و سجود و رکوع

این بانو محراب مخصوصی داشت در خانه که اغلب در آنجا عبادت می پرداخت حضرت امام حسن (ع) میفرمایند من در دنیا از مادرم فاطمه عبادت کننده تری ندیدم این قدر ایستاده عبادت میکرد که پاهایش آماس کرد و باز همان حضرت میفرمایند شب جمعه دیدم مادرم در محرابش مشغول عبادت بود تا هنگام روشنایی صبح و تماماً برای مؤمنین و مؤمنات دعا میکرد و نام آنها را میبرد و برای خویش دعا نمیکرد من گفتم مادر جان همچنانکه برای دیگران دعا میکنی چرا برای خودت از خدا پییزی نمیخواهی فرمود

يَا بَنِي الْجَارِ ثُمَّ الدَّارِ بَرَكَ مِنْ أَوَّلِ بَابٍ بِفَكْرٍ هَسَايَ وَآسَاسٍ أَوْبُودِ  
سبس برای خود این بود مقدار اندکی از خدا پرستی و عبادت این بانو در عین این احوال از نظر زندگانی و خانه داری یگانه بانوی دنیا است آنچه را که اصول و قواعد عالم آفرینش از یک نفر زن خواسته و قرآن و اسلام باو تذکر داده تماماً بعد اعلای اینصخره وجود داشت

در حقیقت فاطمه زهرا مجسمه خواستارهای قرآن و نماینده خارجیه احکام اسلام است زهرا علیها السلام نماده غف و عصمت و تقوی و برهیز کاری است زهراء صدف گوهر ولایت و کانون نور امامت است زهراء خیر و برکت پیغمبر است

چون قریش زبان سرزنش پیغمبر باز کردند و او را ابر و بلا عقب خواندند و بگمان بوج خویش چون پیغمبر سیرد فروغ جمالش مقطوع و انوار جلالش خاموش خواهد شد و این گفتارها بر پیغمبر ناکوار می آمد

خداوند سورة کونر را نازل نمود و باو فرمود که مایه کوثر داده ایم یعنی دختری که خبر بسیار و ذریه و نسل یشمار داد و بنو عطا کردیم و چنانچه مشاهده میشود نسل مطهر پیغمبر از مجلی و مشکوۃ این بانوی اطهر باقی و برقرار و روز بروز در فزونی و ازدیاد است  
سر سند کل اثر صادر اول

نه عقل در این يك اثر يك معطل  
نفس فلک سیر در این مرحله مختل  
بر تر بودش پایه ز موهوم و مخیل

بالا تر از این چار تحفه جهانی بهی بل

صد مرتبه بالا تر از این قبه نه تو  
زهراء علیها السلام زنی بود دانشمند و هنرمند در علم و ادب سرآمد زنان بلکه مردان زمان خویش بود آن خطابه بلیغ و سخن رانی شگفت انگیزی که پس از پدرش در مجمع انصار و مهاجرین نمود و محاکمه که با خلیفه المسلمین فرمود بزرگ شاهد علم و ادب و کمال و معرفت و قدرت منطوق و بیان آن خاتون است

امه دین همچنانیکه بعلم پدرشان امیر المؤمنین افتخار می کردند بعلم موروثی مادرشان فاطمه نیز مباحثات می نمودند زهراء در خانه داری یگانه بانوی دوران است تمام کارهای خانه را خودش میکرد با شوهرش علی (ع) کارهای مربوط بخانواده را تقسیم کرده بودند هر آنچه مربوط بخارج خانه بود بر عهده علی (ع) بود و آنچه متعلق بداخل خانه بود بر ذمه زهرا بود

حضرت امیر (ع) میفرمایند فاطمه در خانه اینقدر دست آس گرهانید که دست نازنینش آبله کرد و این اندازه آتش زیر دیک بسوزانید که جامه هایش دود آلود شد و اینقدر مشک آبرا بسپنه گرفت که سینه اش

متاثر و نشانه‌دار شد و اینقدر خانه‌اش را جاروب و نظیف میکرد  
که لباسهایش گردآلود شد

اینها تا موقعی بود که کنیز نداشت و چون دارای کنیز شد یگروز  
تمام خدمت خانه را خودش میفرمود و يك روز بکنیزش وامیگذاشت و  
در عین احوال کرباس بافی میکرد و در مزرعه خودش که بنام قریه مصریا  
موسوم بود پنبه کاری میکرد. پدر پنبه جاملین و زارعین میداد و محصول پنبه  
ملك خودش را با دست خود پارچه میبافت و برای فرزندانش جامه میدوخت  
و نیز کفن برای خود و اولادش تهیه میکرد

زهراء آن اختر سپهر رسالت کورا فرمان برنده ثابت و سیار  
برده نشین حریم احمد مرسل حدو گزین بساط ایزد دادار  
عرفان عقداست و اوست واسطه عقد ایسان برگارو اوست نقطه برگار  
بر فلك ایزدی است نجمه روشن در چین احمدی است تخمه پر بار  
عصمت چرخ است و اوست اختر روشن

عفت پهر است و او است گوهر شهوار  
راستی از بنکری جز این گهر پاك

از دو جهانش غرض نبود جهان دار  
زهراء زنی بود درست کار و راست گوی ایی نیم دو کتاب حلیه  
و ایی پلادر مسند خودش از عایشه حدیث کرده اند که او میگفت بهجز  
پیغمبر هیچکس را راست گوی تر از فاطمه ندیدم و نیز حدیث کرده اند  
که بین عایشه با پیغمبر در سر موضوعی اختلاف کلمه بدید آمد عایشه  
عرض کرد یا رسول الله از فاطمه پیرسید زیرا که او هیچوقت دروغ نمی  
گوید زهراء زنی بود شوهر دوست بقدری علی را دوست میداشت که در  
تمام دوران زندگی از علی درخواستی نکرد تا مبادا شوهرش نتواند تهیه  
کند و افسرده و شرمندہ شود و او را بر خود و فرزندانش مقدم می  
داشت در تفسیر علی بن ابراهیم از ایی سید خدري و در تفسیر عیاشی از  
امام باقر (ع) نقل میکنند که روزی امیر المؤمنین (ع) گرسنه بود بحضور  
فاطمه فرمود آیا خوراکی در خانه بهم میرسد عرض کرد سوگند بخدا ای  
که پدرم را به نبوت و شما را بوضايت مفتخر فرموده که سه روز است

آنچه از خوراکی که در خانه بود برای شامی آورده‌ام و من و حسین خوراک دوستی در این سه روز نخورده‌ایم و فعلا هیچ خوراکی موجود نیست حضرت فرمودند چرا مرا آگاه نکردی تا تهیه آذوقه و خوراک کنم عرض کرد من از خداوند شرم میکنم که شمارا بر کاری که کلفت دارد وادار کنم بدوم بین دستور داده است که از شما چیزی درخواست نکنم و اکتفا کنم بآنچه شما خودتان تهیه میکنید

( بانوان اسلامی در این جمله دقت بیشتری بفرمایند و رمز شوهر داری را از این بانو بیاموزند ) همه میدانیم که فرزند در نظر مادر عزیز ترین موجودات است مادر جانش را برایگان نثار و فدای فرزندان میکند پینید زهرا علیها السلام چه اندازه شوهرش را دوست میدارد که سه شبانه روز بر فرزندانش سخت میگیرد و شوهرش را نگاهداری میکند و ابداً بروی او نیآورد و تا آخرین ساعت امکان راحتی خیال و آرامش خاطر شوهر را حفظ میفرماید

بانویی که راجع به خوراک و پوشاک خود و فرزندانش این چنین بردباری و حوصله به خرج می‌دهد هرگز مغایر کمرشکن برای فضول زندگی و ذیورهای غیر لازم بر شوهرش تعیل نمیکند و هر روزه برای تهیه لباس مد یا شوهرش جنگ و نزاع نمیکند و برای رفتن ببجالی زنانه تقاضای کفش و جورابهای سنگین قیمت نمیکند و مهمانی‌های بیهوده که رشته اقتصادیات خانه را باره میکند و عمر را باطل و هدر می‌سازد نمی‌ناید

آوی مرد هر اندازه هنرمند و توانا و فعال باشد اگر مصارف خانواده نظم عاقلانه نداشته باشد وبا دستبازی زن تبدیل عوام و مغایر نشود آخر الامر آن مرد بزانو درمی‌آید

پس بر بانوان اسلامی است که از این خاتون دوجهان سرمشق زندگی و خانه داری و شوهر داری بگیرند دوخت و دوز و رشتن و بافتن و پختن و ساختن و همه کارهای منزل را میکند فرزندانش را تربیت و نگهداری میکند معذک کوچکترین تعیلی بر شوهرش نمی‌فرماید و کترین درخواست و تقاضای را از او نمی‌ناید



در هیچک از کتب و سیر و تواریخ و روایات و احادیث نوشته نشده که فاطمه زهراء در مدت نه سال خانه داری حتی برای يك مرتبه زاجم بخوراك و پوشاك و سایر اوازم و ملزومات زندگی بر علی (ع) تحلیلی فرموده باشد و با حرف و سخنی در میانشان آمده باشد این سلوك است که علی را عاشق و مفتون زهرا کرده آری محبت محبت می آورد چنان مهر زهراء در دل علی نفوذ و رسوخ کرده بود که چون خبر فوتش را شنید بزانو در آمد و بزمین افتاد چون بخانه آمد و او را در اعطیات و ساعات آخر عمر دید بی اختیار گریه و ناله کرد و پس از فوت زهراء اشعار جگر گداز به گفت و با سوز و آه میخواند و میگریست

حَبِيبٌ غَابَ عَنِ عَيْنِي وَ جَسِيٌّ وَ عَنْ قَلْبِي حَبِيبِي لَا يُفِيضُ  
حَبِيبٌ لَيْسَ بِمِثْلِهِ حَبِيبٌ وَ مَا لِإِوَاهُ فِي قَلْبِي نَمِيبٌ

ای زهرا تو دوست مهربانی بودی که مانند نداری و بجز تو در دل من کسی را جای نیست تو از دیده من پنهان شدی ولی از دل من هرگز نخواهی رفت

میسوزم از اشتیافت	در آتشم از فراق
گانم من سینه من	سودای من اشک من
عشق تو در دل نهان شد	دل زار من نابوان شد
رفتی چونیر و گمان شد	از بار غم پیکر من
آتش آه من سوخت	در آسمان اخترا من
دل در تف عشق افروخت	کردن لباس سیه دوخت
بارغم عشق او را	کردن نیارد تحمل
چون میتواند کشیدن	این بیکر لاغر من

هر زنی که این چنین شوهر داری کند خواه ناخواه شوهرش هم آنچنان معذوب و مفتون میشود و در راه نگهداری يك همچو زنی از سر و جان میگذرد زهراء می دانست که زن با زیود اخلاق و آرایش جمال معنوی و نمایش عواطف انسانی باید دل شوهر را صید و در قید کند نه با زینت های ظاهری لهذا اعتنای بعلی و حال و ذینت و زیور

ظاهری نداشت حتی آنکه گوشواره‌ها و گردن بند و چوری‌های خودش را با پردهٔ دُرِ خانه بوسله حسنین علیهما السلام فرستاد نزد پدرش پیغمبر و درخواست کرد که پدرش آنها را در راه خدا اتفاق کند

آری زهراء دختر خدیجه است و در دامن او پرورش یافته و با چشم دیده است که مادرش چگونه از مال و مثال دنیا گذشت و تمام دارائی و همتش را در راه خدا و نشر کلمه توحید اتفاق کرد دختران هر عمل زشت و زیبایی را که از مادران به‌یستند بزودی می‌آموزند و بی تفاوت به‌ورد عمل می‌کنند و عده صلاح و فساد اخلاق و اعمال دخترها در نتیجه ویران‌دین‌داری مادران آنها است زهراء هم برویه مادرش خدیجه زینت و زیور ظاهری را تبدیل و تمویض بآرایش منوی و زیور اخلاقی فرمود

حضرت رسول حسنین را بوسیدند و روی زانو نشانیدند و چوربها را شکستند و تکه تکه فرمودند و هر تکه ای را یک نفر از اهل صفة دادند ( اهل صفة مسلمانهای فقیر ناداری بودند که خانه و مآوایی نداشتند و در مسجد بسر میبردند و جمعی از آنها لباس درستی هم نداشتند ) و پرده را هم نیز قطعه قطعه کردند و به برهنه‌ها دادند تا برای خودشان ازاد و زیر جامه کنند و بپوشند

پس از آن فرمودند خداوند رحمت کند دخترم فاطمه را پروردگار او را بزینتهای بهشتی زیور میفرماید و از لباسهای بهشتی بپوشاند بپوشانید همه میدانیم که زنان را با زیور علاقه خاصی است که بقتضای اسرار خلقت باید هم اینچنین باشند تا دلربائی مردان کنند

درهم شکستن این علقه و علاقه برای زن دشوار است مگر آنزنی که با روح توانا و فکری بلند و عقل سرشار خود را بزبورهای معنوی و اخلاقی و ادبی و روحانی آراسته باشد و فاطمه زهراء ابن چنین بود او اعتنائی بزخارف دنیا نداشت تعقیب از امر فک و آمدن بسجده و معاکمه با خلیفه السلسین برای یک منظور مقدس دیگری بسود که حق از باطل جدا و ممتاز شود و بر ادب و فضل و کمال که بکتاب و نوشته‌جات مراجعه فرموده و مطالعه میفرمایند روشن است که حضرت فاطمه بمعصود

عالی و هدف مقدس خود رسید فاطمه زهراء نیازمند فدك و عوالی نبود این بانو در موقع رحلتش هفت حیطه و بستان داشت که وصیت فرمود آنها را تا زمان حیات علی علیه السلام با اختیار ایشان بگذارند و متعلق بایشان باشد و پس از آن بزرگوار با امام حسن داده شود و پس از آن با امام حسین و پس از آن متعلق با کبر اولاد فاطمه باشد پس آن مخیره طالب ملك و مستغلات نبود و نظری باندوختن ثروت نداشت او گوهر و جود خودش را عزیزتر و شریف تر از این میدانست که اسیر و زبون ثروت و ذبورهای پوچ و بی مفردنیا شود زهراء در شب عروسی که مهمترین اوقات زندگی زنان است از نظر نیازمندی زینت و زیور جامه نو خودش را بفقر داد و با جامه کهنه بسر برد

صاحب کتاب خصائص الفاطمه از این جوی نقل میکند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در موقع رحلت حضرت فاطمه حقه ای را نزد وی یافت شرح او را از آن خاتون پرسید فاطمه (ع) عرض کرد در میان او حریر سبزی است و در آن ورقه سفیدی است که چند سطر بر او نوشته و نور از آن لامع است حضرت سؤال از مکتوب فرمودند عرض کرد که در لیل زفاف من دو جامه داشتم یکی نو و دیگری کهنه سائلی سؤال جامه کهنه ای کرد من جامه نو را باو دادم صبح آن شب پدرم بر من وارد شد و جامه کهنه را در برم دید فرمود دخترک من تو جامه نو داشتی چرا او را نبوشیدی عرض کردم شما فرمودید هر آنچه صدقه داده شود برای انسان باقی می ماند من او را بصدقه دادم فرمود اگر جامه کهنه را میدادی و نو را می پوشیدی برای شوهرت بهتر بود و مراعات فقیر هم شده بود عرض کردم در این عمل افتدء بشا کردم موقعیکه مادرم خدیجه بخانه شما آمده و هر چه داشت بشا بذل نمود سائل از شما مسئلت حاجت کرد شما پیراهن خود را باو عطا فرمودید و خود را بعصیر پیچیدید و از اینگونه اعمال فرمودید تا بهشت از آن شما شد و شما را شبیهی نیست پس پیغمبر گریست و مرا بسینه خودش چسباند آنگاه فرمود اینك جبرئیل آمده و بشو سلام میرساند عرض میکند بگو بفاطمه از آنچه در آسمان و زمین است هر چه میخواهد بخواهد و او را بشارت بده که

او را دوست میدارم من عرض کردم یا رسول الله

شَفَاعَتِي عَنْ مَسْأَلَتِهِ لَدُنَّ خَدَمَتِهِ لَا حَاجَةَ لِي غَيْرَ النَّظَامِ إِلَى

وَجْهِهِ الْكَرِيمِ فِي دَارِ السَّلَامِ مِنْ بَعْدِ لَذَّةِ حُضُورِ وَجْهِهِ جِبَالِ حَضَرَتِ

دو الجلال چیز دیگری نمیخواهم

خلاف طریقت بود کاولیا تمنی کنند از خدا جز خدا

گرازد دوست چشت باحسان او است تو دو بند خویشی نه دو بند دوست

پس پدرم فرمود دست خود را بلند کن و او هم دستهای خویش را

بلند کرد و در حق امت دعا کرد و من آمین گفتم جبرئیل آمد که خداوند

میرماید آنانی که فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندان را دوست میدارند

گناهشان را می بخشم

من استدعاء سجلی برای این مطلب نمودم جبرئیل ابن مریم و جبر

را که در وی رفته سفیدی است آورد و بر این رفته با خط شصت

مکتوب است

كُتِبَ رَبِّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ شَاهِدَ وَكَوَاهِدَ

شدند پس پدرم پس فرمود آنرا ضبط کن و توصیه کن تا او را با تو در

قبرت نهند برای روز قیامت و شفاعت امت البته با تو می که اینگونه بر تفاوت

دنیا پشت پا زده باشد و رعایت بندگان مستمند خدا را بنماید شایسته دین

شفاعت است خوب است با توان اسلامی نیز از این بگذرد دستور بگیرند

و یکمقدار از آنچه را که در راه زبور و آرایش های بیهوده و بلکه ضرر

مصرف میکنند بزرگان فقیر و بی بضاعت بدهند تا خدا از آنها خوشترود

گردد و زندگانی آنها را باخیر و برکت و بی خطر کند در این موقع آنکه

جهان خرم و جوان میشود و بالفطرة نشاط و انبساط در وجود هر صاحب

ادراکی راه پیدا میکند بر اثر نشاط طبیعی و تحول فطری هر کسی

میخواهد انواع لذات را از خوراکی و پوشاکی و غیرها داشته باشد همه

میخواهند که بر تن خود و اولادشان لباس بهاری بپوشانند همه میخواهند

خوراکیهای چرب و شیرین و لذیذ تناول کنند خوب است مردها از علی

بن ایطالپ و بانوها از فاطمه زهرا پیروی کنند لااقل از زوائد غیر لازمه بکاهند و بشک دستان کمک کنند تا فاصله طبقاتی اندکی کمتر شود و دیده حسرت بینوایان بسته شود و عیش و نوش گوارا گردد

فاطمه زهرا می فرمود **اَلْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ** اول همسایه سپس داخل خانه شما شیعیان اگر همسایه را برخود قدم نیدارید و بلکه با خود مساوی و برابر نمیدانید لااقل فراموش نکنید خداوند بگوینده و شنونده توفیق و سعادت پیروی از پیشوایان دین را مرحمت فرماید و دست همه را از ذیل ولایت آنها کوناه نفرماید

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين



### بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا  
وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

در هفت گذشته گفتیم دین مقدس اسلام کاخ رفیع بشریت را بر پایه و اساس خانواده استوار و برقرار کرده و امر اکید و شدید باز دهاد خانواده‌ها فرموده و برخلاف مسیحت که عزوبت و رهبانیت را بر تاهل و خانه داری ترجیح داده اسلام بر وفق فطرت و طبیعت او را مضموم شمرده و زناشویی را از همه امور اجتماعی مهتر و پسندیده تر دانسته و در این باب احادیثی برض رسانیدیم امشب عرض میکنم چون ثبات و بقاء هر بنائی وابسته باستحكام بنیان و پایه‌های او است پس خانواده که پایه اجتماع است باید مستحکم باشد لذا

در درجه دوم اسلام کوشش و جدیت فراوانی در این موضوع کرده و خانواده را بمنزله بنائی قرار داده و حداعلای ازدقت را در پی ریزی و صلابت و استقامت اساس خانواده به کار برده و بدین وسیله خانواده‌ها را از تشتت و تلاشی و از هم پاشیده گی مصون و محفوظ داشته بدیهی است دوام و بقاء هر بنائی معلول سه امر است اول خوبی و درستی و صلابت و محکمگی مواد اولیه او از قبیل آجر و آهک و چوب و آهن و سیان و غیر ذلك دوم هندسی بودن ساختمان که بر طبق اصول ساختمانی محکم و مستقیم باشد بناء کج و غیر مستقیم روی اساس و پایه ست البته پایدار و استوار نمی ماند

سوم نگهداری و مراقبت او از مضاطرات کلی مانند سیل و طوفان و سوزش آتش و از خرابیهای جزئی این چنین خانه و جایگاهی برای مدت ممتدی باقی میماند و قابل استفاده خواهد بود  
در دین مقدس اسلام در دوام و بقاء بناء خانواده رعایت همه این

امور را فرموده اول اجزاء و مواد اولیه خانواده را که زن و شوهرند از بدو پیدایششان زیر نظر قراردادده و بدستکاری والدین سلامت مزاج و روح آنها را تأمین فرموده تا پس بتوانند با مزاج سالم و فکر آرام بکسب و کار مشغول شود و تهیه رزق و روزی خانواده را بنماید و دختر استعداد حمل و وضع و اولاد آوری و خانه داری را داشته باشد اسلام پدر و مادر را امر فرموده که مواظبت صحت و سلامت و قوه مزاج اولاد را بنمایند

بچه را دو سال کامل شیر سالم بی عیب بدهند تا بنیه اش قوی شود و اگر از یست و یکماه باو کمتر شیر بدهند بر او ستم کرده اند سپس خوراکهای صالح مفید بدهند انار و قاروت بدهند تا استخوانهای او محکم شود و زودتر بعد قوت و جوانی برسد و تا مدت هفت سال کامل تربیت بدنی او را بنمایند و سپس تا هفت سال دیگر تربیت اخلاقی و ادبی او را بنمایند تا فرزند تا نجیب و بی حیا و نادان و نافهم و مریض و بیمار و تنبل و مهمل بار نیابد او را بآموزش قرآن و حدیث و علوم لازمه وادار کنند

به پسر شناوری و تیراندازی بیاموزند تا از خطر غرق شدن و از آسیب حمله دشمن محفوظ بماند و او را بکسب و کار مخصوصا کشاورزی و کارهای صنعتی و امور بازرگانی وادارند

فقط از پنج کسب نهی تنزیهی شده یکی صرافیه زیرا که مسکن است بخطر ربا خواری بیفتد و یکی قصایی چون موجب قساوت قلب میشود و یکی کفن فروشی زیرا که از نظر رواج کسب و کارش مانع بگردن مسلمانان خواهد بود و یکی خواربار فروشی که دائما طالب گرانی و کمی ارزاق مسلمین میباشد و پنجمی برده فروشی یعنی خرید و فروش غلام و کنیز بجهت اینکه مایل به بندگی و بردگی افراد بشر خواهد بود

بدختردانشتهای لازم را بیاموزد پارچه بافی و رشتن و دوختن و پختن و کارهایی که مناسب خانه داری او است و منافات با عفت و عسستش ندارد باو تعلیم کنند و پسر و دختر را با شرم و حیا و با عفت و تقوی بیورانند و از کارهای مغالف حیا و تقوی و از مناظر و مجامع

مرد عصمت و نجات دور و بر کنارشان کنند چون کسیکه شرم و حیاء نداشت ایمان ندارد و کسیکه ایمان نداشت مرتکب هر عمل زشتی میشود پیغمبر فرمودند از مثل‌های پیمبران گذشته باقی نمانده است مگر همین يك مثل **إِذَا لَمْ تَحْيَ فَأَمَاتَ مَا شَاءَتْ** تو که حیا نداری هر چه میخواهی بکن

اسلام امر فرمود بعضی مملووع شهوت در وجود آنان فوراً برای آنها همدس تهیه کنند تا طوفان شهوت و طغیان جوانی دامن تقوی و عفتشان را آلوده نکند و پرده حیا و شرم آنها پاره نشود و بگردارهای زشت و ناشایست مبتلا نگردند و بالنتیجه سلامت مزاج و صفای روحشان دچار خطر نشود

پیغمبر فرمود دختران را زود بخانه شوهر بفرستید و باز فرمود از سعادت مرد است که دخترش در خانه‌اش حائض نشود یعنی بعضی اینکه قوه شهویه دختر حادث شد عروش کنند از اینجهت است که اسلام بعد از بلوغ برای زمان ازدواج و زناشویی سال معینی تعیین نکرده و از نظر اصول طبیعت و موافق نظام معقول اجتماع حق هم همین است زیرا که مزاجها مختلف است چه بسا پسرها که در سن شانزده سالگی زن میطلبند و چه بسا دخترها که در ده دوازده سالگی برای شوهر داری مهیا و آماده‌اند

دختر پیغمبر حضرت فاطمه زهرا در سن ده سالگی بخانه شوهر رفت عیال بکر پیغمبر ام المؤمنین عایشه در ده سالگی بخانه پیغمبر آمد پس اگر پدر و مادر از ازدواج اینگونه مزاجها جلوگیری کنند موجب ابتلاشان بفحشاء و متکرات خواهند شد و بسا شود که پرده عفت دخترها پاره و دامن پاک پسرها آلوده شود و بواسطه طغیان شهوت و ارتکاب زشتی‌ها دچار امراض و بیماری‌هایی شوند که بعداً از تولید فرزند محروم گردد و لااقل عاشقانه خانه‌داری نکنند چون پسر و دختری که آشنا برمیق بازی شدند و بغیر مشروع با هم نزدیک گشتند و دوستیهای ناموزون پیدا کردند قهراً دل خانه‌داری ندارند و آن طوری که باید و شاید محبت اختصاصی و مهر انفرادی که وابط همده زناشویی است پیدا نمیکنند



یکی از مثل‌های معروف بین اروپائیان این است ( وای بزی که درس محبت را از غیر شوهرش بیاموزد )

پس تعبد سن شازده در دختر و هیچ‌ده در پسر برای ازدواج که در قانون مدنی فرانسه شده است بر خلاف مصالح اجتماعی است و منشأ بسیاری از مفاسدی است که با چشم دیده و می‌بینیم ولا اقل ابطال‌غریزه بشری میشود تا اینجا مطالعات و ملاحظاتی است که دین مقدس اسلام در امور قبل از ازدواج فرموده و در حقیقت مواد اولیه و اجزاء ساختمان خانواده را بخوبی و درستی و پاکی و محکم‌ی نهیه نموده و تاپای کار آورده است از این پس در هندسی بودن ساختمان میکوشد اسلام برای زناشویی و تشکیل خانواده سه ضلع قائل شده دو طرف و يك قوه طرفین زن و مرد نجیب و سالمند و قوه‌ای که آنها را متحد در این کار مشترك می‌سازد الفت و محبت است میتوان گوهر زناشویی را که موجب حیات اجتماعی بشر است تشبیه بآب که مایه زندگانی هر جنبه‌ای است نمود چنانچه آب از دو عنصر هیدروژن و اکسیژن و يك قوه الفت‌شیمیایی نهیه شده همینطور خانواده از مرد و زن و يك قوه الفت که رابطه بین زن و مرد است فراهم میگردد

بنا بر این خانواده اولیه در نظر مقدس اسلام عبارت است از يك محیط صدق و صفا و خلوص کامل و از يك کانون محبت و ودادی که از شائبه هر کدورنی دور و از آلاش هر دو رنگی و دورویی و نفاق پاک است

بر سر لوحه کتاب زناشویی اسلامی رقم مهر و محبت نوشته شده و طرفین عقد ازدواج را دو دل پر از محبت و رافت دانسته در نظر اسلام آفرینش زن از پهلوی چپ مرد است تا قرین قلب او و همراه دل او باشد از سر مرد خلق نشده تا که بر سر او مسلط باشد و از پای مرد آفریده نشده تا پایال نا جوانمردی‌ها و ستمهای مرد شود بلکه از پهلوی او است تا انیس و زدا بنده غمش باشد

وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً این است تعریف ازدواج در

کتاب مقدس اسلام

هیچیک از شرایع و قوانین گذشته چنین تعریفی برای ازدواج نکرده اند در نظر اسلام محور بقاء ازدواج و خانواده حب است و حب فلهذا از همان اول کار رضایت زوجین را در امر زناشویی اعتبار کرده و بغیر از اراده و اختیار آنان رای و نظر احدی را بر آنها تحمیل نفرموده حتی بوالدین حق اجبار و اکراه فرزندان را بگرفتن همسر مخصوص نداده

این ای بعفور میگوید بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم من میل دارم با زنی ازدواج کنم و پدر و مادرم باورای ندارند و میل دارند با دیگری بنسایم حضرت فرمودند

تَزَوُّجَ الْيَتِي هَوَيْتَ وَ دَخَ الْيَتِي هَوِيَ أَبَوَاكَ هَمان زنی را

که خونت میل داری بکبر و آنی را که والدینت اراده و اختیار کرده اند و ابگذا از اولین اصلاحی که اسلام در باره زناشویی کرده همین است که علی رغم کلیه قوانین و آداب عصر خودش بزن شخصیت کامل داده و او را در اراده مستقل فرموده

دختران مسلمان از سیزده قرن پیش از این دارای آزادی و استقلال شدند که دختران اروپائی هنوز بآن استقلال نرسیده اند دختر مسلمان حق دارد از شوهری که میخواهند بر او تحمیل کنند استکفاف و امتناع کند و با هر مردی که طرف رضا و میل قلبی او است ازدواج نماید

بلی در دختر باکره از نظر حفظ حرمت رای اذن پدر معتبر شده است و بنا بر افوی بدون اذن او صحیح است زیاده بر این تحمیل و تکلیفی بر زن در ازدواج نبوده و نیست

عقدی که دو زمان کودکی دختر از طرف پدر و لایه واقع میشود چنانچه مصالح طفل باشد صحت و نفوذش مشروط با اجازه و رضای خود دختر و پسر پس از زمان بلوغ است

جذام انصاری دختر خودش را بدون رضای او بشخصی عقد کرد پیغمبر حکم به بطلان آن عقد فرمودند و دختر روی میل خود به ای لایه شوهر کرد دختران اروپائی چه از حیث زمان ازدواج و چه از حیث اصل ازدواج

از آزادی و استقلال نظریه که دختران مسلمان دارا شده اند پیرا حلی

عقب تر و محروم‌ترند قوانین کنونی ازدواج فرانسه که معبط آزادی و مهد شدن است بهیچوجه این امتیازات را بدختر نداده است

اسلام پس از رضایت زوجین هیچ شرط فوق‌العاده‌ای جز آنچه در همه عقود بمنظور حفظ منافع طرفین معامله وضع شده اعتبار نغرموده است تا برای ازدواج مشکلی پیش نیاید و بسهولت انعام بگیرد حتی آنکه با عدم تمکن از اجراء صیغه بزبان عربی

بنا بر تحقیق اجراء صیغه بفارسی و ترکی و غیرها جائز و نافذ شده است و هیچ تشریفات الزامی دیگری قائل نشده ملاحظه فرمائید صوابها و دشواریهای بهترین قوانین اروپائی یعنی قانون فرانسه را که از نظر حریت و تمدن سرآمد دول اروپا است و با قانون مقدس اسلام مقایسه کنید سپس قضاوت فرمائید که کدام يك از آنها نزدیکتر با اصول فطرت

و موازین عدالت است و کدام يك بهتر مراعات و جانبداری زن را نموده

اولاً سن قانونی ازدواج در فرانسه ۱۶ و ۱۸ میباشد و پیش از این سن ازدواج جائز نیست مگر در بعضی موارد نادوره که رئیس جمهوری

وقت اجازه بدهد

**ثانیاً** باید یکی از ابوین پسر و دختر راضی باشند و اگر ابوین نداشتند جد و جده رضایت بدهند و درغایب آنها باید انجمن خانوادگی خویشان ابوین تصویب کنند و این شرط رضایت ابوین تا رسیدن پسر و دختر بسن بیست و يك سالگی معتبر است و بدون رضایت نامبرده گان ازدواج قانونی و صحیح نیست

**ثالثاً** باید هویت زوجین را در مدخل عمارت شهرداری الصاق کنند و تا ده روز در معبر و منظر مردم بماند سپس مأمور ثبت احوال عقد زوجیت را بین زوجین جاری کند و چنانچه بکوچکترین اشکال و مانع قانونی برخورد کرد از اجراء عقد خودداری میشود تا بوسیله دادگاه آن اشکال و مانع مرتفع شود پس بناء بر این مذکورات اگر دختر و پسر بسن ۱۶ و ۱۸ نرسیده باشند یا والدین آنها مخالفت کنند یا تشریفات مزبوره در تالار شهرداری بعمل نیاید و با عقد زناشویی بمداخله مأمور ثبت احوال نباشد

در تمام این موارد عقد باطل و زناشویی محقق نمیشود ملاحظه فرمایید که با این شرائط سنگین چه اندازه امر ازدواج مشکل میشود و تقلیل پیدا میکند و عقب میافتد و در نتیجه غریزه‌ها عاقل و باطل می‌ماند و نسل‌گیری کم میشود عیناً سخت‌گیری‌هایی را که اسلام دوطلاق فرموده تا کمتر واقع شود متدینین عصر حاضر همان سخت‌گیری‌ها را در ازدواج کرده‌اند

خلاصه آنکه اسلام بسیار کار را آسان کرده فقط رضایت طرفین عقد را کافی دانسته و عقد ازدواج را چه بوسیله زوجین و چه وکیلشان و چه بعهته عربی و چه بغیر عربی در صورت عدم تمکن از عرییت جائز و نافذ فرموده است و عقد را صحیح شمرده و بهمین اندازه از شروط کوچک و کوتاه دست دختر و پسر را بهم داده و میگوید **اَللّٰهُمَّ اَلْفَ بَيْنَهُمَا**

**وَ طَيَّبْ نَسْلَهُمَا** خدا یا بین این دو مهر بانی بینداز و نسل اینها را طاهر و پاکیزه گردان چون اسلام بغیر از مهر و محبت رابط دیگری بین زن و شوهر قائل نیست و بغیر از ایجاد نسل صالح هدف دیگری در نظر ندارد امر ازدواج را از هر جهتی آسان کرده و تا توانسته راجع باز دیاد مهر و محبت و تکثیر نسل و فرزند سالم و پاکیزه کوشش فرموده آری محبت و الفت پایه و اساس اصلی خانواده است

از محبت تلخها شیرین شود	و از محبت مس‌ها زرین شود
از محبت خارها گل میشود	و از محبت سرکه حامل شود
از محبت نار نوری میشود	و از محبت دیو حوری میشود
از محبت مرده زنده میشود	و از محبت شاه بنده میشود

لذا اسلام تا توانسته امر بـمحبت و وداد فرموده که **مِنْ اَتْحَاقِ**

**الْاُنْدِاءِ حُبُّ النِّسَاءِ** و باز میفرماید **كُلُّ مَنْ اَتَقَدَّ لَنَا حُبًّا اَشْتَدَّ**

**لِلنِّسَاءِ حُبًّا** و میفرماید **مَا اَطْلَنَ رَجُلًا يَزْدَادُ فِي الْاِيْمَانِ غَيْرًا اِلَّا اَزْدَادَ حُبًّا لِلنِّسَاءِ**

دوست داشتن زنان از اخلاق پیغمبران است هر کسی ما را زیاد دوست میدارد  
زنان را زیاد دوست بدارد گمان نمی کنم مردی در ایمان فزونی داشته  
باشد مگر اینکه دوستش بزنان فزونی دارد

إِنَّ الْمَرْثَةَ خُلِقَتْ مِنَ الرَّجُلِ وَإِنَّمَا هِمَّتْهَا فِي الرِّجَالِ  
فَاجِبُوا نِسَائَكُمْ

زن از مرد آفریده شده و عشق و علاقه اش بر مردان است پس شمای  
مرد ها دوست بدارید زنانتان را

بهر آن میل است در ماده زن تا شود تکمیل کار یکدیگر  
میل اندر مرد وزن حق زن نهاد تا بقا یابد جهان زمین اتحاد  
هر یکی خواهان دگر و اهیو خویش از بی تکمیل فعل و کار خویش  
حضرت رسول (ص) میفرماید دختران بکر را بگیرید زیرا که  
آنان دو دوستی بایدار نرند امام باقر (ع) میفرماید کسیکه زنی را  
می گیرد او را اکرام کند و او را ضایع ننماید

امام صادق (ع) فرمود بهترین زنان شما از زنان فرستاده اند بعضی سادات زیرا که

آنها بشوهرانشان مهربان تر از دیگرانند خَيْرُ نِسَائِكُمُ الْوَدُودَاتُ وَدُودُ

بهترین زنان شما آنانند که اولاد آور و مهربان بشوهرند اسلام بنظر  
تزیید الفت و تحکیم روابط زوجیت کارهای مربوطه با اداره خانواده را  
تقسیم کرده و بهر يك از زن و شوهر يك قسمت را که متخصص در او  
هستند واز وظائف اختصاصی آنها میباشد واگذار فرموده و این طرز تقسیم  
امروزه از اصول و مقررات اساسی علم اقتصاد شمرده میشود اسلام ضعف  
و لطافت طبیعی زن و نیرومندی و خشونت فطری مرد را در نظر گرفته امر  
نقله و کسوه و کفالت معیشت خانواده را بعهده مرد نهاده وزن را بالکل  
از اینوظیفه چه بالا اختصاص وجه بالا شتران معاف فرموده حتی آنکه  
اگر زن نخواهد بچه خود را شیر دهد بر مرد است که برای طفل دایه بگیرد  
باضافه مرد را به پرداخت مهریه زن هر وقت که مطالبه کند مکلف و موظف  
فرموده است بر خلاف قانون فرانسه که زن را شريك در کفالت معیشت

خانواده کرده و باید زن مقداری از مخارج خانه را بدهد اسلام وظیفه زن را منحصر بخانه داری و انجام کارهای اختصاصی از قبیل حمل و زائیدن و پرورش فرزندان و انتظام کارهای خانه فرموده و او را از تهیه مایحتاج زندگی در خارج خانه معاف داشته زیرا که زن قطعا از مرد نیرومند تر نیست و جمع بین دو کار را نمیتواند بکند و اگر بانظر انصاف ملاحظه شود عادلانه تر از این تقسیم تصور نمیشود و از جنبه علم الاقتصاد بهتر از این بنظر نمیرسد

ووظیفه زن و مرد ای حکیم دانی چیست

یکی است کشتی و آن دیگری است کشتیان

چون خدا است خردمند و کشتیش محکم

دگر چه باک ز امواج و ورطه طوفان

بروز حادثه اندویم حوادث دهر

امید و سعی و عملها است هم از این وهمان

همیشه دختر امروز مادر فردا است

ز مادر است میسر بزرگی پسران

پس از تقسیم کار و تعیین وظیفه تعقیب از توصیه طرقتین بجلب رضایت خواطر بکند بگر کرده بر مرد حقوقی معین نموده و سفارشهایی فرموده است و بزنی هم این چنین اما ببرد امر کرده که خوراک و پوشاک و مسکن زن را تهیه کند اگر نمیتواند زن را آزاد و خلاص کند

فَإِمْسَاكِ الْمَعْرُوفِ أَوْ تَسْرِيحِ بِإِحْسَانٍ يَٰ بَاطِرُ عَادِيْ خُوبٍ

نگه بدارید یا آنها را بخوبی و با کیزه گوی طلاق بدهید و رها کنید

لِيُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُتَّقِ اللَّهَ

آگاه الله حضرت صادق فرمودند مراد این است که اگر روزی بر او تنگ

شده و نمیتواند خوراک و پوشاک زن را بدهد او را رها کند و چنانچه او را رها نکند برحاکم شرع و زمامدار اسلام است که بین آنها را تفریق کند بمراد امر کرده که بر هیأت توسعه بده چون خدا دست شما را باز کرد اگر بر عیال توسعه نداد بدخطر آن می رود که به تنگ دستی مبتلا شوید بمراد میگوید

برای اهل عیالت تحفه و هدیه بپیر مردی که از بازار تحفه و متاع خوب اذّه بخرد و رای عیالش ببرد مانند این است که بفقره و نیازمندان سده داده است بهرد میگوید درخوراك از عیالت پیروی کن هر غذائی که طیف میل و اشتهای او است همان غذا را بخور پیغمبر فرمود مرد با ایمان بر طبق میل عیالش غذا می‌خورد و مرد منافق کسی است که عیالش را در غذا ملزم بر پیروی از خود نماید بهرد میگوید بازنت نیکی کن و از لغزشهای او در گذر پیغمبر فرمود جبرئیل بقدری مرا در موضوع احسان بزن - غارش کرد که گمان کردم طلاق دادن زن جاساز نیست مگر در سورتیکه مرتکب زنا یا آشکار شود و باز فرمود نفرین و لعن باد بر مردی که عیالش را تضییع و آزار کند بهرد میفرماید واجب است که هر چهار ماه بکثرت با زن جوانت نزدیکی کنی و ترکش حرام است و اگر چه گرفتار غم و مصیبت باشی زیرا که باید ارضاء شهوت زن بشود و این عمل چون با دیگری جایز نیست ناچار باید مرد انجام بدهد و اگر مرد ابلاء کند یعنی قسم بخورد که بازنت نزدیکی نکند و چهار ماه برایش منوال بگذرد اگر پس از آن از قسمش برگشت قنبا والا زمامدار اسلام او را ملزم بر طلاق میکند بهرد میگوید مستحب و مستحسن است که هر زمان زنت میل بتزدیکی داشت با او نزدیکی کنی و این عمل برای مرد مانند شمشیر کشیدن در جهات در راه خداست و چون برای ارضاء خواطر عیالش باین عمل اقدام کند واصل کند گناهان او می‌ریزد چنانیکه برك از دخت میریزد بهرد میگوید هر کار لهوی و لعبی بر تو حرام است بجز لهو و لعب با زنت که فرشتگان در این موضوع بتزد تو می‌آیند برای تماشای بهرد میگوید با عیالت تندی و درشتی نکن هر مردی که بازنت نند خلقی کند بفشار قبر مبتلا میشود

سعدین معاذیکی از اصحاب پیغمبر است چون فوت کرد پیغمبر جنازه او را تشییع نمودند و پیغمبر او را بپادست خودشان دفن کردند معذلك فرمودند که قبر او را فشار داد زیرا که بازنت نند خلقی

و درشتی می‌کرد

اینها و صدها مانند اینها است سفارشات و فرمایشان و دستوراتی که ببرد داده‌اند شما را بوجدان با کثکان سوگند می‌دهم به بینید تا چه اندازه از زن جانب‌داری کرده و رعایت حرمت و عزت و لذت و راحتی و آسایش او را فرموده است و چه اندازه مردها را نسبت با آنها خاضع و مطیع و مهربان نموده است کدام دین و کدام قانون در دنیا این اندازه حرمت گذاری و تامین زندگی شرافتمندان را برای زنان کرده

در مقابل همه اینها از زن هم در خواستهائی شده است که تماماً بفرم او است و موجب سعادتمندی دو نشاء او است و بگلمه جامعه او را مطیع شوهر خود خواسته در تمام امور بجز امور نامشروع و نامعقول زنی خدمت بیغمبر آمد و عرض کرد یا رسول الله حق مرد بر زن چیست فرمود این است که او را اطاعت کرده و نافرمانی او نکند و بدون رضایت او از خانه چیزی انفاق و تصدق نکند و روزه مستحبی بدون اذن او نگیرد و هر گاه بجهة ارضاء شهوت او را طلبید او امتناع نکند تا آخر حدیث و در حدیث دیگری از حضرت بیغمبر است که هر گاه مرد زنی را برای ارضاء شهوت بطلبد و زن ملاحظه کند تا مرد خابش ببرد فرشته‌ها بر این زن لعن و نفرین میکنند تا زمانی که شوهرش از خواب بیدار شود و در تشدید و تاکید اطاعت از شوهر حدیث صحیح از بیغمبر نقل شده که فرمود اگر روا میبود که جز خدا کسی را به پرستش و سجده امر کنم همانا زنان را امر می‌کردم که شوهرانشان را سجده و پرستش کنند (ع) می‌فرماید جهاد زن در راه خدا این است که به شوهرش خوبی کند و چنانچه زنی يك شربت آب بشوهرش بدهد برای او بهتر است از اینکه يك سال روزه بدارد و شبها را بمبادت برسد و هر زنی که هفت روز خدمتگذاری شوهرش را بنماید خداوند هفت در دوزخ را بروی او می‌بندد و هشت در بهشت را باز میکند و امام صادق (ع) فرمود زنیکه شوهرش را بزبان آزار کند و با او بد زبانی کند خداوند هیچ عمل خوب او را قبول نمی‌کند و اگر



چه روزهای عمرش را روزه بدارد و شبهای عمرش را بعبادت قیام کند و بنده گان را در راه خدا آزاد کند و برای مجاهدین اسبهای خوب تهیه کرده آنانرا بجهاد راه خدا بفرستد اینچنین زنی با همه این کارها اول کسی است که پاتش وارد میشود و بعینه همچنین است آن مردی که زنش را به بد زبانی آزار کند

این است اندکی از بسیار و یکی از هزارها سفارشی که صاحب اسلام بررد وزن فرموده چنانچه ملاحظه میفرمائید اسلام ساختمان خانواده را مطابق اصول وجدان و فطرت در نهایت استحکام و متانت بیابان رسانیده زن و مرد را سالم و نجیب تهیه کرده و بسهولت بهم پیوند زده و آنچه را که در گرفتن و قوت این پیوند مؤثر است از قول و عمل بکار برده سپس پرداخته است بحفظ و حر است بنیان منیع و کاخ رفیع زنا شونی و خانواده ای از حوادث خطرناکی که موجب تزلزل و سبب انهدام می شود و چنانچه زندگی باشد این موضوع که عمل سوم است در آینده معروض خواهد شد

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

## بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ لِلَّهِ مُمِینَ یَقْضُوا مِنْ أَعْیَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا  
فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْکٰی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا یَصْنَعُونَ

در هفته گذشته عرض شد دین مقدس اسلام بنظر بقاء و دوام خانواده‌ها  
که اساس جامعه‌اند سه مطلب را رعایت فرموده

اول پاکیزگی و سلامت مزاجی و روحی پدر و دختر تا بموقع  
ازدواج و هنگام زناشویی آنها و برای تأمین این منظور دستورهای منظم  
و مرتب اخلاقی و بهداشتی باولیاء آنها فرموده است  
دوم تحکیم روابط زوجین و تقویت الفت طرفین و تا حد امکان  
عوامل و موجبات این تقویت و تحکیم را قولا و عملا مهیا و موجود ننموده  
و بالتبجیه دوفرد بشریگانه از هم را دو یار جانی و دو عاشق جاودانی  
فرموده تا با کمال صمیمیت و مهربانی زندگانی مشترک را به مضامین و  
کمال یکدیگر اداره کنند و بموجب غریزه جنسی فرزندان بی‌وجود بیاورند  
و آنان را مانند خودشان برای تشکیل و تاسیس خانواده جدیدی مهیا و  
آماده نمایند تا متسلسلا و متعاقبا خانواده‌ها یکی پس از دیگری بوجود  
بیایند و صورت نوعی اجتماع بشری را حفظ کنند و فرد بارز خانواده‌های  
اسلامی خانواده علی و زهراء علیه السلام بود که در دو شب قبل مقداری  
از اوضاع و احوال این خانواده را به عرض شنوندگان محترم رسانیدم  
سوم حفظ و حراست خانواده‌ها از تلاشی و از هم پاشیده‌گی بر  
اثر ورود حوادث خطرناکی که بهم زنده سامان و بیاد دهنده بنیان آنها  
است همه میدانیم خانه و ساختمان هر چه قدر با اساس و مستحکم باشد  
چون سیل مهیب سراسیمه شود و بآن بناء توجه کند او را از ویشه و بنیاد  
برمیکنند

پس بر مهندس عاقل لازم است که جلو سیل را بگیرد یعنی سدهای محکم در میل و ممبر سیل بسازد تا خانه از خطر خرابی و انهدام مصون و محفوظ بماند

بیان دو مطلب اول در شبهای پیش گذشت امشب در بیان مطلب سوم عرض میکنم صاحب اسلام پیش بینی اینگونه حوادث بنیان کن را برای خانواده کرده و با منتهای دقت و متانت سد محکمی در جلو این قبیل سیلها بسته و بلکه حصار آهنینی هم بدور خانواده کشیده و در حقیقت دو خط زنجیر محکم در جلو خانواده بشری کشیده که بهیچوجه دشمن قدرت تصرف بر محیط خانواده نداشته باشد دو مثل مثبت جالب توجه فرموده یکی نسبت بر مرد که يك ركن مهم خانواده است و دیگری نسبت بزن که ركن دیگر است

اما اول بر مرد میگوید ای عنصر فعال و ای مظهر قدرت حضرت ذوالجلال ما برای آسایش و آرامش روح و بدن تو زن صحیح و سالم و بی عیب که تو باو راضی و خوشنود باشی و او را به پسندی تهیه کرده ایم که هم شهوت تو را تسکین و تسکین میکند و هم وسائل راحتی تو را در خوراك و پوشاك و سایر شؤون زندگی تامین می نماید و هم فرزندان که حافظ شخصیت شخص تو و نگهبان صورت نوع تواند برای تو میزابد و تربیت میکند و برشد و کمال بدنی و ادبی میرساند این چنین گوهر جامع لطیفی را برابگان تو با هزینه ارزان در دسترس تو گذارده ایم تو میتوانی او را با يك مهریه مختصری و با دوسه کلمه صیغه عقد نکاح دائم یا منقطع بغائن خود و در حیطه اختیار و تصرف خود درآوری تو دیگر بعد از این بهیچوجه نگرانی خاطر نخواهی داشت و از هیچ راه اضطراب و تزلزل فکری نداری اگر طفیان شهوت و آتش حیوانیت تو را مشتمل و ناراحت میدارد با این آب حیات آتشت را خاموش کن

اگر خانه بدوشی و بی سر و سامانی تو را مضطرب و پریشان میدارد این همسر عزیز تو که شريك زندگی تو است سر و سامان تو را که در حقیقت سامان خود او است با منتهی درجه دلوزی و رعایت حد اعلای اقتصاد اداره میکند و اگر تنهایی و نداشتن انیس و مجلس مهربان تو را در آزاد دارد و حق هم داری زیرا که انسانی و انیس میخواهی

ما زن را برای تو انیس و مونس و بلکه سوخته و دلباخته تو کرده ایم  
با او بنشین و بگو و بشنو و بخند و شوخی و مزاح کن و رازنهائی دلت  
را با او در میان آور و بزلال وصال او آینه دل را از زنگار غم بشوی  
از جام سرشار مهر و محبتش باده عشق نوش کن و ناملایمات روزانه  
را بملاطفتهای شبانه اش فراموش کن ای مرد هشیار باش تو باید دقت  
نظر و امان نکر در حسن انتخاب بخرج دهی زنی را که واجد شایسته  
خانه داری و لایق همبستری و زندگانی است اختیار کن بوالهوسی در این  
کار نکنی پیرامون مال و منال و شخصیت و اعتبار و سایر امور موهومی  
که مربوط بزندگان خانواده ای نیست نگردي زنی را انتخاب کن که  
نجیب و عقیف باشد دلسوز و امین باشد خانه دار و زمامه ساز باشد شوهر  
دوست و اولاد آور و مهربان باشد

نَحْبِرُ النِّسَاءَ الْوُدُّ الْوُدُّ بهترین زنان زن اولاد آور مهربان  
است و چنانچه بواسطه غفلت یا سامعه خودت یا اولیامت زنی که نجیب  
نوشده است دارای این مزایا نبود اگر مینوایی با وسائل مهر و محبت  
و حسن اخلاق و ریاضت و مجاهدت و بدل مال و ثروت او را براه پیآوری  
و برای خانه داری و شوهر داری و اولاد داری شایسته و لائق کنی البته  
باید این رنج را برای وصول بآن گنج بخود راه داده و متحمل شوی و با  
هر قیمتی که هست او را موافق طبع و طبیعت و متناسب با خانه داری و  
میت خود بشنایی

وَاللَّائِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ

و اگر توانائی و قدرت تربیت را نداری و زندگی با او مرگ طرفین است  
حقوق او را بپرداز و رها کن ماکه صاحب دین اسلامیم در این قبیل از  
موارد بمنظور استخلاص دوتنر بشر از شکنجه و عذاب دائمی طلاق را جایز  
دانسته ایم و تو را ملزم و مجبور بر مردن و ماندن نگرده ایم تا زندگی  
کردن شما دوتنر مردن تدریجی نباشد

فَعِظُوهُنَّ لِمَنْبِهِنَّ سبب با تجربه کامل زنی را که رفیق راه

زندگانی تو میشود فراهم کن و چون همچو زنی را بدست آوردی او را بجان و دل نگهداری کن و در راه بقاء و ابقاء و نشاط و انبساط او از تشار و ابتار نفیس ترین موجودیت های خودت دریغ و مضایقه نکن و این گوهر نایاب و این جواهر گران بهار ابمفت و ارزانی از دست مده و روزگار خودت و آسیاء و عمرت را تباه مکن خطر بسیار بزرگی در جلوتو است که با اندک غفلتی و کوچکتربین مسامحه بتو وارد میشود و زندگی بر نهای تو را پیاد میدهد و آن خطر عظیم از راه توجه بزنان اجنبیه تو را فرا میگیرد

البته واضح و روشن است که آفریدگار دانا در طایفه زنان يك قوه جذابه و مفناطیس مؤثری نهاده است که باین وسیله مردها را بخود بکشند و غریزه جنسی آنها را تحریک کنند تا فرزند بعمل آید و بشر متعرض نشود از این جهت بزنان ملاحت و صباحت داده است اندام متناسب و زیبا و چهره جذاب و دلربا عطا کرده است رفتار و گفتارش کشنده و کشنده مرد است نقطه ضعف اولیه مرد که زنان با کمال آسانی میتوانند از آن نقطه در مرد رخنه کنند و از آن رخنه خود را در دل او بیندازند و شروع به آشوب و انقلاب قلوب کنند

نقطه کوچک سیاه چشم است این روزنه کوچک شاهراه وسیع مستقیمی است برای تسلط یافتن زنان بر شهرستان دل مردان مسلم است که اگر مرد این روزنه را باز گذاشت و بهر زنی چشم انداخت عاقبت مالک مملکت قلبش نخواهد بود و اقلیم دل او تحت سلطنت و فعالیت زنان در میآید و دل و دین بغارت آن و این میرود

بلا بی دا، بلا بی دل بلا بی گنه چشمان کند دل مبتلا بی  
اگر چشمان نه بیند روی خوبان چه داند دل که خوبان در کجایی

اندک اندک عشق گلرخان و مهر مرویان از چپ و راست در قلمرو دل شیدائی و این بوالهوس هرجائی آشوب و انقلاب بر پامیکنند و آرامش و آسایش و سکونت او را مبدل باضطراب میگردانند مردم بجانبی کشند نفس مضطرب

وَالْقَلْبُ لَا يُزَالُ مُجِبًّا لِمَا يُزُولُ لَقَدْ صَارَ قَلْبِي قَابَلًا كُلِّ

## صُورَةٌ قَدِيرًا لِرُهْبَانٍ وَمَرْعَى لِأَفْرَاقٍ

يك گوشه دل چراگاه آهو چشان است و يك ناحیه اش تفریحگاه  
سیمین بدنان و دیگر جانش آماژ تیرهای مژگان و يك قطعه اش میدان  
سبزه زلف سیاه ماهروبان سرتاسر این کشور در تسخیر شمس و قمر است  
و بهر اندازه که این روزنه باز باشد این درخه فراخ و وسیع میشود و ناخست  
و تاز این یگانگان زیادتر و شدیدتر میگردد و گوهر محبت نعیم  
یگانگان و تقسیم این و آن میشود و بهمین نسبت مهر و علاقه پیار دیرین  
و همسر عزیز نازنین کمتر خواهد شد مخصوصاً اگر حسن و ملاحات و  
زیبائی و صباحت در دیگران بیشتر از همسر مهربان خودش باشد

مطلب دیگر آنکه انسان اگر نفس سرکش را محدود و محصور  
نکند و او را آزاد و افسار گسیخته را بگذارد بهیچ مرتبه ای واقف و قانع  
نخواهد شد و همچنان بدنبال هوی و هوس می رود و میدود تا خود را  
هلاک کند اینجا است که تنها به نگاه کردن قناعت نمیکند بلکه در  
اندیشه نزدیک شدن با آنها و برداشتن طرفی از جمال و بهرهای از  
وصالشان خواهد افتاد البته هر فکر و اندیشه ای که دوام پیدا کرد بالاخره  
صورت وقوع و عمل بخود میدهد

اول نظر بازی و چشم اندازی است دوم شوخی و مزاح و زبان  
دوازی است سوم گردش و تخریب در مجامع خصوصی و عمومی است  
چهارم دست بدست دادن و ساق و صاعد فشردن است

بهمین طریق لَتَرَكْبَيْنَ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ بَلَهْ بَهْلَهْ تا می نوشیدن

و دانس نمودن و دقس کردن تا و تا و تا فَظُنُّنْ خَيْرًا وَلَا تَسْتَقِلْ

عَنِ الْخَبَرِ زمان زیادی نخواهد گذشت که اینمرد نظرباز روز و شب با

در بوالهوسی و هرزه گردی است و یا در اندیشه و فکر آنها است  
ای بت هرزه گردد هر جائی وی بر آورده سر بشیدانی  
هرزه گردی و باده پیمایی عساقبت میکشد بپرسواتی  
اینجا است که چندین مفسده بزرگ انفرادی و اجتماعی پیدامیشود

یکی افتادن این مرد بوالهوس است از کسب و کار و تهیه مؤنه زندگی زیرا که اینچنین هرزه هرجائی و دیوانه شیدائی دل به کار و دکان و مغازه و بازار نمی دهد اما فکر و ذکر و دیده و دل او دنبال گلهذازان و در عقب مهر و بیان است و بالطبع در آمد او کمتر میشود و بزندگی خانواده ای او لطمه وارد می سازد

دیگر آنکه بر اثر این هرزه گی ها چه بسا شود که زنان نجیبه ای را غریب بدهد و نوا بس ضعیفه شریفه ای را مانند خودش و ذل و هرجائی کند زیرا که تجاذب از دو طرف است و فضل و انفعال قائم بدو جانب است و دیگر آنکه این بوالهوسی ها نوعا ملازم با کارهای زشت دیگری از قبیل باده کساری و قمار بازی و در بعض اشخاص و پاره از موارد با جنک و نزاع و بلکه آدم کشی است و خواهی نخواهی کم یا بیش عمومی یا خصوصی متصدنانه یا وحشیانه یا بنگونه قبیایع و فجایع مبتلا خواهند شد و فساد دیگری که از همه مهتر است موضوع ترزل و از هم پاشیده گی و انهدام بنیان خانوادگی او است چون زنان در موضوع دل داده گی و تشخیص دلباخته گی بسیار حساس و تیز هوشند و بفری درک میکنند که دل شوهرشان در کف زلف پاری و بدنبال آهوی چشم نکاری است از رویه و سلوک شوهر و آداب ورود و خروج او از طرز رفتار و گفتار او از تنیدی و خشونت خوی او و خلاصه از موی بسوی وجود او می فهمند که این مرد اگر چه در میان جمع است ولی دلش جای دیگر است

و بحکم الْقَلْبُ يَهْدِي إِلَى الْقَلْبِ دل زن بهمان نسبت از شوهرش

سرد میشود و عشق و علاقه او بخانه داری و اداره امور زندگی و خانواده ای و بلکه بفرزند داری کاسته میشود يك محرك قوی زن که او را بهیسه گونه فداکاری حاضر می ساخت محبت انصاری و مهر اختصاصی شوهر است وقتی که او را مقفود دیدن چرخ محبت او از گردش می افتد و اگر خدای نکرده این آشفتنگی و بوالهوسی در مرد شدید و مدید شد ممکن است زن هم مرز و حصار شوهر را بشکند و کشور وجودش را تقسیم و تفویض باین و آن کند و در حقیقت با شوهرش معامله متقابل بنماید اینجا است که بنیان

خانواده متزلزل و بلکه منهدم میشود اینجا است که در اثر یک خبره گی و چشم دریده گی هزاران مقصد انفرادی و هزاران ضربت اجتماعی پیدا میشود جوان هترمند کاسبی که عضو مفید اجتماع بود از کار افتاده و هامل و باطل میگردد نوامیس مردم در اثر ذلت و هرزه کاری او هتک میشود و پسانجیب ها نانجیب میشوند فحشاء و منکرات دیگری که با اجتماع زیان دارد مانند قمار و دزدی و آدم کشی زیاد تر می شود از همه بالاتر خانواده از هم میاشد زنش هم مانند او نانجیب می گردد دیگر نه خانواده ای و نه فرزندی و نه تعلیم و نه تربیتی است تمام فوائد و عوائد خانواده مبدل بزیان و خسارت میشود و زیان آخری از همه مهتر است و اگر ادعاء شود که صدی نود از هم پاشیدن خانواده ها و خراب شدن زن ها بواسطه یوالهوسی و بی انضباطی و ناموزونی رفتار شوهرها است شاید صحیح باشد سرچشمه همه این مقاصد چیست و این سیل بنیان کن از کجا برخواست روی این حساب معلوم شد که از نظر کردن بزنان نامحرم

و چشم چرانی با نوامیس مردم است

پس بر صاحب اسلام است که با شدت هر چه تاضعتر جلو این سیل را از سرچشمه بگیرد و هر قدر تنی که دارد در اینجا بخرج بدهد و علی رغم دشمنان این عمل شریف را بمنتهی درجه فرموده است

در قرآن میفرماید بگو ای پیغمبر بکسانیکه ایسان بشو آورده اند چشمهاشان را بیوشند و ادوات تناسل را منضبط و محفوظ بدارند این این رویه برای آنها پاکیزه تر و بهتر است و خدا آگاه است به کارهای ایشان پیغمبر اکرم فرمودند نگاه کردن بشهوت بزنان بیگانه تیری است زهر آلود از تیرهای شیطان یعنی این عمل تیری است از شیطان که بر دل نگاه کننده وارد میشود و دل او را سوراخ و زهر آلود میکند حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمودند هر کس جلو چشم خویش را وها کند خودش را بزحمت و تعب انداخته است و بهحرت و ندامت دائمی مبتلا میشود

حضرت عیسی بن مریم فرمود به پرهیزید از نگاه کردن بزنان زیرا که بمنزله بدری است از شهوت که در دل کاشته اید و گیاهی که از او می دروید فسق و فجور است



حضرت صادق (ع) فرمودند بچه بسا نگاهی که منشا حسرت و افسوس و ندامت طولانی خواهد شد

در اینجا مناسب است حکایتی بمرضتان برسانم شیخ بهائی علیه الرحمة در کتاب کشکول نقل میفرماید که یک نفر از ثروتمندان در حال احتضار و جان دادن بود خویشان و دوستانش تلقین شهادتین باو کردند و او در عوض این شعر را میخواند

يَا رَبُّ فَاثِلَةً يَوْمًا وَقَدْ تَعَيَّتُ    اَيْنَ الطَّرِيقُ اِلَى حَمَامٍ مَنجَابٍ

شرح قصه این است که این مرد روزی دم در خانه خود ایستاده بود و زنی گل چهره بعزم رفتن حمامی که معروف به حمام منجاب بود پیدا شد و چون حمام را گم کرده بود از این مرد سؤال کرد این مرد چون با چشم خیانت و دیده شهوت باو نگریسته بود دلرا بار باخت و بطمع وصال خانه خودش را بنام حمام منجاب بآن زن نشان داد زن وارد خانه شد بی درنگ آن مرد هم وارد شد و در خانه را بست و اندیشه خود را بآن زن عقیقه عرضه داشت آن مخدره شریعه و فتنه خود را در چنگال این غریبه مهیب یافت پاره بجز حيله و فریب در استخلاص و رهائی خود ندید لهذا باو اظهار محبت و مصیبت کرد و گفت من هم گرسنه ام و هم متعفن تو برو و قدری خوراك و عطر برای من تهیه کن تا من هم سیرشوم و هم خوشبو و معطر شوم پس با یکدیگر عیش و عشرت می‌نمایم و آتش دل را فرو می‌نشانیم آن مرد فریب خورد و مطلب را حقیقت دانست از خانه برای تهیه خوراك خارج شد بلافاصله آن بانوی عقیقه هم خارج کردید و باین وسیله ناموس و عصمت خود را حفظ کرد آن ناجوانمرد رذل بی حیا چون مراجعت کرد شبستان خانه را از شمع رخ آن گلشنار خالی و تاریک دید و حسرت وصال او در دلش باقی ماند و این حسرت و ندامت تا دم جان دادن او را در آزار داشت که وقتی باو گفتند شهادتین بگو او خاطرات روز مأمود را بزبان جاری میکرد و میگفت باد آن روزی که معصومه رخسار خسته شده بود و از من راه حمام منجاب را می‌پرسید و همین حسرت روح بلبش از قفس بدن پرید

یکی گفتا که تا کمی دوسپاهی      شهادت ده بتوحید الهی  
 چو بشنید این سخن آن محنت اندوز      کشید از سینه اش آه جگرسوز  
 که آری فرد بی همتا است بلی      چراغ محفل دلها است ابلی  
 ندارد در دو عالم مثل و مانند      جمالش بر تراز چون وجه و چند  
 بعمداش که در هنگام مردن      بدین اقرار خواهم جان سپردن  
 پس چنانچه دیدیم يك نگاه بی جا مانند      برقی است که خرمن دین و

ایمان را میسوزاند و سوزشش تا پایان عمر دست بگیریان است  
 حضرت رضا (ع) باین شان نوشتند خداوند متعال حرام کرده است

نگاه کردن بموی و کیسوی زنان را برای خاطر اینکه این نظرات شهوت  
 مرد را بهیجان می آورد و هیجان شهوت مرد را به کارهای حرام و اعمال  
 زشت مبتلا میکند و همچنین است نظر کردن بآنچه تحریک و تهییج شهوت  
 کند بلی نگاه کردن بروی و موی زنان پیر باز نهسته ای که تهییج شهوت  
 و تحریک حیوانیت نمیکند ضرر ندارد و حرام نیست چنانچه خداوند میفرماید

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا ای برادران

عزیز گفته نشود که ما با چشم برادری و خواهری نگاه میکنیم و نظرات  
 ما تغییر حالت نمیدهد این فرمایشات هم فربش شیطان است شما از حضرت  
 علی بی ایضا بپرهیز کارتر و خدا ترس تر و قوی القلب تر نیستید ملاحظه  
 بفرمایید علی علیه السلام چه میگوید سپس حساب کاو خود را داشته  
 باشید

علی (ع) می فرماید روزی در یکی از نخلستانهای فدک که تعلق  
 بمیالم فاطمه (ع) داشت بودم و در دست من بیلی بود و منغول اصلاح  
 باغ بودم ناگهان زنی وارد شد که شبیه بود به بشیته دختر هارم جعی که  
 خوش صورت ترین زنان قریش بوده است

فَلَمَّا تَفَرَّتْ إِلَيْهَا طَارَ قَلْبِي مِمَّا تَدَاخَلَنِي مِنْ جَمَالِهَا

تا چشم باو افتاد از آن تاثیریکه حسن جمال او در نفس من کرد دلم به  
 پرواز آمد پس آن زن نزدیک من شد و گفت یا علی میل داری بامن تزویج

کئی تاتورا از این زحمت و رنج راحت کنم الی آخر الخیر مقصود بنده  
کلامه طار قلبی است جائیکه علی بن اییطال از دیدن صورت آن زن دلش  
به پرواز بیاید دل من و شما بسوزد و گداژ خواهد آمد  
رفت دلم همچو گوی در غم چو گان دوست

و ه که زمن بر گرفت رفت بفرمان دوست  
من نه بخود گشته ام فتنه آن روی رموی  
فتنه جان و دل است زر گس فنان دوست  
مشقش آمد دامن جانم گرفت  
شعنه شوقش گریبانم گرفت  
آفتابی گشت تابان از رخس  
فوق و تحت و کاخ و ایوانم گرفت

حضرت یوسف میفرماید وَ مَا أَتَّبِعِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ

بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي

نفس از درهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است  
حضرت پیغمبر فرمودند هر کس چشم شهوت ناک را بر کند از نگاه  
کردن بر رخسار زیبای بیگانه گان خداوند آن چشم را بر میکند از میخهای  
آتشین مگر اینکه باز گشت و نوبه نماید و باز فرمودند برای هر عضوی  
از اعضاء انسان يك نوع زنائی است و زنای چشم نگاه کردن او است در  
انجیل منی از زبان حضرت عیسی نقل میکند که فرمود ( شنیده اید که باولین  
گفته شده است زنا مکن لکن من بشما میگویم هر کس به زنی نظر شهوت  
اندازد هماندم در دل خود با او زنا کرده است پس اگر چشم راست تو  
را بلغزانند قطعش کن و از خود دور انداز زیرا تورا مفید تر آن است  
که عضوی از اعصاب تباه گردد از آنکه تمام بدنت در جهنم افکنده  
شود ) لهذا بزرگان و برهیز کاران جلو دیده گان را بشدت می گرفتند  
و اگر گاهی از راه غفلت چشمی به روی میانداختند خود را بختی شکنجه  
میکردند تا دو مرتبه تجدید نشود یکی از بزرگان بکیفر يك نگاه بیجا

آب سرد را بر خودش حرام کرد و تا زنده بود آب سرد گوارا نخورد  
 ای جوانان اسلامی وای برادران ایمانی این امر را کوچک نه  
 بنمایید و در محافظت چشم مسامحه و غفلت و کوتاهی نکنید  
 اگر این رخنه کوچک را بستید از خطرهایی که مفعلا بمرضتان رسید  
 مصون و محفوظ می مانید و زندگی را بخوشی و لذت میگذرانید و گرنه  
 علاوه بر خسارات دنیوی بقیوبات اخروی هم گرفتار خواهید شد

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين

سخنرانی بانزد هم

## بسم الله الرحمن الرحيم

قُلْ اِنَّهُ تَمَالِي قُلْ لِلّٰهِ وَبَيْنَ يَدُوْا مِنْ اَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوْا  
فُرُوْجَهُمْ ذٰلِكَ اَزْكٰى لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ بِمَا يَصْنَعُوْنَ

سخن هفته گذشته مادر سد سازی و حصار بندی اسلام بود که معیط خانواده را با این دو عمل شریف از هر گونه حادثه بپایان کن حفظ فرموده سد را جلو مرد بسته و حصار را بدور زن کشیده و گفتیم خطر اولی که برد متوجه میشود آزار چشم است و چون از اینجا رخنه پیدا شد از راههای دیگری هم مانند زبان و دست و پا و سایر اعضاء رخنه میکند و مرد را از پا در می آورد و خانواده را واژگون میسازد لهذا اولاً بشدت جلو چشم را گرفته و سپس باقی راهها را هم که مربوط بسایر اعضاء است مسدود فرموده چند حدیث برای تأیید و تجمیع عرائض بعرض میرسانم حضرت پیغمبر (ص) فرمودند دیده هاتان را از ناشایست ها بپوشید تا عجائب و شگفتی های آفرینش را مشاهده ننمایید حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمودند دیده جاسوس دل و رسول و فرستاده شده عقل و خرد است بپوش دیده اترا از آنچه شایسته دین و آئین تو نیست و از آنچه عقل و خردت او را تکذیب و انکار میکند و زشتش میشارد حضرت صادق (ع) فرمودند کسیکه دیده اش بر زن نامحرم بیفتد و فوراً بجانب آسمان نگاه کند با بر هم نهد باز نخواهد کرد مگر اینکه آفرید گاریکی از خود بیان و بریان بپوشی را باو عطا میکند و باز آن حضرت فرمودند نظر اولی که از تو برخوار نامحرم بیفتد و لذت بیری بسود تو است و زیانی ندارد (زیرا که بدون اختیار و اراده افتاده است و لذت مفت بی ضرری برده ای) ولی اگر دو مرتبه نگاه کردی بر ضرر و زیان تو است و مرتبه

سوم موجب هلاکت تو است حضرت امیر المؤمنین علی (ع) با جمعی از اصحاب و همشنان خود نشسته بودند ناگهان زن خوش صورتی از آنجا گذشت جلب نظر حاضرین را نمود بطوریکه نگاه زیرچشم طولانی باو نمودند حضرت فرمودند چشمهای این مردمان سرکش و عاصی است و همین سرکشی موجب هیجان و جنبش شهوت آنان میشود هنگامیکه دیده بکنفر از شما بر زنی افتد و او را بشگفتی و جنبش در آورد فوراً برود با خیال خودش نزدیکی کند زیرا که او هم زنی است مانند زن خودش (البته بنزدیکی با زن خویش هیجان شهوت بر طرف میشود و خاطرش آرام و آسوده میگردد)

ملاحظه فرمائید که صاحب اسلام چگونه همه اطراف و جوانب این خطر را مسدود کرده ابتداء از نظر بازی و چشم اندازی جلوگیری و چون انسان در جامعه زندگی میکند و خواه و ناخواه بواسطه مخالطه و امتزاج بر سیل تصادف و اتفاق ممکن است بدون اواده و اختیار چشمش بصورت زیبایی بیفتد و دل از دستش برود دستور میفرماید که تا نظرت باو افتاد فوراً چشم را بر هم نه یا بجانب آسمان بگردان تا منصرف شوی و مبادا مرتبه دوم و سوم تجدید نظر کنی که موجب هلاکت و نابودی تو است و چنانچه احببانا دل تو را از جای کند فوری برو و التهاپ و اشتعال درونی و آتش شهوت حیوانی خود را با زلال وصال عیالت خاموش کن تا اندیشه ات آسوده و دل آوارم گردد

اینهمه آفت که بشن میرسد	از نظر توبه شکن میرسد
دیده فروپوش چو در درصدف	تا نشوی تیر بلا را هدف
بایا ظاهر میگوید	
ز دست دیده و دل هر دو فریاد	هر آنچه دیده بپند دل کند یاد
بسازم خنجر نوکش ز فولاد	زخم بر دیده تا دل گردد آزاد
و ثانیاً جاو سایر اعضا را میگیرد یعنی دست و پا و زبان و غیرها	
را بکند و بند می نماید	

حضرت پیشتر فرمودند هر کس با زن نامحرم مصافحه کند یعنی دست بدهد خود را زیر غضب و قهر خدا انداخته است و هر کس با او مصافحه

یعنی دست بگردن نماید خداوند در روز واپسین آن مرد وزن را بیک زنجیر آتشین می‌بندد و بآتش می‌افکند و هر مردی که با زن نامحرم شوخی و مزاح کند بهر يك كلمه از گفتارش خداوند او را هزار سال زندانی خواهد فرمود

اهرمین بزرگ بحضرت موسی (ع) گفت ای موسی با زنیکه بسر تو حلال نیست خلوت مکن چه آنکه هر مردی که با زن نامحرم خلوت کند من خودم شخصا در آنجا حاضر میشوم و در زشتکاوای و کمراهی آنها کوشش می‌نمایم

حضرت پیغمبر فرمودند کسیکه بغداد و روز جزا امان آورده است نخواهد در خوابگاهی که صدای آهسته زن بیگانه را در آنجا می‌شنود امام صادق (ع) فرمودند اگر دیدید مرد و زن نامحرمی شبانه در يك خانه با هم بسر بردند و مرد محرمی در بین آنها نبود آئین و مرد را از نظر تادیب و تربیت تازیانه بزنید در باره از احادیث نشستن در مکانی را که در آنجا قبل از زن نشسته باشد و هنوز حرارت بدن آئین در آنجا باشد مسامحت فرموده‌اند برای اینکه مبادا تحریک شهوت و حیوانیت مرد شود حضرت علی (ع) فرمودند سه چیز فتنه و آشوب انسان است یکی از آنها دوست داشتن زن نامحرم است (یعنی بوجه شهوت و از جنبه حیوانیت) که این دوستی شمشیر شیطان است و هر مردیکه زن بیگانه را دوست بدارد از زندگی خانواده کی بهره و نفعی نمی‌برد

توضیح این فرمایش در سخنرانی گذشته مفصلاً عرض شد پیغمبر باعیرالدومنین علی (ع) وصیت فرمودند که ما سه طائفه مجالست نکنند یکی از آنها زن بیگانه و نامحرم است که دل را میپیراند و روح خدا بر سنی را خفه میکند

حضرت علی (ع) بهر مرد و زنی که میرسیدند سلام میکردند زیرا سلام بهترین تعیت اسلام است ولی بزنان جوان سلام نمیکردند و میفرمودند میترسم صدای دلربایی او مرا بغود متوجه کند و بر من زبانی وارد شود بیشتر از اجر سلامی که کرده‌ام پیغمبر فرمودند هر عضوی از اعضاء

انسان زنایی دارد زنای چشم نگه کردن است و زنای زبان سخن مربوط  
بزنا گفتن است و زنای گوش شفتن آنها است و زنای باها رفتن بسوی عمل  
زنا است و زنای دست دراز شدن او است بجانب این عمل پس باید مرد  
مسلمان جلوه این اعضاء را بگیرد یعنی بزن نامحرم از روی شهوت  
نگاه نکند و سخنانیکه تحریک جنبه شهوی و حیوانی را می نماید و او را  
بزنا متوجه و متمایل میکند نزنند و گوش باین قبیل گفتارها ندهند

مردی از بزرگان و برهیز گاران روزی از روی شهوت دستش را بر  
ران زن بیگانه و نامحرمی گذازد سپس بشیمان شد و برای تنبیه و تادیب  
خودش آن دست را به آتش نگهداشت تا متالم شود و دیگر بیراهه و ناین  
کردار زشت نکرده

یخبر (ص) در موقعیکه میخواست بیعت اسلام از زن ها بگیرد امر  
میرمود طشت با قدحی را بر آب میگرداند و دست مبارکش را میان آب  
مینهاد و میرمود زنان هم دستشان را در آن آب نهند تا بوسیله آب دست  
آنها مرتبط و متصل با دست آن حضرت شود و در روز غدیر خم و بیعت  
ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) نیز همین معامله شد با اینکه یخبر  
و علی پدران این امتند و همه زنان مسلمان در معنی و حقیقت دختران  
آنهاست مع الوصف حاضر نبودند که در مقام پیوند زدن اسلام و ایمان  
دستشان بدست زنان نامحرم برسد پس یقینا حاضر میشوند که امتشان  
بی باکانه با هر زن بیگانه ای دست بدست دهد و بلکه دست زنا بفشرد  
این مذکورات اندازه کمی بود از آیات قرآن و فرمایشات پیشوایان دین  
مقدس اسلام که از مدارک صحیحه و مأخذ متقنه برض شوندگان معترم  
رسانیدیم و چنانچه دیدیم پیروی از این فرمایشات علاوه بر دستگیری  
جهان جاودانی موجب راحتی و سعادتندی در زندگی اینجهانی ماست  
پس ای برادران اسلامی بیایید بر خود و بر ابناء نوجوانان ترحم کنید  
و با بوالهوسی های ناروا و نظربازی و دست درازی نابجا کانون مهر و  
محبت خانواده را از هم نپاشید و پیوند الفت و عطوفت زناشویی را قطع  
نکنید و آزادی چشم و دست و زبان دل همسران را از خودسر نکنید



و دل خودتان را که در کابینه مهر و مهر عیال است سودائی و هر جائی  
نفرمائید و گوهر شریف محبت را که ملک اختصاصی همسر شماست باین  
و آن بزنان بیگانگان برابکان نفروشید  
نظر خطا است بیدار موشان کابین قوم

بسیر غمزه به بلند چشم بینا را  
بند دیده چو مجنون زهر چه جز رخ دوست

اگر مصالحه خواهی جمال لیلی را  
در تقویت و تحکیم اصول زناشویی و تزئید مهر و محبت خانواده  
بکوشید و از هر چه غیر خانواده و همسر ساده شما است چشم پوشید که  
بجز خسارت و زیان بهره دیگری نخواهید برد این است سد محکم اسلام  
در جلو مردها

قدم دوم اسلام که در راه حفظ خانواده ها برداشته است حصار  
آهنبینی است که بشور زنان کشیده دین مقدس اسلام پس از آنی که دختر  
را سالم و بی عیب بخانه شوهر آورد و شوهر را از هر چه مساعد و  
همراه با او فرمود بلکه شوهر را خدمتگذار مفت و بی جیره و مواجب  
او نمود بنظر آسایش همیشگی و سعادت جاودانی خود زن میفرماید شما  
در تمام شئون زندگانی مانند مرد آزاد نیستید و از جمیع جهات برابر و  
مساوی با مرد نیستید خوراک و پوشاک و خانه و مسکن و طبیب و دوا و تمام  
نیازمندیهای شما بر عهده شوهر شما است نمایلات جنسی شما نیز باید  
بوسیله او انجام شود پس در اینصورت شما نمیتوانید از مرز اراده و اختیار  
او خارج شوید و نه از محیط زندگانی او تجاوز نمائید بهمان طوری که  
شوهر شما حق ارتباط با زن بیگانه ندارد شما نیز حق ندارید با مرد بیگانه آشنائی  
و ارتباط و دوستی پیدا کنید چنانچه او نباید از روی شهوت زن بیگانه  
نظر کند شما هم نمیتوانید چشم شهوت بروی مرد بیگانه باز کنید چنانیکه  
او حق مزاح و شوخی و ملاحظه با زن نا معرم ندارد شما نیز حق مزاح  
و شوخی و بلکه حق گفتگو بناز و غمازی با غیر او ندارید چنانچه همسر  
شما نباید سر بخانه بیگانگان فرو برد شما هم نباید سراز خانه بدر کشیده  
و بجانب بیگانه دراز کنید و خلاصه چنانچه او را از بوالهوسی ها سخت جلو  
گیری کرده و منع را برای تامین آسایش شما بکار بازار و فراهم نمودن

رزق و روزی مأمور و مکلف کرده ایم شما را هم از خود سری و بوالهوسی  
ممانعت نموده و منحصر برای تامین خاطرات و آرامش اندیشه و خیالات  
و تربیت و محافظت اولاد و اطفال از موظف فرموده ایم چون بیرون  
آمدن شما از محیط خانه و تماس گرفتنتان با مردان یگانه خطرهرجانی  
شدن و دل باین و آن دادن دارد لهذا محیط خانه را بدور شما حصار نموده  
و بدون اذن و اجازه شوهرتان آنهم در موارد لازمی که چاره پذیر نباشد  
و معذوری نداشته باشد بشما حق خارج شدن از خانه نمیدهیم تا هم شما  
از خطر بی عفتی مصون باشید و هم شوهرانتان بشما دلگرم و علاقه مند  
شوند و ظنین و بدبین بشما نشوند و هم بقتل و دلال و غزولمزشما مردان  
دیگر یربشان دل و مشوش الحال نگردند برای نمونه يك آیه از آیات  
قرآن را که به بانوان مسلمان دستور صریح در طرز زندگی و آداب  
سلوک آنها داده است ترجمه می نمایم سپس گفتارهای لازم اجتماعی و  
مدنی و دینی را در اینموضوع بعرض شنوندگان محترم می رسانم در  
سوره مبارکه نور در دنبال همین آیه ای که قبلاراجع بمردها خوانده  
شد میفرماید

وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ بِمَنَافِعِهِنَّ مِن بَاطِنِهَا الَّذِي لَهُنَّ فِي بُيُوتِهِنَّ مَا كَانَ لِمَنْ هُوَ خَارِجٌ مِّنْ بَيْتِهِنَّ

بگو ای پیغمبر بزنان با ایمان که چشمپاشان را از دیدارهای  
نا شایست بیوشد و مراکز تناسل را از زشتیها و کارهای نا بجا حفظ و  
نگهداری کنند

وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا

را آشکار نکنند و بروخ مردها نکنند مگر آنچه را که بر حسب عادت  
آشکار هست که در پوشیدن و پنهان گردنش زحمت و حرج فردانی است  
مانند چادر و جامه و امثال آنها و اما گردن بند و بازو بند و گوشواره  
و خلخال پا و سینه ریز و گل سر و سینه و مانند اینها را باید حتما و  
لزوما از مردان نا محرم بیوشانند تا تحریک شهوت و تهییج حیوانیت  
مردها نشود و آنان دچار اضطراب فکر و پریشانی قلب نگردند

بر بدیهی و روشن است که در زمینه حرمت نمایش آرایش آشکار  
نودن و نشان دادن محل زینت که سروسینه و کبوتر و ساق و ساعد و پهلوی  
و بازو است قطعا و یقینا حرام تر است و بطریق اولی ممنوع است زیرا  
که در بین آنها بیشتر مرد را تحریک و تهییج میکند

نظر آئیناء چو بر قلب سپاه اندازد

ای بسا کشته که از تیر نگاه اندازد

حلق فریاد بر آرند که خورشید گرفت

سنبلس سایه اگر بر سر ماه اندازد

سر ابرو چو کمان تابین گوش آورده

تیر ها بردل از آن چشم سپاه اندازد

اگر آن چاه زخمندان نماید روزی

ای بسا یوسف دارا که بچاه اندازد

برقع از چهره چون ماه اگر برگیرد

بیدلان را همه در ناله و آه اندازد

پس بر زنان است که با نمایاندن لبهای شیرین و چهره های

نسکین و سینه و ساقهای بلورین افیانوس آرام قلب مردها را بتلاطم در

نیاورند و افکار بر قرار آنها را طوفانی و متراکم نکنند و به نمایش

آرایش و هزنی پیرو جوان و دل ربانی این و آن تناسبت

مده بیاد سر زلف عنبر آسارا روا مدار پربشانی دل ما را

چه جای ضعف من ناتوان که قوت عشق ز آسمان بر زمین آورد میجا را

روزی در شهرستان مدینه ذی بدین طریق خود را آراسته بود که

چارقند و سر پوشش را با طرز دلفریبی بر بنا گوشش افکنده و تصادقا

با جوانی از انصار رو برو شد و با دو پوش بنا گوش دل او را

جادو و در کنندگیسو کرد چون از او گذشت دل جوان هم بدنبال او

کشیده شد

خورشید درخی راه قمر میزد و میرفت

آتش بدل اهل نظر میزد و می رفت

در رهگذر آن فتنه دین دلشده کان را

چون سلسله اش يك بدگر میزد و می رفت

دیده جوان بدنیال دل و دل در پی آن بت چکلی کوی بکوی  
و منزل بستول تا گهان صورت آن جوان اصابت کرد با ستخوان و یا شیشه ای  
که در دیوار مقابل بود و خون بر جامه و بدنش جاری شد غافل از آنکه  
سر میشکند دیوارش با خود گفت بخدا قسم الان نزد پیغمبر میروم  
و قصه را معروض خدمتش میدارم و شکوه غمازی این رهنان را بحضرتش  
مینمایم چون بخدمت پیغمبر رسید آن حضرت از چگونگی قصه سؤال  
فرمودند جوان واقعه خود نمائی و دل ربائی زن را بعرض رسانید در همان  
آن فرشته وحی در رسید و این آیه مبارکه را آورد آری  
دلبران بر رخ چو زلف مشکبار انداختند

تنهها از هر طرف در روزگار انداختند

وَلْيَهْرَبْنَ بِثُمَمٍ مِنْ عَلٰى جُنُوبِهِنَّ وَ بَابِدِ خَمَارٍ وَ سَرَبُوشِ

خودشان را بر گریبانهاشان بیاویزند رسم زنان خود آرا بر این بود که  
روسری را جمع کرده و بر بنا گوش میافکندند و گوش و گلو و سینه و  
در گونه و کبسو را باز و نمایان میداشتند تا بر زیبایی آنها بیفزاید  
و دلها را بیشتر صید و درقید کند آیه مبارکه از این خود نمائی ممانعت  
شدید نمود و دستور اکید صادر فرمود که روسریها را بر گریبانها بیافکندند  
تا کبسو و گوش و سینه و گلو پنهان و پوشیده شود

وَلَا يُدِينَ زِينَتَهُنَّ اِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ اَوْ اَبَائِهِنَّ اَوْ اَبَاءِ

بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اَبْنَائِهِنَّ اَوْ اَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اِخْوَانِهِنَّ اَوْ بَنِي  
اِخْوَانِهِنَّ اَوْ بَنِي اِخْوَانِهِنَّ اَوْ نِسَائِهِنَّ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ

اَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ اُولِي الْاَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ اَوْ الطِّفْلِ الَّذِيْنَ لَمْ

يَظْهَرُوا عَلٰى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ

مجدداً برای تاکید مطلب میفرماید زنان آرایشات پنهانی خود را آشکارا نکنند مگر برای عده معینی که بیم فتنه و آشوب و مقاصد دیگر در آنها نمی‌رود و آنان عبارتند از اشخاص ذیل

۱ - شوهرانشان که اظهار زینت برای آنان علاوه بر جواز مستحسن و نیکو است

پیغمبر به حواء فرمودند عطر و بوی خوش بیشتر استعمال کن تا شوهرت بتو میل پیدا کند و باز پیغمبر نفرین ولعت فرمودند آن زنی را که خضاب نکند و سرمه بچشم نکشد پس زنان تا میتوانند باید برای شوهرانشان خود آرائی و دلربائی کنند خود را نظیف و ظریف و معطر بدارند تا دل شوهر بآنها متوجه و از بیگانگان منحرف شود خلاصه آنکه بهر اندازه زن از آرایش و دلبری برای بیگانگان منع و نهی شده بهمان اندازه بآرایش برای شوهران امر شده است

۲ - پدران و اجداد خودشان تا بهر پشنی که برسند ۳ - پدران شوهرانشان زیرا که آنان بمنزله پدران خود آنهاست ۴ - پسران و اولاد آنان تا بهر طبقه که برسند ۵ - پسران شوهرانشان زیرا که آنان مانند فرزندان خودشانند ۶ - برادرانشان چه ابویی باشند و چه امی با امی ۷ - پسران برادرانشان تا بهر درجه که یابین بروند ۸ - پسران خواهرانشان تا بهر طبقه که برسند ۹ - زنهای خدمتگذارشان بشرط اینکه مسلمان باشند و اما برای خدمتکار غیر مسلمان شاید روا نباشد حضرت باقر (ع) فرمودند سزاوار نیست که زن مسلمان بدن خود را در نزد زن یهودیه و نصرانیه مکشوف و برهنه بدارد زیرا که آنها می‌روند و برای شوهرانشان تعریف و توصیف بدن او را می‌نمایند و غیرت اسلامی اجازه نمیدهد که خصوصیات و لطائف بدن زن مسلمان بگوش مرد یهودی و نصرانی برسد خلیفه دوم بامی عبیده نوشت که نگذاود زنهای کفار کتابی بروند به‌صامی که زنان مسلمان بآنها می‌روند نظر بهین جهتی که عرض شد

۱۰ - کنیزانشان که ملوک آنها باشند خواه آن کنیز کافر باشد یا مسلمان ۱۱ - مردان کم ادراکی که حس زن طلبی در آنها مفقود شده است مانند خواجه‌های اخت و یا بی مردانی که رغبت و میلی بزن

ندارند اینچنین مردانی اگر در خانواده بهم رسید که بمنظور امر از زندگی در خانه مانند نوکر در خانه بودند اظهار زینت در مقابل آنها منع نشده زیرا که تحریک شهوت و ایجاد قته نمیشود

۱۲ - آن بچه‌های غیره می‌زی که بعد شهوت نرسیده اند و از تسایلات جنسی بی‌خبر و ناآگاهند

این دوازده طائفه با عمو و خالو که در آیات دیگر ذکر شده اند اشخاصی هستند که برای زن مانی از آشکار کردن زینتش را در نزد آنها نیست اما در غیر این موارد جائز و مآذون نیست و حرام است

وَلَا يَصْرِيحُ بِالزَّوْجِ الْمَرْءُ يُخْفِيهِ مِنْ زَيْنَتِهَا

وقت راه رفتن پای بزمین بکوبند که صدای خلخال و زینتهای دیگرشان بگوش مردهای اجنبی برسد و تحریک میل و شهوت آنان شود زنان جاهلیت خلخال‌ها را بپا می‌بستند و برای عطف توجه مردها پارایزمین میکوبیدند تا مردها از صدای خلخالها متوجه آنها شوند خداوند متعال این تحریکات و تهییجات را که بوسیله خلخال یا کفش یا چیز دیگری بشود صامت فرمود

وَأُتُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ أَمَلَكُمُ تُفْلِحُونَ

ای کسانی که بخدا ایمان و اعتقاد دارید بخدا توبه و انابه و بازگشت کنید و جلو شهوتهای حیوانی را بگیرید شاید رستگار شوید

بس خلاصه مضمون آیه این شد که زنان باید عصمت و عفت و تقوی داشته باشند و موجبات تحریک و تهییج شهوت بیگانگان را فراهم نکنند و بفتح و دلال و نمایش آرایش دلهای مردان اجنبی را پریشان و مضطرب نکنند و آنها را از همسران و هم‌بشران خود منصرف و منحرف ننمایند جای هیچگونه تردیدی نیست که مرد هر اندازه قوی القلب باشد بحکم جاذبه جنسی کم یا بیش بکندی یا تندى تحت تاثیر زنان واقع میشود و مخصوصاً که اگر زن تصمیم بر دربارائی بگیرد بغوری مرد را از یاد درمآورد هزار سلسله دل را از تاب عشق بسوزد

ز آتش رخس آن طره چون بتاب برآید

هزار جامه نقوی بپا کند اگر آن رو

بچشم زاهد صد ساله بی نقاب بر آید

اگر که مست و غرغروان در آید از در مجلس

خروش و غلغله از جان شیخ و شاب بر آید

اینجا است که اگر جنو این هوسرایی های زنانه گرفته نشود به انتظامات خانواده کی مدد و اعانه وارد میشود زیرا که عواطف اختصاصی مردها در غایت و چپاول زنهای بوالهوس میافتد و حقوق زنان عقیقه ای که شوهرانشان در کوچه و بازار بچنگال دلقربیان عیار گرفتار شده اند پایمال میشود و این خود حثایت بزرگی است که از زنان بوالهوس بزنان عقیقه خانه دار رسیده است

عدل اجتماعی و رعایت حقوق همگانی مقدسی است که از این جنایت و خسارت ها سخت جلوگیری شود راه جلوگیری فقط و فقط منحصر است در محدود و محصور کردن همه زنان

ماحب اسلام که عهده دار سمادت همگانی شده است و عموم بشر را باطن همیشه کی خودش دعوت فرموده است چنین دستور میفرماید که زن بدون اذن و اجازه شوهرش حق ندارد از محیط خانه خارج شود چنانچه خود سری و هوا پرستی کرده و بدون هیچ منظم عقلانی از خانه بیرون شود مرشدها بر او نفرین میکنند تا موقعیکه بطاقت برگردد و چنانچه برای غیر شوهرش آرایش نماید بر خداوند است که او را آتش بسوزاند

در عهد پیغمبر بکفر از انصار بیفر رفت و در موقع حرکت بازتش معاهده کرد که تا باز گشت او از خانه بیرون نرود تصادفاً پس از این زن بیمار شد زن فرستاد خدمت پیغمبر و اجازه عیادت پدرش را درخواست کرد حضرت اجازه دادند و همروندند در خانهات بشین و شوهرت را اطاعت کن بیماری او سخت و سنگین شد چندان استعجازه کرد و همین جواب را شنید تا پدرش مرد باز استعجازه کرد که رود و بر پدرش نثار بخواند حضرت اجازه ندادند پس چون پدر او را بخاک سپردند پیغمبر پیام فرستادند نزد آن زن که چون تو اطاعت شوهرت را نمودی و از خانه خارج نشدی خداوند بسزای این عمل ترا و پدرت را آمرزید

ای خواهران ایمانی و ای بانوان اسلامی بدانید که شما از پیغمبر اسلام

مهربان‌تر و خیرخواه‌تر برای خود نخواهید یافت و چنانچه اندکی بشت‌با  
 بغواشهای پوچ نفسانی بزنید و پیروی این پدر مهربان را بفرمائید  
 یقیناً عزت و عظمت و بزرگواری و راحت و آسایش و سعادت این جهانی و  
 دستگیری آن جهانی را دریافته‌اید.

فعلاً بهمین گفتار اندک قناعت نموده و با خواست خدا در آینده  
 توضیحات بیشتری بمرضتان می‌رسانم.

عجالة همه شماها را در سایه عصمت و عفت حضرت فاطمه زهراء  
 بخدا می‌بارم و سعادت جاودانی همگانی را از خداوند متعال خواستارم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین





### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ  
 ذِي الْأَرْهَامِ مِمَّنْ يَدْرِيْنَ عَلَيْهِنَ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ  
 فَلَا يُوْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

سخن هفت گزشته در آزادی زنان از نظر اسلام بود و گفتیم که دین اسلام زنان را در آزادی برابر با مردان نکرده و بشنظر و حفظ خانواده که اساس اجتماع است کاملاً جلو زن را گرفته و باین وسیله خدمت بزرگی بعالم بشریت فرموده و نوع بشر را از هر گونه خطری مصون و محفوظ داشته تا با کمال آرامش و آسایش واه سعادت زندگانی و دستکاری جهان جاودانی را به پیمایند پیش از ذکر آیات و روایات لازم است مقدمه ای بعرض شنوندگان محترم برسانم سپس دستورات اسلام را عرض کنم چون خلقت زن برای پیدایش و پرورش فرزند است تا نوع بشر باقی و محفوظ بماند خداوند متعال در زن عواطف و اندیشه هائی نهاده که بوسیله آنها بتوانند مردها را بخود متوجه کنند و آنها را قریب خود نموده نتیجه مطلوبه که پیدایش اولاد است حاصل شود حسن صورت و صباحت و ملاحت و لطافت و رقت قلب و مهر و عطوفت و غیر اینها از صفات جذابه و روحیات لطیفه که در زنان است همه برای همین منظور است و بواسطه همین جهة است که زنان با کیزگی و نظافت و خود آرائی و زینت و غنچ و غمز و دلال دل بستگی بیشتری از مردها دارند شما کمتر زنی را میبایید که با تزیینات و آرایشات چه در لباس و چه در اندام سرکار افزونتری نداشته باشد بنا بر این دانه پاشیدن و دل را صید کردن از لوازم اولیه طبیعه و شئون فطریه زنها است وخواه و ناخواه بوسیله جمال طبیعی خدا دادی و آرایش و تعمل مناعی سلسله جنبانی کرده و

دل ربائی نموده و جفت خواهی مینمایند حال اگر بطوریکه بعضی از هواخواهان آزادی زنان گفته و میگویند زن در تمام شئون اجتماعی آزادی مطلق داشته و با مردها در تجارت و صناعت و سیاست و سایر امور کشوری و لشکری و اداری و ملی و غیرها وارد شود و توش بهوش مردها در تمام مجامع و مشاوع آمیو شد و نشست و برخاست نماید چون اوازم طبیعی او که صید دل مرد است از او جدا نمیشود تا گریز مردها را بخود مشغول ساخته و افکار منظم آنها را بریشان نموده و از کارهای اجتماعی و وظائف اختصاصی شان باز میدارد و آندیشوهای آنان را برافه جفت جوئی و شهوت رانی مشغول و متعطش میکنند و بالاخره هر دو فاسد و خراب میگرددند

فرض میکنیم خانم جوانی وارد شغل اداری شد مانند ماشین نویسی یا دفترداری یا غیر اینها از مشاغل دیگر و یک نفر مرد جوانی هم در همان اداره و مخصوصا در همان اطاق پشت نیز دیگری مشغول کار شد چون طبع زن بر نمایش و آرایش و دلبری است قطعا از این امر طبیعی دست بر نمیدارد و اگر تزیین و آرایش را بیشتر نکند کمتر نخواهد کرد حسن جذاب خدا دادی با آرایش معمولی صناعی در او جمع است و باید با جوانهای زیبای مختلف الشکل یا لا اقل با يك جوان روز ها و ماهها و سالها هم کاری کند اقلا روزی چهار ساعت با مرد جوان در يك اداره و يك اطاق بسربرد

حال سؤال میکنیم آیا این دو عضو اداری در ساعات کار در اطاق خلوت و خالی از اغیار بدون هیچ دغدغه فکر و اضطراب و بی هیچ تشبیر حالت و انقلابی مشغول انجام کار خود میباشد و ذره ای از حدود مشروع اداری و قانونی و دینی تغصی و تجاوز نمیکند و کوچکترین هیجانی در قوه شهویه و مظاهر حیوانیه آنها پیدا نمیشود آیا عینا مانند دو نفر مرد کارمند اداری که در يك اطاق بیکار خود مشغولند خواهند بود و روح يك این خانم قشنگ جوان با آن آقای زیبای جوان چه در ساعات کار اداری که در يك اطاق بسا هم خلوت کرده و جمع شده اند و چه در سایر اوقات شبانه روز بهیچوجه تکان نمیکورد و پیرامون عالم شهوترانی و اعمال هوسهای حیوانی نمیکردد یا اینکه قطعا و یقینا در

هر دوی آنها تغییر حالت و تزلزل فکر و اندیشه های گوناگون حیوانی و شهبانی پیدا میشود که اگر تمام وقتشان را نگیرد مسلماً مقداری از وقت آنها را بدل دادگی و دلستانی میگیرد و لا اقل در خارج اداره خود را بیکدیگر رسانیده و کام دل از بیکدیگر می گیرند آیا این گاه و کهرباء بعد از اینهمه نزدیکی و نداشتن مانع و حاجب بهم دیگر نمی رسند و بوصول نائل میشوند آیا این آتش و پنبه که پهلوی هم قرار گرفته اند هیچ تجاوزی بیکدیگر نمی کنند و احتراق و اشتعالی حادث نمیشود چگونه ممکن است دو سیم الکتریسته مثبت و منقی بهم برسند و ایجاد برق نشود مگر اینکه قوانین طبیعت درهم بشکنند یا اینکه بگوئیم زنهای اداری دو عصمت و عفت مانند مریم مادر عیسی و مانند خدیجه کبری و فاطمه زهرا و مردهای اداری هم مانند یحیی بن زکریا و حضرت عیسی و سایر انبیای گمان نیکتم احدی حتی خود آنها هم این ادعا را بفرمایند پس خواه و ناخواه کم یا بیش زود یا دیر در خود اداره یا در خارج این چنین زن و مردی از حدود قوانین مشروعه تجاوز خواهند کرد و هر دو براه خلاف انحراف می یابند و پای عفت و نجابتشان بسنگ حیوانیت می شکند و دامن تقوی و طهارتشان آلوده میشود کارشان کمتر از میزان حقوقشان خواهد بود و از این راه آکل بر جامعه اند اندیشه هاشان بریشان و پراکنده میشود و از این راه دل بغانه و لانه نمی بندند و ممکن است خدای نخواست مر تکب اعمال زشت شوند و خود و دیگران را دچار امراض و بیماریهای بدنی هم بنمایند و هر کس این مذکورات را انکار کند یا معارض و معاند وجدان است یا بسیار بی اطلاع و سخت نادان است

چون حال ادارات را که دارای مقررات مضبوط است و فقط محل کار و برای کار ساخته شده است فهمیدیم حکم خیابان ها و منازل ها و سینماها و تئاترها و گردشگاههای تفریحی و مجلسهای شبانه و شب نشینی های محرمانه و معاقل عیش و نوش و رقص و دانس و غیر ذلک را بالاولویه خواهیم فهمید

هوا خواهان آزادی زنان ادعا می کنند که در اثر تعلیم و تربیت میشود زنان را وارد همه این اجتنافات کرد از دون اینکه کوچکترین

لطیفه محبت و پاکدامنی آنها برسد و با کثرین تعصنه تاریکی در دل سفید مردها پیدا شود مثلا میگویند که ممکن است زن جوان زیبا همه گونه آرایش بنماید و سفارزهها برود و هرگونه بیع و شرایی را طبق دایخوام با هر مرد بیگانه ای انجام بدهد و بخیایانها و گردشگاههای عمومی و سناها و تآثرها برود و نمایشهای ناشایسته و عملیات دلرانه را از هر زن و مردی بپسند بشنود و با هر جوان زیبایی در مراکز سینما و تآثر و سایر مجالس هم نشین و هم مجلس بشود و ساز و نوازهها و آوازه های موسیقی را بشنود و عینا بهر جا که پای مرد میرسد پای او هم برسد و معذالك دامن عفت و تقوی او پاك و ضیپ و طاهر مانند و مانند زن خانه داری که سرگرم شوهر داری و فرزند داری است که چکترین خیال فاسد و خاضرة نامناسب در مغز و قلب او راه پیدا نکند

شما ای دانشمندان با انصاف و ای خردمندان با وجدان این ادعاء بی اساس و بوج را می پذیرید آیا این فرضیه باطل را قابل قبول میدانید کدام تعلیم و تربیت است که جلو این طوفان طبیعی و این طغیان کوه کن حیوانی را نتواند نگه دارد

گویند پادشاهی گربه ای را تربیت کرده بود که در مجلس او شمع بدست می گرفت و با ادب مانند لاله می نشست تا بدیگران بفهماند که همه چیز قابل تربیت است و وزیر دانشمند سلطان عرض کرد بلی همه چیز قابل تربیت است ولی تا هنگامیکه خواهشی طبیعت در برابرش نباشد برای ثابت کردن مدعی موشی را گرفت و در مقابل آن گربه انداخت گربه در ابتداء امر بهقتضای تربیت قدری ایستادگی کرد آخر الامر در مقابل جست و خیزهای موش بی تاب شد ناچار شمع را بزمین افکند و بدنبال موش دوید مگر خود ندیده و با نشنیده ایم که زنان تربیت شده اروپا و تعلیم یافته امریکا وقتی که آزادی پیدا کرده و در اجتماع داخل شدند چگونه در برابر شهونهای نفسانی تمام اصول و ضوابط تعلیم و تربیت را ازدست داده و بهوسهای بیجا اساس عفت و تقوی و بلکه ملک و ملت را متزلزل نموده و مینمایند اگر باور ندارید خوب است مقداری کلمات و نوشتجات دانشمندان آنها را بخوانید و بر آن آزادی و بر نتایج او نفرین کنید

جرجی زیدان در کتاب مختارات مقاله‌ای در این موضوع دارد که خلاصه‌اش این است

می‌گوید مدنی بود که تصور می‌کردیم چهل و نادانی برای زنان بسیار بد است و جلوگیری آنها از ورود در اجتماعات بجهت کسب‌وکاری و تحصیل ناموس بسیار قبیح است و از این‌رو اروپائین و بویژه فرانسویان را تقدیس می‌کردیم که در تمام شئون و حقوق زنان را با مردان مساوی و برابر کرده‌اند و آنها در نظام اجتماع وارد شده کارهای مردانه می‌کنند از قبیل خرید و فروش و دخول در ادارات دولتی چون تلگرافخانه و تلفون خانه و پزشکی و پرستاری بیمارستانها و کارمندی لابراتوارها تا بالاخره در احزاب و مجامع سیاسی برای مطالبه حقوق خود وارد شده حتی وکیل انتخاب نمودند و خیال می‌کردیم که يك پهلوی کارهای کشور را روی شانه زن‌ها نهاده و مملکت دو چندان ترقی می‌کند از این‌رو بر زنان فرنگ غبطه می‌خوردیم و از نادانی و پرده نشینی زنان شرق شکایت داشتیم تا در اثر سیر در پاریس که مهد تمدن و مرکز آزادی است چگونگی و احوال زنان آزاد را دیدیم شکایت ما منقلب برضایت شد و نزدیک است که بنادانی و پرده نشینی زنان خودمان راضی و خورسند شویم آنانکه این آزادی را برای جنس لطیف زن می‌خواستند سخت با آنها بدی و دشمنی کرده‌اند زن را بی‌آزار می‌فرستند با جوانان مخلوط و مزوج می‌کنند و این گوهر شریف و جوهر لطیف را به مرض مفاسد بسیاری دره‌آوردند جوانان حیل و گریه وسیله مال و منال و سایر امور آنها را می‌فریبند و بالاخره از ردیف زنهای نجیب خارجشان می‌کنند و پایان کار آن‌ها را هرزه و هرجایی و بی اعتبار می‌نمایند که باید دوران عروزدگی‌شان را در کوچه‌ها و خیابان‌ها پایان برند و در مصر از این قبیل زنان نمونه‌ای پیدا شده ولی در پاریس هزارها زنان باین روزگار تلخ گرفتار شده‌اند بطوریکه هیچ خیابانی و گردش‌گاهی و باغ و بستانی نیست که از این قبیل زنان بوالهوس بی‌عفت خالی و تهی باشد

عامل اساسی این خرابی همان آزادی و خود سری است که دولت فرانسه بزنها داده و آنها را در کسب و تحصیل رزق مساوی و هم‌قدم با

مردها کرده اکنون هزارها زن جوان در خیابان‌های پاریس بحال افسار گسیخته گی و آزادی مم عمر خودشان را ضایع میکنند و هم هزاران مرد جوان را فاسد و بلا عقب مینمایند که اگر نبود این آزادی همانا آنها مادرانی بودند دارای اولاد و صاحب خانه و عائله و آن مردها هم مردانی بودند صاحب خانه و اولاد فرانسه بوضع کنونی درخطر شدید اجتماعی واقع شده که اساس ملك و دولت او را سخت تهدید میکند و از این خطر دهائی نمی‌یابد مگر پس از انقلاب بزرگی در سال گذشته بر اثر آزادی زن‌ها هیجده هزار بچه بی صاحب سر راه افتاده در شهر پاریس پیدا شده و بر اثر این آزادی مفرط از چهل سال پیش تا کنون احصائیه نفوس پاریس و آمار آنها بیک متوال است و هیچ زباندنی پیدا نکرده با آنکه افراد سائر ملل روز بروز در ترایده دخترهای آزاد بی صاحب می‌بان کویچه و بازو ریخته و جوان‌ها بواسطه نرفتن زیر بار تعب و مشقت عیال داری و خانه داری با آنها دفع شهوت موقت میکنند اگر چه جهل و حجاب برای زنان اندکی زیان دارد و تا یکمقداری از تمدن عقب می‌اندازد و لکن آزادی مفرط چه یا علم و چه بدون علم ضرر و زیانش به جامعه و بخانواده بسیار است و یقیناً جامعه را فاسد میکند و بزرگ شاهد وضعیت اجتماعی کشور فرانسه و شهر پاریس است

اساساً ریخت و ساختمان زن برای مادری و پرورش فرزندان و تدبیر منزل و عائله است و علم تدبیر منزل علم بسیار بزرگی و عملش هم در اهمیت کمتر از اعمال مردها در صنعت و تجارت و سایر امور نیست این بود مختصری از تصریحات جرجی زیدان مورخ مشهور مصر که در الهلال سال ۲۱ تحت عنوان نظام الاجتماع فی فرنسا نوشته و در کتاب مختارات عینا نقل شده است و در الهلال سال ۱۰ تحت عنوان آفات المدن الحديث نمرضاتی بر این حریت و آزادی دارد که ما از ذکر آن اعتراضات خودداری میکنیم

تو ای زن گر بخواهی ایمنی را

بخوی غریبان هر گز مه دل

در آن محفل که مردان جا گزینند

مگردان خویشان را شمع محفل

تو را با مرد آمیزش تشاید  
 که آمیزش بود غرقاب هلال  
 هلا آمیزش بیگانه مردان  
 مزاجت را بود زهر مبله‌ل  
 چو خواهی نام نیک و دامن پاک  
 بکوی و خانه از بیگانه بکسل  
 تو ای بانوی بازادی ز بازار  
 چه باز آری بجز کسب رذائل  
 زنان را جستجوی کار باشد  
 بنزد بفردان تحصیل حاصل  
 بکار و بار مردانت چه کار است  
 که کار زن بود ندیر منزل  
 تالستوی دانشمند شهر روسی میگوید بر مرد محض سماعت و  
 صلاح جامعه لازم است که مراقبت حال زن را نموده و در خانه که  
 دائره آزادی و سیمی است محبوب بنماید تا از اختلال نظام این گردد  
 ابو علی سینا بزرگ حکیم شرق میگوید بر مرد است که زن را پرورش  
 فرزند و اداره امور خانواده مشغول سازد زیرا اگر زن به کارخانه نپردازد  
 و فارغ باشد همش مصروف آرایش و خود نمایی میگردد و جلوه گری  
 برای مردها می نماید و این کردارها او را پست و ناچیز و کم قیمت و  
 معیوب میکند  
 آنی روه کاتبه معروفه انگلیسی میگوید اگر دخترها در خانه  
 خود یا خانه شوهرشان مانند خدمتگذار باشند بهتر است برای آنها  
 و سبکتر است بلای آنها تا آنکه در معامله جات وارد شوند و بامردان  
 بکوشند چه آنکه حیات ابدی آنها بر طرف خواهد شد وای کاش ملکت  
 ما مانند کشور مسلمانها می بود که زنان شان با خفاف و طهارت و حشمت  
 در نهایت آسایش و سهولت زندگی میکنند  
 ازوست کونت مؤسی علم همران در کتاب نظام سیاسی می گوید

اگر زنان برستند بساواتی که یکدست مردان برای آنها خواهانند ضایع و فاسد میشوند زیرا که هرگز نمیتوانند دو کارهای مخصوص بردان آن اندازه نبوغ بخرج دهند و سختیها و دشواریها را تحمل کنند تا بپایه مردها رشد پیدا کنند. بالنتیجه از وظیفه اختصاصی خودشان باز میمانند و شخصیت مستقل خود را گم میکنند.

ژل سیون دو مجله ۱۸ از مجله المجلات فرانسوی میگوید زنی که در خارج از خانه خود مشغول عملیاتی شود اداه حق زینت نخواهد نمود و او را زن نباید شمرد.

دائرة المعارف لاروس می نویسد که آزادی زن برای جامعه خطرناک است و بطوری که امروز از صفحات تاریخ معلوم شده غرابی کشور درم بر اثر آزادی زنان بوده و از نتایج آزادی است که در یک شهر پاریس دوست هزار فاحشه پیدا شده و از نتایج او است که از سال ۱۸۸۹ تا سال ۱۸۹۲ که چهار سال است ۵۸۶۹ نفر در فرانسه بعلت مباحثه و شرب مسکرات خود را هلاک کرده اند و در مملکت ایتالیا در مدت چهار سال ۵۶۹ نفر زن بهمین علت هلاک شده اند. در روزنامه کامون نوشته است که در مسکو در هر صد نفر زن هفتاد نفرشان مبتلا بسفلیس و سایر امراض تناسلی میباشند اینها همه بسبب عدم حجاب و آزادی زنان است.

نه تنها مابلیکه بزرگان و فلاسفه دانشمندان و پادشاهان بی بایش موضوع بزرگ برده ایم آزادی زنان مدینت ما را روز بروز میکاهانند و ما را بسقوط سریع می کشاند تمام شد کلام لاروس یکی از تازه ترین مجله های کنونی طهران مجله بدیع امروز است که بقلم دکتر بدیع زاده نوشته میشود.

در شماره بیستم مطابق هشتم بهمن ۱۳۲۸ راجع باوضاع احوال زنان امریکا و مفاسد روز افزون آنها شرح مفصّلی از کلمات دکترها و دانشمندان کنونی امریکا نقل میکند.

اجمالش اینست که اصل جدید الاختراع نسای زن و مرد در شئون اجتماعی و آزادی زنان دو کارها آنان را به پرتگاه مخوفی کشانیده یکی از دانشمندان روانشناس امریکایی در نتیجه تحقیقات چهار



بی پرده است که تمایل دختران بتجربیات جنسی پیش از ازدواج با سرعت شگفت آوری پیش میرود در صورتیکه این عمل دو دوشل پیش برای دختران سرشکستگی محسوب میشد و در آن تاریخ فقط ۱۳ درصد دختران پیش از ازدواج دختر نبودند و لی طبق آمار که فعلا دکتر ترمن تهیه کرده در سال ۱۹۴۲ چهل و نه درصد دو نتیجه روابط نامشروعی که دختران امریکائی با جوانان پیدا کرده اند ناموس خود را از کف داده اند و اگر بهمین ترتیب پیشروی کنند در ۱۹۶۰ صد درصد هروسهای امریکائی با کره نخواهند بود و عامل عمده این فحشاء آزادی دختران است و باز میگوید این کار زشت منحصر بدختران نیست بلکه زنان شوهردار بیشتر از یک چهارمشان تسلیم دست هوی و هوس شده اند نه فقط آمار اصال نامشروع و تولد کودکان حاصله از زنا و سقط جنین با سرعت حیرت انگیز بالا میرود بلکه طلاق روز بروز شایعتر میگردد بطوریکه فعلا نیمی از ازدواجها مواجه با طلاق میگردد زنان در عوض خانه داری و تربیت اولاد بشکر تساوی جنسی با مردان افتاده اند و خود را در مضایقه بزرگی افکنده اند این مسئله از مشکلات بزرگ کشور امریکا است که با تمام ترقیات روز افزون هنوز راه حلی برای آن پیدا نکرده اند این بود خلاصه آنچه در این مجله نقل کرده است

عرض میکنم راه حل این مسئله منحصر است بهمان راهی که اسلام رفقا باید دور زن را حصار کشید و او را از ورود در اجتناعات و آزادی مطلق و برابری با مرد جلوگیری کرد

هر آن باهی که نعلش سر بدری	مدامش باغبان خونین چکری
باید کندش از پیخ و از بن	اگر بادش همه لعل و کهر بی
افصح التکلمین سعدی شیرازی میفرماید	
چو زن راه بازار گیرد بزن	وگر نه تودوخانه بنشین چو زن
چو در روی بیگانه غنبدید زن	دگر مرد گو لاف مردی مزن
ز بیگانه گان چشم زن کور باد	چو بیرون شد از خانه دو کور باد
به پوشانش از مرد بیگانه روی	وگر نشود چه زن آنکه چه شوی

حکیم نظامی گنجوی میگوید

بس مردان شدن مردی نباشد

زن آن به کش جوانمردی نباشد

مشو دنبال مردان چون زلیخا  
 عشق اندر میبوی کن چو ملدا  
 با گل را که تتر و تر گرفتند  
 بیفکندند چون بو بر گرفتند  
 بسا باده که در ساغر کشیدند  
 جگره ریختندش چون چشیدند  
 تو خود دانی که وقت سر فرازی

زنا شومی به است از عشق بازی  
 حال که گفتار حکماء و دانشمندان قدیم و جدید را نظما و نثرا  
 شنیدید و ثمرات تلخ این درخت آزادی را در مسالك راییه‌متدنه مانند  
 فرانسه و امریکافسیدید خواهید تصدیق فرمود که شاهراه مستقیم هائی  
 است که دین مقدس اسلام باز فرموده

خداوند به پیغمبر میفرماید بگو بزرگان و دختران خودت و بزن‌های  
 مؤمنین که چادرهای خود را بهم نزدیک کنند (تا سر و صورت و سینه  
 و بدن آنها پوشیده باشد) این کار نزدیکتر بشناخته شدن آنها بفت و  
 نجات است که چون شناخته شدند آزار نخواهند شد رسم جوانهای  
 هرزه و بوالهوس و ذیکلو این بود که شبها سر راهها می نشستند و  
 کنیزها و زنان فاحشه را که سر و صورتشان برهنه بود آزار می کردند  
 گاهگاهی زنان نجیبه را که برای ضرورتی از خانه بیرون می آمدند آزار  
 کرده و جریان و دست آنها را هتك میکردند میگفتند ما گمان کردیم که  
 آنان فاحشه و بدعمل میباشند خداوند امر فرمود که زنان نجیبه چادر  
 بر سر و صورت و بدن بیفکنند تا بین آنها و زنان بد عمل امتیاز باشد  
 و مورد آزار و سوء قصد ذیکلوها واقع نشوند آری

دیده بادام چو می برده گشت مغز وی از هر دهنی خورده گشت  
 شب چو نینکی در دیک حلیم گریه و سک را ز ملامت چه بیم  
 پس خداوند زنان مسلمان را امر بستر و پوشش فرموده بلکه از  
 خانه خارج شدن بدون ضرورت و با اجنبی حرف زدن را هم قدغن کرده  
 بزرگان پیغمبر میفرماید وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ

### الجاهلیة الأولى در خانها تان بشنید و مانند زنان جاهلیه خود را

آرایش نکنید وقتی زمان پیشبر با طهارت و هوائی که دارند مامور به خانه نشینی باشند تکلیف سایر زنان مسلمان معلوم است

پیشبر فرمود زنان عورتند و باید آنها را در خانه پنهان و مستور داشت و بطی علیه السلام توصیه کرد که نیاز جمعه و نماز جماعت و عیادت مریش و تشییع جنازه و هروله بین صفا و مروء و استلام حجر الاسود برای زنان نیست **مَسْجِدُ الْمَرْأَةِ بَيْتُهَا** خانه زن مسجد او است و باز پیشبر

نهی فرمود از اینکه زن بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون یا بدو نهی فرمود از اینکه با بیگانه بیشتر از پنج کلمه سخن بگوید آنهم در موارد ضرورت و لزوم و الا ابدأ نباید حرف بزند و باز پیشبر فرمود بدترین زنها آن زنی است که خود را برای غیر شوهرش زینت کند

حضرت اصیر المؤمنین (ع) با امام حسن (ع) دستوراتی راجع بزنان میدهند تا آنکه میفرمایند آنها را برده‌گی و مستور بداد زیرا که بیرون شدن آنها از خانه دشوارتر از این نیست که مرد بیگانه نادرست بر آنها در خانه وارد شود

اگر توانایی داشته باشی کاری بکن که زنانت بنیر از توهین مرد بیگانه‌ای را نشناسند پیشبر فرمود هر زنی که عطر بزند و از خانه‌اش بیرون رود نخرین کرده خواهد شد تا بخانه‌اش برگردد و می‌فرمایند سراوار نیست که زن از میان جاده راه برود بلکه باید از کنار برود (زیرا که کثر با مردها تصادف میکند و مردان او را کمتر می‌بینند)

علی علیه السلام میفرمایند روزی پیشبر از اصحاب سؤال کرد که بهترین چیزها برای زنان چیست ما همگی از جواب عاجز شدیم من آمدم بخانه و قصه را برای حضرت فاطمه زهرا نقل کردم فاطمه گفت بهترین چیزها این است که نه مردی آنها را به بیند و نه آنها مردی را به بینند من آمدم و جواب را به پیشبر عرض کردم پیشبر فرمود این جواب را کی بتو آموخت عرض کردم فاطمه (ع) پیشبر بشگفتی دو آمد و فرمود فاطمه پادۀ تن من است ام سلمه می‌گوید روزی من با مبسوط خدمت پیشبر بودیم که این

ام مکتوم وارد شد پیغمبر بما فرمود اَحْتَجِبْنا خود را بنهان کنيد ما عرض کردیم یا رسول الله این شخص کور است و ما را نمى بیند حضرت فرمودند اَعْمِیْا وَاِنْ اَنْتُمْآ آبا شما هم کورید (آبا شما او را نمى بینید)

پس از این آیات و اخبار و هزارها اخبار دیگری که ما ذکر نکرده ایم معلوم شد که زن مسلمان باید در پرده و پوشیده باشد و حتى المقنن از معاشرت و مجالست و مکالمه با بیگانگان پرهیزد و چنانیکه قسمتهای تاریخی و فلسفی را شنیدید از نظر حفظ هفت و هشت زن و حفظ درستی و نجات مرد و از نظر آسایش عمومی و حفظ نظام اجتماع حق با اسلام است خداوند را بجزمت قرآن عظیم سوگند میدهم که توفیق عمل با احکام اسلام را به عطا فرماید چنانچه برادران و خواهران ایمانی و ایرانی بفرمایشات قرآن و پیغمبرشان عمل بفرمایند و زنجیر هوی و هوس را پاره کرده و در پیروی اسلام بر آیند البته هم خود آنها منفردا و هم سایر افراد ملت مجتعا از سعادتها و کامیابیهای زندگی برخوردار میشوند و الا سرانجام کاو پروژگار سیاه زنان متسدن فرانسه و امریکا که شه ای شنیدید مبتلا میگرددند

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِذْمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

چون بنا بر مشهور در نزد علماء امامیه امشب شب رحلت حضرت ابوالحسن الثالث امام علی الهادی (ع) میباشد مقتضی است مقداری از موضوع امامت و اندکی از تاریخ و گذارشات آنحضرت بمرض شنوندگان محترم برسانم

حدیثی بتواتر معنوی از حضرت پیغمبر نقل شده بروایت عامه و خاصه که مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَرْفِ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةٍ وَ مَاتَ مِيتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ و مقصود از تواتر معنوی این است که مضمون این حدیث را بمبارتهای مختلفه و الفاظ متنوعه شیعه و سنی بتوسط روایت کنندگان متعدد نقل و روایت کرده اند و بقدری روایت کنندگان زیادند که احتمال توافق آنها بر کذب و دروغ داده نمیشود مانند اینکه اشخاص مختلفی که از مکه می آیند بزبانها و بیانهای عذیده بما خبر میدهند که فی المثل خانه کعبه در وسط مسجد الحرام است و ماوقتی مراجعه بوجدان خودمان می کنیم احتمال نمیدهیم که این اشخاص در يك معلى با هم جمع شده باشند و اتفاق کرده باشند بر اینکه يك همچو مطلبی را بدروغ جعل کنند و بما بگویند

زیرا که اولاً جمع شدن این اشخاص مختلفه که از حیث لهجه و زبان و از حیث مسکن و ماری و از حیث اخلاق و روحیات با هم مختلفند در یکجا بعید است مثلاً یکی ترك است یکی فارس است یکی عرب است یکی هندی است یکی عالم است یکی جاهل است یکی شیعه است یکی سنی است یکی اهل آذربایجان است یکی اهل هندوستان است خیلی

بمید است که اینها در يك محل جمع شده باشند و با هم قرار داد کرده باشند بر جعل يك مطلب دروغ بی اصل و بی حقیقتی  
و ثانیاً در جعل این دروغ فائده دنیوی و اخروی برای آنها نیست  
که بمنظور جلب آن فائده این دروغ را جعل کنند پس اینها با اختلاف  
مذهب و مملکت و اختلاف نژاد و لهجه و اختلاف مسکن اگر همگی گفتند  
که خانه کعبه در وسط مسجد الحرام است این خبر متواتر خواهد بود  
و ما قطع و یقین پیدا می کنیم بصحت و درستی آنچه را که گفته و  
نقل کرده اند

در موضوع بحث فعلی ما هم مطلب از اینقرار است که شیعه و سنی  
از طریقهای مختلفه بوسیله اشخاص مختلفه هدیده مضمون این کلام را از پیغمبر نقل  
کرده اند و احتمال اینکه همه این روایت کنندگان با هم جمع شده باشند و این مضمون را  
بدروغ نسبت به پیغمبر داده باشند بسیار بعید است بلکه یقین بعدم این احتمال داریم  
پس بنا بر این بر ما قطعی و یقینی میشود که حضرت پیغمبر  
مضمون این کلام را یکی از عبارتهای مختلفه فرموده اند و چون قطع  
پیدا کردیم بگفته پیغمبر باید بر طبق او عقیده و ایمان پیدا کرده و  
باو عمل کنیم

و خلاصه مضمون خبر این است که هر کس بمیرد و امام زمان خودش  
را نشناسد مانند این است که کافر و منافق مرده باشد و مانند مردمان  
زمان جاهلیت مرده است یعنی در آخرت و پس از مردن حکم کافر را  
دارد و در عذاب خواهد بود اگر چه در دنیا حکم مسلم را داشته و خون و  
عرض و مال او محترم و محفوظ باشد

علامه مجلسی فقه در جلد هفتم بحار و غیر او در کتب دیگر این  
احادیث را از طرق عامه و خاصه نقل و روایت فرموده اند و هر کس طالب باشد  
باید مراجعه تفصیلی بآن کتب کند و این حدیث شریف بر چند مطلب  
دلالت میکند اول وجوب معرفت بر عموم مسلمین بطوری که احدی از  
اول اسلام تا کنون والی یوم القیامة از این حکم استثناء نشده زیرا که  
پیغمبر فرموده است هر کس بمیرد و امامش را نشناسد کافر مرده است

ولفظ (هرکس) عمومیت دارد زن و مرد همه مسلمانها را از ابتدای اسلام تا انتهای آن شامل میشود دوم وجوب وجود امام در هر دوره و هر زمان بطوری که آنی زمین از امام و حجت خدا خالی نیست

و باید مردم آن زمان او را بشناسند سوم آنکه شناختن او برابر کفر و بی دینی است یعنی هر که او را شناخت پس از مردن مانند کفار است و از اسلام ظاهریش بهره آخرتی نمی برد برادران سنی ما در حل مضمون این حدیث بزراحت زیادی افتاده اند و بالاخره نتوانسته اند راه حل صحیحی باز کنند زیرا که آنها پس از پینمبر قائل بوجوب وجود امام بآن معنائی که شیعه میگوید نیستند بلکه میگویند بعد از پینمبر سلاطینی و امرایی بودند که امور اجتماعی مسلمین را اداره میکردند مانند شیخین و ذوالنورین و علی بن ایطالب و معویه و یزید و عبدالملک مروان و ولید بن یزید بن عبدالملک و سایر خلفاء امویه و عباسیه تا سلاطین کنونی که موجودند و زمامداری مسلمین را می نمایند و بعضی از اینها بتصریح مورخین عامه دارای هزار گونه فسق و فجور بودند مانند شرب خمر و قمار بازی و لهو و لعب های بسیار زشت دیگر چنانچه اغلب تاریخ نویسهای آنها مانند سیوطی و غیره نوشته اند که ولید بن یزید بن عبدالملک شراب می خورد و زنا میکرد و می خواست برود بسکه و بر بالای بام کعبه شراب بخورد و قرآن و اثر باران کرد با همه این کارهای زشت چون زمامدار امور مسلمین بود و سلطنت اسلامی را بدست گرفته بود اولی الامر بود و باو امیر المؤمنین می گفتند

و بسیار واضح است که این حدیث شریف را نمیتوانند بر اینگونه اشخاص منطبق کنند یعنی نمیتوانند بگویند که معرفت و شناسایی یزید بن معویه که کشته پسر پینمبر و امیر کننده نوامیس آن سرور است واجب و لازم است و یا معرفت ولید زنا کار شراب خوار واجب است و هر کس اینهارا نشناسد کافر و اهل هذاب است

ناچار برای حل این حدیث براه دیگری رفته و گفته اند مراد از امام زمان قرآن است و مقصود پینمبر این است که هر کس بپرد و قرآن را نشناسد او کافر است و چنانچه اندک تأمل کنیم می بینیم این تاویل و توجیه هم غلط و نا صحیح است

بجند جهة اولاً پیغمبر میتواندست بگوید مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ

الْقُرْآنَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةٍ هر کس بمیرد و قرآن را نشاند کافر و جاهل

مرده است چرا لفظ امام زمانه فرمود و در باره از احادیث اهل تسنن است که هر کس بمیرد و بر گردن او بیعت امامی نباشد یا عهد و پیمان امامی نباشد او مثل اهل جاهلیه مرده است و معلوم است که تاکنون کسی با قرآن بیعت و معاهده نکرده است پس مراد از امام قرآن نیست

و ثالثاً مراد از شناختن قرآن چیست اگر مقصود معرفت معانی قرآن است چه بسیار از مسلمانها هستند که ابداً - سواد ندارند و الفاظ قرآن را هم نمیدانند تا چه رسد بمعانی او پس باید همه آنها کافر باشند و مسلمان واقعی منحصر باشد بآن کسیکه سواد عربی دارد واحدی از علماء اسلام يك چنین حرف نادوستی را نزده و نخواهند زد و اگر مراد معرفت الفاظ قرآن است علاوه بر اینکه بسیاوی از مسلمانان نادوسی و ترکی و هندی و آفریقائی و غیر هم الفاظ قرآن را نمیدانند و بنا بر این گفته باید مسلمان نباشند اصولاً این سخن سخن منقولی نیست و هیچکس از دانشمندان تا کنون يك همچو تفوهی نکرده پس بالقطع والیقین مراد حضرت پیغمبر از این حدیث قرآن نیست

و ثالثاً پیغمبر میفرماید هر کس بمیرد و امام زمان خودش را نشاند کافر مرده است از این کلام معلوم میشود که امام زمانها متعددند و برای اهل هر زمانی يك امامی است که باید مردم آن زمان همان امام خودشان را بشناسند و معلوم است که قرآن در تمام ادوار و ازمته اسلامی یکی بوده و خواهد بود و هیچگونه تغییر و تبدیلی و تعدی در او راه نداشته و ندلود

پس واضح و روشن شد که مقصود پیغمبر از این حدیث نه خلفاء و اولی الامرهای اهل تسنن و نه قرآن بلکه مراد آنحضرت همان امامهایی هستند که شیعه اثنی عشریه میگویند یعنی همان دور ازده امامی که پیغمبر عدد آنها را تعیین فرموده



و بنا بر روایات شیعه و سنی تصریح نموده باشند که خلفاء بعد از من بعد تقیاء بنی اسرائیل و بعد اسباط بنی اسرائیل و حواریین عیسی می باشند بدیهی و است که آنها دوازده عدد بودند پس امامانی که خلفاء پیغمبرند نیز دوازده نفرند و در بعضی از احادیث اهل تسنن اسم بعضی آنها را هم بالعصا برده و بعنوان طهارت و پاکیزگی از آلودگی های طبیعی و عصمت از گناه توصیفشان نموده

چنانچه حموی شافعی در کتاب فرائد السعیدین نقل کرده است که پیغمبر فرمود آنا و علی و الحسن و الحسین و اسماء من و اولی العسین

مظهر و من مضمومون من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پاک و نگه داشته شده از گناهیم آری بر انسان منصف و مصلحان یا وجدان بی غرض بغوی آشکار میشود که بنابر این مذکور است حق باشیعتی اثنی عشریه است و پس از پیغمبر دوازده نفر پیشوایان یا ایمان و مضموم از هر پایداری و گناه آمده اند که برای اهل هر زمانی شناختن پیشوای آن زمان و اطاعت از فرمایشات آنان واجب و لازم است و همه این پیشوایان دارای علم و قدرت الهی بوده و مانند خود پیغمبر واجد همه فضایل و مزایای انسانی و کمالات معنوی و روحانی بوده اند و بهر کمال نبوت و فضیلت رسالت هیچگونه فضل و کمال دیگری را فاقد نبوده اند صلوات الله و سلامه علیه

باد زیزدان مدام جوهر رحمت	بروح آن اوصیای عالی رتبت
آن متلعل شمس مشرق عزت	و آن متعالی بروج کرسی رفعت
کامده انوارشان مری اکوان	کنوز نجیبه رموز حقائق
کهن طلسمات گنجهای دقایق	بروز جلوات ذات حضرت خالق
جلالشان بر تر از عقول خلایق	مظهر اسرار دین مظاهر دیان
ایشان در اسم و جسم گرچه جدا بند	در صفت و ذات جله نور خدا بند
آری اگر خلق چشم دل بکشایند	اشهر معدوده جز یکی نمایند

هلال شوال نوشود مه شبان

یکی از آن بزرگواران عالی مقام همان امام همامی است که امشب متعلق بآن جناب است و ایشان دهمین امام شیعه میباشند ناچار گشتن علی

است و مشهورترین لقبهای ایشان تقی و هادی است و کنیه ایشان ابوالحسن است و چون حضرت موسی بن جعفر (ع) و حضرت رضا (ع) هم ابوالحسن کنیه داشتند برای تشخیص و امتیاز بین اینها اولی را ابوالحسن الاول و دومی را ابوالحسن الثانی می گویند و این حضرت را ابوالحسن الثالث میخوانند والد ما جدشان حضرت امام محمد تقی جواد میباشد و والدہ شان ام ولد (یعنی کنیز)

و از اهل مغرب زمین بوده نامش سمانه است ولی پسیده معروف شده علی بن مهزیار از حضرت هادی (ع) روایت کرده که آن جناب فرمودند مادر من معترف بامامت من است و او از اهل بهشت است هیچگاه شیطان باو نزدیک نشده و نمیشود و کید و مکر هیچ ستمگری باو نرسیده و نخواهد رسید مادر من در حفظ و حر است خداست و رتبه و مقامش کمتر از مادرهای صدیقین و صلحاء و خوبان نیست این بزرگوار بنا بر مشهور در روز سه شنبه نیمه ذی الحجة سال ۲۱۲ هجری در حر یا سه منزلی مدینه متولد شدند و بنا بر مشهور در روز دوشنبه سوم ماه رجب سال ۲۵۴ در شهر سامره رحلت فرمودند بنا بر این سن شریف آنحضرت تقریباً چهل و یک سال و شش ماه و هجده روز میباشد و چون پدرشان حضرت جواد (ع) در آخر ماه ذی القعدة سال ۲۲۰ هجری فوت فرموده اند پس مدت امامت این بزرگوار سی و سه سال و هفت ماه و سه روز بوده و محل دفن این حضرت در سامره در منزل شخصی خودشان میباشد و خلفاء عباسیه که تقریباً مقارن دوران امامت اینجناب بودند شش نفرند

**اول** محمد پسر هرون که ملقب بود به المعتصم بالله و در سنه ۲۲۰ شهر سامره را بنا نمود و در سال ۲۲۷ در همان شهر از دنیا رفت  
**دوم** هرون پسر محمد که ملقب است به الواثق بالله و بسیار جامع میکرد و بالاخره باستقفاء مبتلی شد و در سال ۲۳۲ نقل نشاء نمود  
**سوم** جعفر بن محمد برادر واثق که ملقب بود به المتوکل علی الله و او مردی بود بسیار عیاش و در مجلس اولهو و لمب و هز و وطرب فراوان بود و بنا امیر المؤمنین علی (ع) و اولادش بسیار دشمنی داشت از جمله کارهای زشت او این بود که شاهی مسخره بازی گری را تهیه کرده بود که برای او مسخرگی می نمود و این شاهی مضحک بود و تماشای عباده

این اثر در کامل التواریخ خود مینویسد که روزی متوکل مجلس شری فراهم کرد و به عبادۀ دستور داد که تقلید علی (ع) را بنماید آن بی شرافت زیر پیراهن بالشی بشکم بست و سر خودش را که کم موی بود برهنه نمود تا شبیه حضرت علی (ع) شود زیرا که آن حضرت شکم مبارکشان قدری پیش آمدگی داشته و سر شریفشان اصلح و کم موی بوده پس بنا کرد بر قمیدن او می رقصید و آواز خوانها آواز میخواندند و می گفتند

قَدْ أَقْبَلَ الْأَصْلَمُ الْبَطِينُ خَلِيفَةُ الْمُسْلِمِينَ وَبَيْنَ شَعْرَاهَا اسْتِهْزَاءٌ  
بِامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ (ع) می نمودند و متوکل خود شراب میخورد و میخندید  
فرزند متوکل یعنی ابو جعفر محمد منتصر باقه در مجلس حاضر بود و با گوشه چشم عبادۀ را ملامت و منع از این عمل نمود عبادۀ ساکت شد متوکل سبب سکوت را پرسید عبادۀ ممانعت منتصر و اذکر نمود پس منتصر بر خواست و گفت یا امیرالمؤمنین کسیکه این سک تقلید او را در میآورد و مردم را میخنداند پسر عوی تو و بزرگ اهل بیت تو و مایۀ افتخار تو است تو خودت گوشت او را بخورد ولی نگذار که این سک گوشت او را بخورد ناگاه متوکل رو کرد باوازه خوانها و گفت بزنید و بخوانید

فَارَ الْقَتْلَى لِأَيْنِ عَمِيهِ رَأْسُ الْقَتْلَى فِي حَرَامِهِ  
شعر خجالت می کشم و از همان تاریخ منتصر بقصد قتل پدرش متوکل در آمد تا بالاخره در يك شبی که متوکل مست شراب بود و باند ماء خودش بلبو و لعب مشغول بود منتصر با غلامان ترکی ریختند و او را با وزیرش فتح بن خاقان تکه تکه کردند ابی فراس در شرح شافیه و ابوالعرج در مقاتل الطالبيين و غیر اینها از بزرگان مودعین در تواریخ خود نوشته اند که متوکل عداوت شدیدی با قبر حضرت سید الشهداء حسین بن علی (ع) و بازوار آن حضرت داشت و در سال ۲۳۷ دیزج یهودی را که بعد از اظهار اسلام میکرد فرستاد که قبر مبارک آنحضرت را خراب کند و زمین را شپار کند و آثار آن حضرت را محو نماید و خانهای اطراف قبر را خراب کند و شه پدا زوار آنحضرت را ممانعت و مجازات نماید و بلکه بر قبر آنحضرت

آب به بندد و غیر این از کارهای زشت و ناشایستی که مورخین نوشته اند و فعلاً ما از ذکرش خودداری میکنیم

خلاصه آنکه متوکل با آل هلی سخت دشمنی میکرد و پیوسته در صدد آزار آنها بود و آنچه در ایام او بر علویین و آل ابی طالب گذشت از سختی در روزگار هیچیک از خلفاء بنی عباس نگذشت

چهارم المنتصر بالله بود مسمودی میگوید که منتصر مرد مهربان و رؤوفی بود و با اهل بیت پیغمبر و آل هلی بعکس پدرش متوکل بسهر و خوبی رفتار میکرد و امر کرد که فدک را بفرزندان امام حسن و امام حسین رد کنند و کسی متعرض شیعیان آنها نشود و متأسفانه ملت خلافت او شش ماه بیش نبود که از دنیا رفت و گویند که او را مسموم نمودند بزهری که در شاخ حجامت تعبیه شده بود

پنجم احمد بن محمد بن معتصم بود که ملقب است به المستعین بالله و پسر عموی منتصر است و سه سال و هشت ماه خلافت کرد سپس خود را از خلافت خلع کرد و تسلیم المعتز بالله شد و بعد از معتز دستور داد بسعید حاجب که او را بکشد و او هم مستعین را در نزدیکی سامراء سر برید

ششم زیر بن جعفر بود که ملقب به المعتز بالله است و برادر منتصر است و در سال ۲۵۲ بخلافت رسید و در سنه ۲۵۵ خود را از خلافت عزل کرد و پس از شش روز کشته شد

اینها بودند خلفاء عباسیه دوره امامت حضرت امام علی نقی و سخت ترین اوقات زندگی آنحضرت همان زمان خلافت متوکل بود که تقریباً چهارده سال و ده ماه میباشد در این مدت آزارهای گوناگون بآنحضرت رسید و بر آنچه مسمودی و دیگران از مورخین نوشته اند و الی مدینه سعایت از حضرت هادی نزد متوکل نمود متوکل یحیی بن هرثمه را با سیصد نفر فرستاد مدینه که آنحضرت را احضار بسامراء نمودند و درین راه فضائل اخلاقی و مقامات معنوی آنحضرت بر یحیی هویدا شد از اینجهت بی ادبی بآنحضرت نمیکرد و بلکه نزد متوکل خوش گویی از آن بزرگوار نمود طبرسی مینویسد که چون آنجناب را وارد بسامراء نمودند متوکل را امر

کرد او را بردند به کاروانسرای که قراء و مستمندان در آنجا بودند سکنی دادند و منظورش از این عمل هتك حرمت آنحضرت بود سپس يك خانه تهیه شد و حضرت را بآن خانه منتقل نمودند

صالح بن سید گوید خدمت حضرت در همان کاروانسرا رسیدم و عرض کردم فدایت شوم اینها میخواهند از هرجهتی نور خدا را خاموش کنند تا اینکه شمارا از نظر اهانت در يك همچو مکان بستی جای دادند حضرت فرمودند ای صالح اینطرف نگاه کن چون نظر کردم باغها و بستانهای سبز و خرم و حور و غلمان و نهرهای جاری دیدم که چشم خیره شد و در شگفتی آمدم فرمود صالح من در هر جا باشم این باغها و بستانها برای من است و اگرچه درخان الصالح و سرای مستمندان جایان بدهند قطب راوندی نقل میکند از پیش خدمت شخصی متوکل که مرد هندی شبیده بازی از هند نزد متوکل آمده بود و برای او بازیهای می نمود روزی متوکل باو گفت میل دارم علی بن محمد بن رضا یعنی امام هادی را خجل و شرمسار کنی و اگر کردی هزار دینار بتو خواهم داد مرد هندی قبول کرد و دستور داد گرده های نان نازك بپزند و بر سر سفره طعام بپزند متوکل حضرت را بر سر سفره نشاند مرد هندی هم بهلوی حضرت نشست چون حضرت دست مبارك را بطرف آنها می بردند که بردارند او با شبیده و نیرنج نان را به پرواز می آورد متوکل و حاضرین بر سیل استهزا میخندیدند و آن حضرت را شرمیده و خفیف مینمودند پس از یکی دوسه مرتبه حضرت در غضب شدند و در آنجا پرده ای آویخته بود که بر او نقش شیر بود حضرت دست مبارك را بر نقش شیر پرده زدند و فرمودند بگیر این دشمن خدا را فوراً شیر مجسم شد و جستن کرد و مرد شبیده باز را پلکید و دو باره برگشت بصورت نقش پرده حاضرین در شگفت زیاد شدند حضرت از جای حرکت کردند برای اینکه تشریف ببرند متوکل عرض کرد خواهش میکنم که این مرد را بر گردانی حضرت فرمودند بخدا قسم که پس از این دیده نخواهد شد تو تصداری که دشمنان خدا را بر دوستان مسلط و چیره کنی از آن پس مرد هندی شبیده باز هیچ دیده نشد غلام آنکه متوکل کودش میکرد برای

اینکه حضرت را در دیده مردم کوچک و حقیر کنند در این راه حمله ها بکار میرد  
ولکن بمقصود خود نرسید و بسیار بهانه گیری میکرد و آن جناب را آزار  
میشود

مسعودی می نویسد بمتوکل خبر رسید که آنحضرت اسلحه و مهمات  
دارد و شبیهانش برای او کاغذها می نویسند بعضی شنیدن امر کرد غلامان  
ترکی شبانه بی خبر بریزند بخانه اش و او را بهر حال که دیدند بکشد  
و بیاورند چون ترکها ریختند دیدند آن حضرت در خانه تنهایی نشسته  
که در آن خانه بجز ربك و شن فرشی هم نبود و جامه از موی پدر بر آن  
جناب است و مشغول تلاوت قرآن است و بر سرش پوشش پشمینه افکنده است  
آن جناب را بهمان حالت بردند نزد متوکل در صورتیکه مشغول شراب  
خوردن بود و جام شراب در دست داشت و چون معلوم شد که سعادت هادی روغ  
بوده و در خانه آن حضرت نه اسلحه ای است و نه نوشته جاتی بر آنحضرت  
جسارتی نکرد و با کمال بی شرمی جام شراب را بخلاف آن جناب نمود  
حضرت فرمودند: اکنون گوشت و خون من آلوده بشراب نشده مرا معاف  
دار عرض کرد پس برای من شعر خوانی کن فرمودند من شعر کمتر  
بلدم اصرار کرد که چاره بجز خواندن نداوید حضرت شروع کرد  
خواندن اشعار معروفه که در موضوع مرك و ثنای پیشینیان با اقتدار و  
عبرت از گذشتن آن ها گفته شده است

بَأْتُوا عَلٰی قُلُلِ الْأَجْبَالِ تَحْرُسُهُمْ      تَغْلِبُ الرِّجَالِ فَمَا أَغْنَاهُمُ الْقُلُلُ  
وَاسْتَنْزِلُوا بَعْدَ عِزِّي عَنْ مَعَاqِلِهِمْ      فَأَوْدِعُوا حُفْرًا يَا بَشَسَ مَا تَزِلُّوْا

تا آخر و متوکل در حال منگی گوش میداد و چون مضامین اشعار تنبیه  
سرك و تذکر قبر است بگریه درآمد و فرمان داد که دستگاه شرا برا  
برچینند و عینا مانند همین قعه در نوبت دیگری دستور داد بسعید حاجب  
که شبانه بر خانه آن حضرت هجوم کنند و هرچه اموال و اسلحه دیدند با  
خود آن حضرت نزد او ببرند سعید نردبان گذاشت و ناگهانی بر بام خانه  
حضرت آمد و چون تاريك بود نمیتوانست از بام فرود آید فریاد حضرت  
بلند شد که صبر کن تا چراغ بیاورند پس چراغ بردند و فرود آمد و  
آنجناب را در لباس پشمینه و بر سجاده حصیر رو بقبله نشسته دید و خانه های

آن حضرت را نفتیش کردند و چیزی بغیر از يك بدرة زرد که مادر متوکل هدیه فرستاده بود و يك شمشیر ندیدند الى آخر القصة

مقصود این است که باندک بهانه اسباب ناراحتی و آزار آن حضرت را فراهم میساخت و شبانه میگفت بخانه اش بریزند و او را بهر حالی که هست بکشند حتی آنکه شیعی قسم یاد کرد که آن حضرت را بکشد و به چهار نفر از غلامان زبان ناهم خونخوارش دستور داد که چون آن حضرت وارد شد بی درنگ او را قطعه قطعه کنند حضرت در موقع ورود دعائی خواندند و بیرکت آندعاء محفوظ ماندند و غلامان چون چشمان افتاد بضاک افتادند بعدا که از آنها پرسش شد گفتند هیبت او ما را مرعوب کرد و دیدیم زبانه از صد نفر شمشیر زن دور او را گرفته اند لذا ترسیدیم نزدیک شویم و جرات نداریم

این بود نمونه دوران زندگی آن حضرت با متوکل و فریب هفت سال و گسری که بعد از متوکل بود اگرچه باین آزارها مبتلا نبود ولی آزادی مطلق و آسودگی کامل هم نداشت تا در سن قریب بچهل و دو سالگی مسموم شد و در روز دوشنبه سوم رجب سال ۲۵۴ رحلت فرمود و فرزندش حضرت امام حسن عسکری بر او نماز خواند و او را در خانه ملکی خودش دفن نمودند در محلی که فعلا حرم محترم آن بزرگوار است شایسته است که در خانه عرائض چند جمله از فرمایشات کوتاه آن بزرگوار را جرح نشوند کان گرامی رسانیده و همه را بخدا سپارم

مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخَطُ وَ لَوْ عَلَيْهِ كَسِبَ مِنْهُ  
راضی بود و خود بسند شد بسیاری از مردم بر او غضب ناک می شوند  
النَّاسُ فِي الدُّنْيَا بِالْأَمْوَالِ وَ فِي الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ شخصیت مردم  
در دنیا بد داشتن ثروت و اموال است و در آخرت بد داشتن عملهای خوب است  
الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَ الْجَزَاءُ لِثَنَائِهِ مصیبت و  
سختی برای کسیکه بردباری کند یکی است و برای کسیکه بی صبری  
و آه و ناله کند دو تا است

أَذْكُرُ مَصْرَعَكَ يَقِينُ يَدْعِي أَهْلِكَ فَلَا طَلِيمَ يَنْفَعُكَ وَلَا

حَبِيبٌ يَنْقُطُ بِيَادِ آوَرِ مَوْقِي رَا كِه مِي اَقْتِي نَزْدِ اَهْلِ وِجَالَتِ بَعْنِي مِي  
مِبري در اين هنگام به دَکتر و پزشک ميخواند مَرک را از تو دور کند و نه  
دوستان تو بحال تو سودي و بهره اي دارند

الْحِكْمَةُ لَا تَنْجِعُ فِي الطَّبَايعِ الْفَاسِدَةِ بَيَانَاتِ حِكْمَتِ آمِيزِ

در دل اشخاصيکه جوهر طبيعتشان فاسد شده است تاثير نسي بخشد  
برسيه دل چه سود خواندن و عظمي نرود ميخ آهنين در سنگ  
خداوند بعمد و آتش جوهر ذات و گوهر طبع همه را از خرابي و تيرگي  
بناك مرمايد و از فروغ هدايت و شمع ولايت اين بزرگوار دلها را بنور  
ايمان روشن نمايد و توفيق عمل صالح كه بزرگ عامل آسايش در دنيا  
و رستگاري در عقبى است بيه عطا فرمايد

وصلی الله على محمد و آله الطاهرين





## بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تَقِيَطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا  
مَا طَلَبَ لَكُمْ مِنَ الزَّوْجَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ

از گفتارهای هفته گذشته معلوم شد که خانواده اساس و پایه جامعه است و خانه بدوشی و زندگی انفرادی برای اجتماع زیان آور است و موجب زیادی فحشاء و منکرات و بالاخره سبب آشوب و انقلاب و اختلال نظام است از اینجهت شارع اسلام برطبق قانون فطرت اکیدا امر بازدواج و زنا شویی نموده و از تک روی جلوگیری شدید فرموده تا نیروی شهوت بشر روی موازین معتدله بکار بیفتد و در قوای طبیعی بطلان و تعطیل پیدا نشود و فحشاء که اقوی عامل انحلال اجتماع است برطرف گردد و تولید و تولد که بگانه ضامن بقاء بشر است استقرار و دوام پیدا کند

امشب میخواهم در یکی از جوانب و گوشه های ازدواج که مورد قبول و توجه اسلام و معرض انتقاد بی خردان است سخنانی بعرض برسانم و آن عبارت است از مسئله تعدد زوجات که دین مقدس اسلام با شرائط و حدود معینه ای او را تصویب و تجویز فرموده و بعضی از نادانان بر او خورده گیریهای غلط و ناروایی نموده اند تا شاید بدینوسیله بتوانند دل پاره از هوی پرستان نصاری و غیرهم را که در این بحث اغلب از طایفه زنانند از آئین پاک اسلام برهانند

چونکه زن ها فوق العاده بشوهر انحصاری و اختصاصی علاقه مندند و از هوو داری بیزار و در آزارند لذا در این بحث سرعت هرچه تمامتر جانب انتقاد و اعتراض را پذیرفته و روی جنبه خود خواهی و هوی پرستی از اینعکم محکم اسلامی که برمود و نفع آنها است قدری دلگیری و نا راضی میباشند

برای رفع این نگرانی نا بجای زنان جهان و برای فهماندن اینکه تجویز تعدد زوجات مانند سایر فرامین و احکام اسلام روی اصول فطرت

وقواتین لا یشتر طبعیت تاسیس شده و علاوه بر اینکه بر زنان زیبایی ندارد  
 بود و نفع آنها میباشد لازم است دقت و موشکافی بیشتری شود  
 قبلا مثالی برای پایه ویزی مطلب بر عرض برسانم فرض میکنیم مزرعه  
 ایست دارای زمینهای زیاد سطح سالخورده که برای هر گونه کشت و  
 زرع صیفی و شتوی آماده است و دارای قنوات و نهر های پر آب فراوانی  
 است که در همه اوقات سال برای آبیاری آن مزرعه کافی و وافی است  
 مالکی دارد که از هر جهتی توانائی کامل بر کشت و زرع دارد یعنی در انبارش  
 همه گونه بذرها و بوبات و غلات موجود است و عوامل طبیعی و صنایع کشاورزی  
 از قبیل کاو و کاو دار و دهقان و سالا رو کود بار و تراکتور شیار و غیر  
 این ها را در اختیار دارد بطوریکه میتواند در هر سال هزار تن غله و  
 حبوبات و هزارها خروار کاه و پیده و بونجه و سایر محصولات سفید برك  
 و سبز برك از این مزرعه برداشت کند و بالتبع به خودش و هزاران نفر دیگر  
 جامعه را از گرسنگی و برهنگی برهاند و هزاران هزار حیوانات زمینی  
 و آسمانی را بر زن و روزی برساند

حال این مالک روی نادانی اگر بزراعت کمی قناعت کند مثلا  
 یک نفر عوامل زراعتی را در مساحت اندکی به کار بیندازد و مابقی زمینها  
 را که استعداد هزارها خروار محصول دارند عاطل و باطل بگذارد و آب  
 های قنوات و انهار را بی ربط در چاله ها یله و رها کند بالآل بخودش  
 و رهاییش و با افراد نوعش و بلکه بچیان و زنان مزرعه اش صدمه و لطمه بزنند  
 آیا چنین کسی در نظر شما چه منظره ای دارد آیا شما او را سفيه و نافع  
 می خوانید آیا او را مستمگر بر خویش و بیگانه نمیدانید آیا او را ملامت  
 و سرزنش نمیکنید که ای نادان نافع چرا این همه سرمایه خدا دادی را  
 باطل میگذاری چرا با این آب و زمین و وسائل موجود تامین رزق و  
 روزی و امور زندگی خودت و رعایایت و ابناء نوعت را نیکنی و  
 خویش و بیگانه را بسختی ها و بدبختیها و محبت و فلاکت دچار میکنی  
 تو میتوانی علاوه بر محصولات نباتی و مواد غذایی هزاران راس اقام و  
 احشام پرورانی چرا دروغ و مضایقه میکنی تو در حقیقت فنا کننده آب

و زمین و نابود کننده گیاه و نبات و کشته کننده حیوان و انسانی و خون همه این موجودات بر گردن تو است

در اینصورت اگر شما توانایی داشته باشید مزرعه را از تصرف این مالک ناپهم خارج کرده و بدست مردان فعال کشاورز بدهید تا در اثر کوشش و کار آن ها زمین زنده و بارور شود گیاه و سبزه بروید محصول بدست بیاید حیوانات زمینی و آسمانی و وحشی و اهلی بهره مند شوند

افراد نوع و نژات جامعه از انواع ثمرات و مزرعه مستفید و بر خوردار شوند و بهر اندازه عمل مالک را بر خلاف و ناپسند می دانید بهمان اندازه اینصمل ثانوی را بجا و موافق عقل و عمل خواهید دانست از این مثال مذکور حکم مثل و مماثل بفعولی روشن میشود

فَسَاءَ لَكُمْ حِرْمَ لَكُمْ زَنَانِ شَا مَزْرَعِ هَاوِ كَشْتِ زَارِ هَايِ شَائِنِدِ  
آنها را نباید معطل و باطل بگذارید بذر گیاه بشری در اعتبار صلب و ثمرات مردان مهیا و موجود است و عوامل برونی تولید و پرورش از آفتاب و ماه و هوا و زمین و آب و فلک و ملک و روز و شب و سایر مواد و عناصر و اعراض و جواهر همه بر قرار و در کارند اسباب درونی زایش و پیدایش از جهاز تغذیه و تنبیه و تقویت و جهاز تولید و تناسل مردوزن آماده و فراهمند زمین پر استعداد و زن هم برای گرفتن بذر مرد و پروراندن و رویاندنش مهیا و آماده است تا سر اثر بذر افشانی مرد و پروراندن زن زمین عالم طبیعت بدرخت های بارور فرزندان بشری سبز و خرم گردد و سر لوحه کتاب کون و آفرینش بنفوس زیبای نفوس انسانی مذهب و مریین شود

حال اگر زنی را که برای رویانیدن درخت بارور آدمیت مهیا و مستعد است باطل و عاقل بگذاریم و او را بهره ای که فی المثل زن بیمار یا نازا دارد ندهیم با مالک مزرعه ای که مثال زدیم چه فرق خواهیم داشت و مخصوصاً اگر این مرد قوی الزاج باشد و استعداد کفالت و اداره کردن و راضی نگه داشتن چند زن را داشته باشد بگدام منطقی و دلیل میشود این مرد را معطل و باطل بگذار و آیا شعور بشری و

عقل اجتناعی با اجازه میدهد که برای تکثیر بی اساس يك زن بسیار یا يك زن نازا یا نامازگار خود خواه چنین مرد توانائی را مقطوع النسل و بلا عقب بگذاریم و چندین زن فرزند آور را باطل و مهمل گذاشته و بدور اندازیم تا اینکه بانوی اولیه و زن سابق خوشنود و خورسند باشد

در اینصورت آیا برای ترضیه خواطر يك نفر بر دو نفر ستم نکرده ایم آیا ایندو نفر را بخطر فحشاء و منکرات نینداخته ایم آیا قاطع راه تولید بشر و مرتکب عمل شیعتری نشده ایم و از چندین راه بر جامه بشری لطمه و ضربت نزده ایم

روی هم رفته تعدد زوجات بشروط و حدودی که اسلام تعیین فرموده هیچ ضرری و خطری ندارد و بلکه از لحاظ مدنیت و اجتماع دارای فوائد بسیاری است

**اول باطل نمادن زنهای بی شوهر بطوریکه شایع و معروف است** عدد زنهای همیشه و در تمام نقاط دنیا از تعداد مردها بیشتر است و حسب القاعده باید هم اینچنین باشد زیرا که مرد ها در معرض زحمات و صعوبات و کارهای سخت دشوار و جنگ و جدال و امثال اینها میباشند و امور شاقه سبب کوتاهی عمر و بالتیجه کمی عدد مرد ها خواهد بود بر خلاف زن ها که نوعا از این گونه صعوبات و ناملات آسوده و راحتند

پس اگر چنانچه قوانین اروپائی تعدید کرده بگوئیم مرد باید اکتفاء بيك زن نماید بسیاری از زنهای بی شوهر و معطل می ماند و از طرفی میدانیم که راحت مردوزن ب معاشرت با یکدیگر و علقه زوجیت امری است طبیعی و قطع نظر از موضوع معیشت زن که معمولاً مرد باید کفالت کند زن احتیاج بهمسر و هم بستر دارد و برای تسکیت شهوت فحاشی شایسته آن است که مورد تعلق خواطر مردی باشد

پس زن بی شوهر خواهی نغواهی خودش را ببرد هائیکه زن دارند متمايل و مرتبط می کند و از راه غیر مشروع بوسیله مردهای زن

دار آتش شهوتش را خاموش می سازد و با نتیجه هر مرد عیال داری دارای يك يا چند زن نا مشروع می گردد

اینجا است که فحشاء و منکرات رواج پیدا میکند زن بی شوهر بموجب فشار شهوت و نداشتن شوهر مشروع بهر وسیله ای که بتواند بهر مردی خودش را نزدیک میکند و سر آنمرد را از راه میبچاند هم مرد فاسد میشود و هم این زن برخلاف اینکه اگر تعدد زوجات تجویز شد يك قسمت مهم از این علیات نا مشروع از میان خواهد رفت

پس نتیجه این شد که انحصار مرد در يك زن با لآل سبب فساد زنان بی شوهر می شود آیا بحکم خرد و وجدان جائز است که بواسطه مختصر کمورت يك زن جعل قانونی کنیم که موجب فساد شدن زن دیگری شود و بلکه موجب فساد شوهر خود این زن گردد حاشا و کلا چنانچه بر ما ترضیة خواطر این زن لازم است

همینطور حفاظت و صیانت زنان دیگر هم از خطر فحشاء لازم است و بحکم عدل اجتماعی باید مراعات همه زنان شود زیرا که همه خواهران مایند و باید نوامیس همه شان محفوظ بماند

از زن شوهر دار سؤال میکنیم که اگر خدای تعالی شوهر شما از بین رفت و شما دوسن جوانی و کمال شهوت بدون شوهر مانند بد فرضا مرد بی زنی شما را نگرفت آیا مقتضای عدالت این است که شما را بی شوهر و بی سرپرست بگذاریم تا خدای نکرده بهزار خطر و فساد مبتلا شوید یا اینکه مرد عیال داری شما را بگیرد و در سایه سر پرستی خود نگهداری کند ولو اینکه هووی شما فی الجمله تکد و خواطر پیدا کند کدام يك از این دو عمل نزدیکتر به صلاح اجتماعی و عدل عمومی است همین بانو جواب خواهد داد که شوهر دار شوم بهتر است از اینکه فاسد و خراب گردم فوراً بایشان عرض میکنیم پس آنچه را که بر خود نمی پسندید بر سایر زنان هم نه پسندید و هر چه را که برای خویش می خواهید برای خواهران نومی خودتان هم بخواهید و تصدیق بفرمائید که تعدد زوجات بسود و نفع نوع شما است

استفاد شهبیر و کشیش نامی لوازن در خطابه مفصلی که در سرای

خدیوی مصر در سال ۱۸۹۶ میلادی ایراد نموده و روزنامه المؤید مصر انتشار داد در این موضوع منصفانه قضاوت کرده و می گوید شما ای گروه مسیحی مبادا فراموش کنید که کار شما گناهش بدتر و زیانش بیشتر است از تعدد زوجات مسلمانان مگر نه این است که شما زنان بی شاری را زیر سربوش فساد اخلاق از راه بندر کرده و در نتیجه آنان را تبه کار و فاحشه نموده اید.

مگر نه اینست که بسیاری از زنان را از زندگانی خانوادگی دور و فرزندان بی کناهی را در گوشه زایشگاه ها که مخصوص نگهداری کودکان بدر مرده است از خود گذاشته اید و نزدیک بهمین عبارات را در خطابه ای که در تونس ایراد نموده ذکر کرده است برای بی بردن بمقاصد اخلاقی و مصادیق اجتماعی ملل اروپا که ناشی از قوانین نارسای آن ها شده رجوع شود بکتاب لا گارسون و کتاب لامترس تالیف نویسنده معروف فرانسیویکتوره ارگريت

دوم نشر مودت و محبت که اعظم اوکان اجتماع است زیرا که چنانچه از دواج با زن اول موجب انتشار الفت و درستی بین دو فامیل زوج و زوجه بود همچنین از دواج با زن دوم هم سبب الفت بین فامیل زوج با فامیل او میشود تعجب این است که منکرین تعدد زوجات این را منشا زیادی بغض و عناد و کینه و تقاق دانسته و میگویند حس رقابت زنان بیشتر از مردان است و بملاوه انحصاری و اختصاصی بودن شوهر محبوب ذاتی زن ها است پس اگر مرد عیال دوم اختیار کرد ناچار زن اولی با زن دوم و بلکه با شوهرش هم بغض و عداوت پیدا می کند و بالتبع بین فامیل های اینها هم تقاق و کینه حادث میشود و نیز بین اولاد های دوزن اختلاف و در دسته گی و نا ساز کاری خواهد بود و این اختلاف ها و در تیره گی ها مانع رشد و پیشرفت خانواده ها و موجب نا توانی آن ها میگردد و مآلا بجای صدمه و لطمه میزند

پس باین منطق و دلیل نباید تعدد زوجات را تجویز و تصدیق کنیم ولی شما وقتی که بخارج نظر بیندازید خواهید یافت که این گفتار خیلی منطبق با واقع نیست و یک چنین اختلافاتی که مآل مضر و مغل بجای

باشد نه بین فامیل های دوزن با فامیل شوهر است و نه بین فامیل خودشان بایکدیگر بلکه امر برعکس است

مأمی بینیم که فامیل های دو هو و بعد از وصلت و ازدواج خیلی بهم نزدیکتر و رابگان تر از سابقشان می شود و اولادهای دوزن اگر چه نوعا باهم مانند فرزندان يك مادر نیستند ولی مانند بیگانگان هم نیباشند بلکه برابط خون پدری خیلی باهم مهربان و دوست میباشند از همه اینها گذشته میگوئیم در فائده اول معلوم شد که در صورت انحصار يك زن زنان بی شوهر از فریب و اغواء مرد های زن دار باز نمی ایستند و هر طور باشد بمنظور اطفاء شهوت سر مرد را از راه پیدانده و باخود آشنایی نمایند و از طریق غیر مشروع در دل مرد راه پیدا میکنند و این رابطه هر چند محرمانه و مخفیانه باشد بالاخره آشکار میشود و زن این مرد مطلع خواهد شد و بوجهی شدید تر نسبت بشوهر و نسبت بشترسنا مشروع او بغض پیدا میکند و همان محذوری را که شما در صورت تعدد زوجات بیان کردید بدرجاتی شدیدتر در اینجا پیدا می شود بین زن و فامیلش با زن تا مشروع و فامیلش و باشوهر و فامیلش اختلافات و کمسورت ها پیدا خواهد شد

پس در هر حال این محذور فرضی تحقق دارد چیزیکه هست در صورت تجویز تعدد زوجات چون ازدواج دوم و سوم مشروع و مجاز است اگر فرضا فی الجمله کدورتی حادث شود باز هزاران محبت و وحدتها و معاونت و معاضدتها هم حاصل میشود برخلاف صورت انحصار زوجه یکی که در اینجا چون ازدواج دوم و سوم غیر مشروع و غیر مجاز است و بمنزله جنایت و قاپاقی است ایجاد هیچگونه محبت و الفت و وحدتی را نمی نماید

پس بالتبقیه معلوم شد که تعدد زوجات مفید بحال خانواده و اجتماع و موجب زیادی الفت و اتحاد است

سوم که از همه فواید بهتر است تکثیر و از دیاد نسل است و این فائده جبران میکند هر گونه عیوب و نواقص احتمالی را که در تعدد زوجات توهم و تصور شود زیرا که زیادی فرزندان آدم از

آرزوهای همه دول و ملل و از هدفهای تمام ادیان و شرائع است و بدیهی است که تعدد زوجات این منظور را بعدا کثر و اوفر تأمین و تضمین می نماید فرضا اگر مرد بیک زن قناعت کند و هر دو صحیح و سالم باشند و همه شب هم نزدیکی کنند در هر سالی یک فرزند و گاهی دو فرزند بیش حاصل نمیشود ولی برخلاف اینکه اگر متعدد داشت باشد بعد هر زنی ممکن است دوهرسالی یکی یا دوتا فرزند بوجود آید

این در صورتی که زن سالم و اولاد آور باشد و اما اگر بیمار بود یا نازا بود و برای مرد گرفتن زن دیگری جائز نشد

بایستی این مرد بیچاره بلا عقب و بدون نسل بماند علاوه مرد از اول بلوغ تا آخر عمرش ولو صدساله باشد استعداد تولید و بذرافشانی دارد ولی زن از سن پنجاه باشعت که گفشت یائسه و نازا می شود پس اگر مرد محصور در یک زن باشد باید اینست زائد را بی نر و بلا اولاد بماند و از این راه تعطیل در وجودش شود و بهمین اندازه بهیشت اجتنابیه نفس و شکست وارد خواهد شد

در شماره ۲۲ مجله بدیع امروز مینویسد این سعود پادشاه حجاز بواسطه تعدد زوجات فعلا دارای ۵۹ فرزند است ۳۲ پسر و ۱۹ دختر اینها باقی مانده اند و شاید در همین حدود هم فوت کرده باشند که اگر در بهداشت و سلامتی و نگهداری آنها مراقبت بیشتری می شد ممکن بود فعلا دارای مرد فرزند باشد

پس معلوم شد که انحصار در یک زن در تمام صور مذکور موجب نفس در اجتماع است برخلاف تعدد که در هر حال موجب زیادی نفوس بشری است و حق در مسئله با اسلام است که تعدد زوجات را تجویز فرموده ولی نا گفته نماند که دین مقدس اسلام اگر چه تجویز تعدد فرموده تا نسل زیاد شود لکن رعایت سایر جهات را ننموده است یعنی مراقبت فرموده که حقوق زنان هم پامال نشود و عبارت دیگر سود زیادی نسل را در نظر گرفته با مراقبت نرسیدن زبان بزنان

از اینجهت تعدد زوجات را مشروط بشروط و قیودی فرموده است و اولاً مرد باید قدرت مزاجی برای ترضی خواطر و همخواه گوی با زنان متعدده



را داشته باشد و گرنه گرفتن زنان جوان و تعطیل گذاشتن آنان بزرگترین جنایت و خیانت است و موجب خراب شدن زن جوان خواهد شد و زشتی و گناهش بر ذمه این مرد است و ثانیاً باید استعداد مالی و مادی برای تکفل امور معاش آنها را داشته باشد و گرنه حق گرفتن و گرسنه و برهنه نگهداشتن ندارد و ثالثاً که از همه مهمتر است باید با آنها بدالت رفتار کند در قرآن میفرماید

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُعَدِّلُوا فَوَاحِدَةً إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

توانید بدالت رفتار کنید باید اکتفاء بیکزن بنسازید باینکه کنیزهای مساوی که را بپذیرید زیرا که تسویه و قسم در اینها واجب نیست و لزوم عدل و قسم در زنان آزاد است که در نفقه و کسوه با آنها مساوات رفتار کند و اما در محبت قلبی چون تحت اختیار او نیست تساوی در مهر و محبت درونی معتبر نیست و بلکه غالباً تسویه در دوست داشتن غیر ممکن است لهذا خداوند می فرماید

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا

تُمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمَمْلُوكَةِ وَإِنْ تَصْلَحُوهَا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ

اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا

یعنی شاهرچند که حرص بورزید نمیتوانید میان زنهایتان در محبت و دوستی قلبی مساوات و عدالت رفتار کنید ( زیرا که اختلافات جذباتی زنهای از حیث صورت و اخلاق موجب اختلاف مراتب محبت میشود و این امر هم مانند سایر امور قلبی از قدرت ما خارج است و در دست خدا است لَوْ اتَّفَقَتْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَمْتُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ

أَلَفَ بَيْنَهُمُ الْآيَةُ ) چون امر محبت قلبی چنین است بواسطه تفاوت در

محبت قلبی از عدالت کردن در خوردن و پوشاک و خانه و هم خوابه کمی و هم بستری و غیر اینها از کارهای دیگر منحرف نشوید و بر آن زنی که او را کمتر دوست میدارید جور و ستم ننسازید و نسبت بساو ترك واجبات را نکنید

پیغمبر خدا بین زنانش تقسیم بالسویه می فرمود و می گفت خدا با در آن کارهایی که تحت قدرت و اختیار من است من بعدات و مساوات رفتار میکنم پس در آنچه تحت قدرت من نیست و از توانایی من خارج است نو دانا نری ولذا در بیماری آخر عمرش دستور داده بود که هر شیئی او را بخانه یکی از زنانش به برند تا بین آنها عدالت شده باشد

خداوند می فرماید تمام توجهتان را برای که بیشتر دوست می دارید ننمایید بطوریکه از زنان دیگر برکنار شده باشید که آن بیچاره گان معلق و آویخته باشند نه بی شوهر و آزاد است تا برود برای خودش شوهری بگیرد و نه شوهری دارد که از او بهره زنا شویی ببرد و اگر خودتان را اصلاح کنید و بسبب عدالت باز آنها ستمکاری ننمایید خداوند گناهان گذشته شما را می آمرزد

در حدیث است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام دوزن داشت چون روز نوبه یکی از آن ها میشد بخانه آن دیگری میرفت حتی برای وضوء گرفتن معاذبن جبل که یکی از اصحاب پیغمبر است دوزن داشت و هر دو در بسیاری طاعون مردند چون بنای دفن شد از نظر حفظ عدالت مردد بود که چه کنند هر کدام را که زود تر دفن کند بر دیگری ستم شده است بالاخره فرعه کشید و بقرعه عمل کرد تا مبادا در دفن آنها هم بی عدالتی شده باشد بعضی فقهاء اسلام در عیادت کردن مرد عیال مریض را در شب و روزی که نوبت عیال دیگر است احتیاط میکنند مگر اینکه با اجازه و رضایت آن دیگری باشد خلاصه آنکه از نظر شهوت رانی ولذت حیوانی تجویز تعدد زوجات را نفرموده که مردها هر طور خواستند با زنان بیچاره رفتار کنند بلکه بنظر مصالح اجتماعی که قیلا ذکر شد این امر را جایز شمرده و در عین حال بقدر مقدور و میسر و رعایت آسایش و عزت و موقعیت بانوان را هم فرموده است پس باید زنهار از اسلام و صاحبش متقدوم و متشکر باشند نه ملول و متکدر

باضافه در او ان ظهور اسلام اکثر قوانین آن زمان تجویز کرده بود که مردها حق دارند تا چند صد زن بخود اختصاص دهند بلکه اصلا برای زنان حق زندگی و استقلالی قائل نبودند در چین بر طبق قانون یکی

هر مردی میتواند تا یکصد و سی زن داشته باشد در مذهب یهود تا چند صد زن برای مرد مباح بوده است اسلام در ضمن اعطاء شخصیت بزنهار از این افراط و تجاوز جلوگیری کرد و تعدد زوجة را بچهار محدود فرمود و شرط عدالت را که بسیار مشکل است اعتبار نمود بسیاری از مسلمانان که بیش از چهار زن داشتند ناچار شدند که زیاده بر چهار راطلاق دهند مانند غیلان بن سلمان که ده زن داشت و بفرموده پیغمبر اکرم شش نای آنها را رها کرد یکی از دانشمندان بزرگ انگلستان میگوید (اسلام در امر زناشویی زیاده از حد از حقوق زنان رعایت کرده و همه گونه تکلیفی را بردها تحمیل نموده تعدد زوجات قطع نظر از لزوم و منافعش مربوط بزمانی است که اسلام آمد و زنهای بی حد و حصر عرب را بچهار نفر محدود فرمود و امکان آنرا بشرط عدالت موکول ساخت) در نتیجه چنانچه یافتیم انتقاد بر این حکم معکم اسلامی بکلی بی مورد است و ناشی از جهل نصاری است و برای این حکم مقدس هزاران منافع عمرانی و اجتماعی و مدنی است و باید عموم بشر بالخصوص خانهای محترم قدردانی و سپاسگذاری از صاحب اسلام بفرمایند و از خداوند توفیق انقیاد و پیروی احکام قرآن را در خواست بشایند

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ

دِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَأَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

چنانچه بغواطر معترم شنوندگان ارجحتد باشد در شبهای اول سخن رانی موضوع بحث ماسرعت نفوذ اسلام در امم و ملل عرب و عجم بود و گفتیم این پیشروی مہش و مہیب رؤساء و زمامداران ملل و ادیان متنوعه را بوحشت انداخت بطوریکہ حیثیات و شخصیات خود را در خطر زوال و اضحلال قطعی میدیدند ناچار در فکر جلوگیری و چاره اندیشی از این خطر برآمدند و هر کس هر نیرو و قدرتی کہ داشت در این واه و کار انداخت چنک جویان بجنگ وجدال و هجوم و کشتار و اعمال اسلحه سرد و گرم و آزار و شکنجه مسلمین پرداختند نروت دندان از راه بذل نروت و مال و تطمیع او باب ضمع و اشخاص دنیا پرست ببارزه و معارضه با اسلام قیام نمودند رؤساء قبایل و دوائر و مصادر امور وقت بوسیله تشدید و سخت گیری در کارهای اجتماعی از سیاسی و اقتصادی و غیرها اموزندگانی مسلمین را دشوار می نموده و از این جانب ایجاد مشکلاتی در راه اسلام و مسلمین می نمودند علماء و زمامداران روحانی ادیان هم بنوبت خود از فعالیت های روحانی و منالطات علمی و فسطه های فکری بهیچ وجه کوتاهی نمیکردند و باهر تہمت و افتراء و منطلعه و اشتباه کاری کہ ممکن بود دلهای عوام و سادہ لوحان را از اسلام و صاحبش منزجر و ناویک میکردند مخصوصا کشیشا زیرا کہ نسب و ریاست روحانی آنها قویتر و مہتر از روحانیین سایر ملل بود اکنون ہم می باشد هر کس بول گرفتن و بہشت فروختن و گناه خریدن کشیش ها را دیدہ یا شنیدہ باشد هر کس تشکیلات پاپ و دستگاه عریض و طویل فصر و اتیکان بگوشش خورده باشد بغوی می فہمد کہ رؤساء روحانی کلیسا تاچہ اندازہ بردوش ملت سادہ نصاری سوار شدہ اند و چہ مقام شامعی را در میان این مردم عوام برای خود تہپہ

واحرار کرده اند پیشروی اسلام در سایه علم فر آن به نیروی تقوی و ایمان همه این ریاستها و آقائی ها را کاملاً تهدید میکند پس باید بهر طوری و با هر نقشه ای که هست جلوگیری شود و چون ندیدند حقیقت را افسانه زدند \* مطالب صحیح و حرف حسابی که ندارند ناچار باید دست بدامن ترهات و اباطیل و معمولات و اکاذیب بزنند گاهی میگویند اسلام بازور و آدم کشی پیش رفته و نفوذ می نماید و در این موضوع هزاران دروغ و غلط را باسلام و مسلمین نسبت داده و صدها افسانه های بی اصل جعل کردند تا دل مردها را بجوش بیاورند و حس انتقام و کینه کشی آنها را تحریک کنند چنانکه نمودند و بالاخره جنگهای صلیبی را بوجود آوردند و ما در چند سخنرانی باوه گمی و بوجبی این افتراء ها را واضح و روشن نمودیم گاهی میگویند اسلام دین شهوت رانی و عیش و لذت است و صاحب اسلام هم (العیاذ بالله) مرد عیاش شهوترانی بوده و بناء آیین و مذهب و بصورت مقررات و قانون دائره شهوترانی را توسعه داده و باین وسیله مردم را پیرو خود می نماید و رواج آیین اسلام از این راه است اسلام میگوید خوراك های اندیذ و طایب را بخورید و هر چه قدر دلان بخورند زن بگیرد چهار تا به قدر دائم و بی حد و حصر به قدر متاع و از کنیزها و مملوکها هر اندازه که بتوانید و خود صاحب اسلام هم در این باره کوتاهی نکرده و نزدیک به پانزده زن گرفت تا موقعیکه از دنیا رفت نه زن داشت و هر شب بایکی از آنها بسر میبرد مسلمانان احکامیکه صد در صد مطابق شهوت و موجب عیش و لذت است دلها را بخود میکشاند و مردم را به پیروی خویش در میآورد بر خلاف مسیح و آیین او زیرا که مسیح خودش مردی بود ناك دنیا و راهب که هیچ عیال نگرفت و از لذات و شهوات به کلی برکنار بود و دین او امر بتجريد و انقطاع و رهبانیت میکند و بیش از يك زن گرفتن زن دیگر اجازه نمیده نه زنان را آلت شهوترانی مردها میکند تا روز گارشان تیره و خودشان بیچاره شوند و نه مرد را شهوت رانی و عیش و لذت آزاد میگذارد بنا بر این کسانی که حاضر برای تحمل پادزحمت و تکلف ریاضت نیستند و میخواهند خوش بخورند و خوش بگذرانند اسلام را پذیرفته و

و مصلیان می شوند تا هر چه ممکن است شهوترانی کنند و زنان را بدبخت و بی چاره نمایند این است مختصر و خلاصه کلمات بی منطق کشیش ها که غالباً گفته و نوشته اند تا بدین وسیله در عوام ساده لوح و بالتصویر طایفه زنان را از دین مقدس اسلام بر هانند زیرا که هوو داری برای زنان فوق العاده ناگوار است و از این راه میتوان در دل آن ها رخنه کرد و بین آن ها و اسلام را که قائل بتعدد زوجات است فاصله و جدائی انداخت با پاس فندر صاحب کتاب میزان الحق که بررد اسلام نوشته شده است در این کتاب میگوید (محمد کوشش کرد که با قاعده زنان متعدده گرفتن و بی جرم و گناه آنها را طلاق دامن و با وعده بهشت پرازش و عشرت نفسانی دین خود را مقبول اهراب سازد

مستر کار لایل انگلیسی در کتاب قهرمانان میگوید (دسته از نویسندگان بی اطلاع و مبغض آیین مسیحی دین اسلام را دین لذت و شهوت پرستی معرفی کرده اند و این نسبت بزرگترین ستم است در حق آیین محمدی) گستاخون در کتاب تمدن اسلام و عرب میگوید (ترقی شکست آور اسلام و انتشار سریع قرآن دسته مخالف را بحیرت انداخته در بیان فلسفه آن چنین گفته اند که اسلام چون باب شهوات و لذات نفسانی و باز گذاشته لهندار غیت عوام بطرف آن زیاد شده تا آنکه میگوید الکن آسانی میتوان ثابت کرد که این تصور بکلی باطل و بی اساس است) مقصود از نقل

این کلمات تثبیت صحت استناد بود تا شنوندگان محترم بخوبی بر بی انصافی و سفسطه بازی و غلط اندازی رؤساء روحانی نصرانیت آگاه شوند و عینا همین ستمگری ادبی را در باره خود حضرت پیغمبر نموده اند با پاس فندر ما کمال بی ادبی میگوید هر کس دو گذارشات منقوله (که قبلا در طی ذکر چند آیه از قرآن شرح داده) تفکر کند بر او معلوم میشود که قلب محمد از خواهنش های نفسانی بر و ملو بوده و هوی و هوس نفسانی بهر تبه ای بر او مسلط گشته که بچهار زن قناعت نکرده و در باب گرفتن زنهای متعدده آسانی نازل کرده

دانشمند متصف با وجدان مستر کار لایل در کتاب قهرمانان این غلط گوئی ها را بدشمنان متعصب حضرت خاتم (ص) نسبت داده و بر

بی انصافی آنها حمل کرده و میگوید برغم دشمنان هرگز محمد مرد شهوت پرست نبوده و از روی ستم و عناد او را متهم بشهوت رانی نموده اند چه درستم و بی انصافی است که شخصی مانند محمد را بشهوترانی متهم کنیم با آنکه بگوئیم جز شهوت و لذت نفسی خود همتی نداشت میانه محمد و شهوت و لذت چه قدر فاصله بود حقا محمد مرد زاهد و متشف در لباس پرستی و خوراک و مسکن و سایر امور خود بود و اغلب خوراک او نان نهی و آب بود بسا ماهها گذشت که از خانه او دودی برای طبخ بلند نشد مورخین در سیرت او مینویسند که محمد بدست خود لباس خویش را اصلاح و وصله و ردو میکرد الی آخر کلمات کارلایل این است نمونه از تدلیسات و مغالطات رؤساء کلیسا دانشمندان با انصافی که مستغفرانی های اخیر این بنده را در موضوع ازدواج و تعدد ازواج بزور استماع مفتخر فرمودند اعتراف دارند که همه این یاوه گوئیها چه نسبت به حکم تعدد زوجات در اسلام و چه نسبت به مقام شامخ حضرت پیغمبر (ص) تماما بی اساس و به کلی بوج است

بلکه آیین مقدس اسلام بوسیله این حکم معکم بزرگ خدمتی به عالم اجتماع و بالخصوص بطایفه زنان از نظر حفظ عرت و شرافت و نگهداری عصمت و دفت آنان فرموده و هبا بیت و تجرید و انقطاع نه تنها مفید به حال بشر و موجب فضیلت آدمی نیست

بلکه مضروزیان آورد و برباد دهنده کاخ رفیع انسانی است و موجب عطل و بطلان مهترین غریزه طبیعی بشر است و این صفت نه اینکه تنها حضرت مسیح را بر حضرت محمد ترجیح و برتری نینهد بلکه او را نازلتر و کوچکتر از این بزرگوار می نماید یکی از شواهد این تنزل آن است که پس از گذشتن سیزده قرن و نیم از زندگانی حضرت خانم (ص) با آنها کشتارهای وحشیانه ای که از نسل این بزرگوار شده است مع ذلک امروز منجاوز از بیست میلیون نفوس بشری و نفرات انسانی مولود صلبی و فرزند جسی آنهاستند که زیب و ذبور مکان و زمان و روشن کننده زمین و آسمانند در صورتی که پس از گذشتن نوزده قرن و نیم از میلاد مسیح هیچ نام و نشان و اسم و رسمی

از آثار بشری و شانه های جسمانی آن جناب نیست و منفعه زمین از فروغ جسمانی و شعاع فرزندان صلیبی او خالی و تاریک است این تفاوت بزرگ بر اثر رهبانیت و انقطاع حضرت مسیح (ع) و همسرگیری و ازدواج حضرت خاتم است اگر امت مسیح میخواستند از پیغمبر شان پیروی کنند امروزه از ملت نصاری و امت عیسی اثری در روی زمین نبود بلکه هر درجه و میزان که این رویه و صفت پیشروی میکرد بهمان پایه و مقیاس از جمعیت بشر کاسته میشد و بالاخره با انقطاع نسل آدمی منتهی و منجر میشد بر خلاف رویه پیغمبر خاتم که هر چه بیشتر پیروی شود بر تعداد نفرات و جمعیت بشری نوع انسان افزوده خواهد شد تفاوت بین این دو رویه بقدر تفاوت بین زنده بودن تمام بشر و معدوم شدن همه آنها است و بهمین مقیاس و میزان معایسه بفرمائید قانون ازوم انحصار در یک زن را که نصاری در دست گرفته اند با قانون تعدد همسر را که آیین اسلام تجویز فرموده است همان مزایا و منافع و مضامین را که ازدواج بر رهبانیت داد و عینا همانها را قانون اسلام بر قانون نصاری دارد

بعلاوه چنانکه در سخن رانیهای گذشته بتفصیل شرح دادیم مفاسد زیادی از قبیل ارتکاب فحشاء و هتك عصمت و غت و ابتلاء بیماریهای تناسلی و غیر ذلك در يك زن داری ممکن است پیدا شود که هیچیک آنها در صورت تعدد زوجات پیدا نخواهد شد پس حکم اسلام بجواز زیادی همسر بهتر و مفیدتر و نزدیکتر به صلاح اجتماع است از قانون نصاری و از طرف دیگر چون نظر اسلام از جواز زیادی همسر زیاد شدن سال است نه شهوترانی و عباسی شروطنی برای زیاد کردن همسر قائل شده که عمل یا آنها بزرگترین ریاضتها بشمار میرود کدام ریاضت و رحمت روحی از این بالاتر است که شوهر باید همسر غیر محبوبه اش را با همسریکه یگانه محبوبه قلبی او است نزد مسکن و ماوی و خوراک و پوشاک و هم بشری و سایر شئون زندگی مساوی و برابر قرار دهد و در حقیقت باید داماد مدت بدل زده و فشار بر فکر خویش بدو محبوب و غیر محبوب بآ محبوبات و محبوبات را در عمل یکسان بدارد و در غیر این صورت حق آنکه بگوید زنان متعدد را نداشته باشد البته تصدیق دارید



که ریاضت این زناشویی بیش از زحمت مجرد و خانه بدوشی است بلکه مجرد نسبت باین تاehl عین راحتی و آزادی و آسوده گئی است و ای چون نظر اسلام به تکثیر نسل و از دیاد فرزندان آدم است از آن آزادی و راحتی نهی کرده و زحمت خانه داری امر فرموده است اگر کسی حقوق زن داری اسلام را درست در نظر بگیرد می بیند که خانه داری و عیال داری برای مرد مسلمان ریاضتش بیش از چله نشینی و روزه داری و ترك حیوانی کردن مر تاضین است تنها چیزی که این زحمت را بر او گوارا و هموار میکند همان عواطف طبیعی و عشق و محبت های ادبی و معنوی است که بهم سر و بمرزند دارد والا صرف شهوت رانی حیوانی کافی برای کردن این زحمات نیست و در زیاد کردن همسر ریاضت و زحمت برای مرد مسلمان بیشتر میشود و مدد هر يك زنی که افزوده شود يك دستگام ریاضت تازه ای بر پا می شود که زحمت مرد مسلمان را دو برابر میکند پس می توان گفت آیین مقدس اسلام در اثر اجازه و رخصت زیاد کردن همسر به منظور پیدایش و ازدیاد نسل تحصیل زحمت زیاد تر و ریاضت افزون تر را بر بیرون خود نموده نه اینکه باب شهوت رانی و عیش و لذت را بروی آنها باز کرده باشد حال اگر مسلمان عمل باحکام اسلام نمی کنند و حقوق زن را مراعات نمی کنند تفسیر اسلام چیست و در اسلام چه اعتراضی است باید کوشید و مرد ها را نه بیروی از دستورات اسلام و ادا کردن تا حقوق زنان محفوظ بماند در حال معلوم و روشن شد که تعدد زوجات فزونی ریاضت است نه توسعه دائره شهوت و روحانیات نصاری از روی عناد و تعصب این تفسیر را کرده اند

و اما تعدد زوجات پیغمبر (س) که تا با مرد زن با افزون تر گروت و بعضی را زها کرده و هنگام رحلت نه زن داشت از این امر این مذکورده حالش و تفسیرش معلوم شد که توسعه دائره شهوت رانی نبوده بلکه عوامل ریاضت و دستگاه های زحمتش زیادتر شده است زیرا که باتفاق مخالف و االف آن بزرگوار با همه زناش مکالم عدل و نهایت داد و ستاد می کرده الا اینکه دشمنان و حوذان آن حضرت به منظور اخلال بمقام نبوت و تعقیب مراتب ممنوعیتش هر سخن گزاف با مر بوطی را گفتند مع الوصف

تاکنون که ۱۳ قرن میگذرد نتوانسته اند بر عدالت درخانه داراش کوچک ترین اعتراضی وارد کنند و هیچک از زنان آن حضرت باتکدر خاطرشان از هوو داری که لازمه فطرت و طبیعت زنان است کمترین گلایه ای را از میانه روی و عدالت آن بزرگوار درخانه داری ابراز و اظهار نندودند حتی پس از رفتش و با اینکه آن ها از حیث سال و جمال و پیوه گی و دوشیزه گی و سایر جهات مختلف و متفاوت بودند و مسلما در مراتب مجربیت قلبی یکسان نبوده اند معذک زنان پیوه سالخورده کم جمال آن حضرت عینا مانند عایشه که دختر صاحب جمال بود همه از او راضی و خوندل بودند و در فراقش همگی گریان و نالان شدند البته این چنین عدالتی فوق العاده دشوار و پرهزمت است و از حوصله غیر پیغمبر بیرون است

پس تفسیر کردن زبانی پیغمبر را که موجب فروی ریاضت آن حضرت است بعیاشی و شهوترانی کمال بی انصافی و نهایتا ستمگری است که از زبان و قلم کشیش های نساری تراوش نبوده می نماید اگر این پیغمبر شهوت پرست و هیاش بود میبایستی در سن جوانی که زمان شدت شهوت است لا اقل همین مقدار و بهمین عدد زن داشته باشد **بالحیاذ بالله** يك مرتبه عمل خلاف عفت و قداستی را مرتکب شده باشد

کسیکه در سن شصت سالگی بقدری نیروی تناسلیش قوی است که بدون خوردن حب مقوی و معجون مهبی و بدون خوردن غذاهای چرب و شیرین بر قوت نه زن را بشهوت غریزی و قدرت خلقیش بخوبی اداره میکند و کم ترین ضعف و سستی در اعصاب و عضلات او پیدانمیشود و کوچکترین اختلال و انحرافی در اعضاء و حواس او راه پیدا نمیکند و ذره ای از طراوت بدنیش نمی گاهد

آیا در سن جوانی و استمداد قوی چکونه خواهد بود با این قوه فوق العاده اگر پیغمبر شخص شهوت پرست میبود میبایستی در تمام آن دوران و لویک نوبت يك عمل زشت متافی عفت از او سر بزنند

در مکه زنان بدعمل بسیار بودند شهر طائف در آن تاریخ مرکز فواحش بود و بسیاری از جوانان شهوت ران برای کارهای زشت با آنجا رفت و آمد میکردند

در چهل سال عمر برای نمونه حتی یکمرتبه این بزرگوار را در این مراکز ندیدند در حوریه و انجیل کنونی نسبت به حضرت لوط و حضرت داود و حضرت عیسی و بعضی دیگر از پیغمبران نیست های ناروا و کلمات نا درست با بجا ندیده می شود ولی در کتاب هیچ دشمنی از دشمنان این پیغمبر کوچک ترین آهمنی و استناد زشتی به پاک دامن زمان جوانی این حضرت دیده و شنیده نمیشود زیرا که پاک دامن و قد است و عفت سن جوانیش بدین می مسلم و فطری و بدون تردید است که بیپروجه نیست و افتراء باو نمی چسبد

حال انصاف دهید کیبکه در جوانی باین فوه و توانائی نه پیرامون فضاء گشته و نه زن های متدیده داشته بلکه تا سن ۲۵ سالگی مهر بوده و بغیر ریاضت میداده و پس از آن یک زن بیوه چهل ساله (یعنی خدیجه) قناعت و اکتفا کرده بوده است حال که بسن چهل و پنج و پنجاه رسیده عیاش و شهوت ران و ناگهانی عریض شده است  
آبا اینطرف منطبق دارد آبا فایز قبول است با آنکه فقط و فقط ناشی از عناد و ستسگری و منطافه کاری و هوام فریبی است فضاوت با وجدان منصفین است

اگر سوال شود مصحح اینهمه زن گرفتن چه بود و فائده و حکمت این عمل که همان دشمنائی مانند موبر و در منکهم و واشنگتن اورنگ و لامانس و سایر خاور شناسان و مبلین تصاری را باز و زبان آن ها را دراز کرده چیست عرض میکنم

اولا نفوس بشری در شدت و طوفان قوای بدنی و روحی متعارفند و هر یک بر حسب درجه قوتی که دارند باید دفع حاجت در زندگی کنند یکی یک کرده نان سیر می شود و دیگری با خو کرده هم سیر نمیشود باو نمیشود گفت شما باید پخت کرده نان قناعت کنید با اینکه نان نخورید

عینا ارضاء و تسکین شهوت هم مانند کرسنگی است کیبکه شهوتش زیاد تر است حق دارد بلکه بهکم سائن طبیعت ملزم است که از راه

مشروع و مباح پیشتر زن بگیرد و افزونتر جماع کند و بر او هیچگونه اعتراضی و سلامتی نیست زیرا بمقدار توانایش عمل مباح و جائزی را مرتکب شده و از این ردیف و براین منوال است حال پیغمبر چنانکه در سخنرانی پیش گذشت تعدد زوجات از مستحکات این پیغمبر نبوده بلکه پیش از او پیغمبرانی مانند حضرت ابراهیم و یعقوب و داود و سلیمان و غیر هم هم زنان متعدد داشته اند و در عصر پیغمبر در بسیاری از مثل اینعمل رواج داشته و در عرب زیادی همسر امرعادی بوده پس در این صورت چه اعتراضی بر خدوس این بسزورگوار است اومطابق سنت فطرت و الزام طبیعت مرتکب عمل مباح و امر مشروعی شده است

و ثانیاً داشتن فرزند ذکور محبوب و مطلوب همه نفوس بوده و هست و مخصوصاً در عرب آن تاریخ که اصلاً فرزند بهمنای حقیقی فقط پسر را میدانستند و پس و حضرت پیغمبر هم بمقتضای طبع بشری طایب پسر است و اگر چه از خدیجه دارای دو پسر شد ولی هیچک آنها برای پیغمبر باقی نماندند چه مصحیحی بهتر و کدام حکمت از این بالاتر که آنحضرت بمنظور تولید فرزند ذکور زنهای متعدده ای را بگیرد تا شاید از آنها دارای پسر شود

و ثالثاً برای آشکار شدن جوهر پاک و روح قدسی آن خواجه لولاک که وارسته از هر عیب و ندسی و آراسته بهر فضیلت و کرامتی است طریقی بهتر از تعدد زوجات نیست و از این راه صفاء سیرت و حسن سریرت آنحضرت بردوست و دشمن و بیگانه و نزدیک به خوبی روشن و آشکار می شود زیرا زن بر اغلب اسرار درونی و اخلاق پنهانی شوهرش از قضا و خیانت و شقاوت و سماعت و نهانی و وفای و غیر اینها از مضایل و رذایل آگاه و مطلع میشود و بسیار دشوار است که شوهری در طول مدت زناشویی و زیادی آمیزش و امتزاج با زن که نزدیک ترین محرم او است بتواند اوصاف ذبیله و اخلاق رذیله اش را مستور و پنهان بدارد و تدلیس و منافقی درونی را حتی با او هم ادامه بدهد در اینصورت اگر شوهر منافق یا مدلس یا کذاب و حیلہ گر و جمال یا دنیا دار و

رباست طلب و شاید باشد بخوبی و بزودی بر زنی آشکار میشود و چون مدت زناشویی ممتد و طولانی است خواه و ناخواه کم یا بیش بین این شوهر و زنش روی بدسرشتی این مرد یاروی سایر جهات و عوارض زندگی اختلاف کلمه و تقار و کمورت خواطر حاصل میشود مخصوصا اگر مرد زنهای متعدده داشته باشد و آنها از جنبه مهر و محبت قلبی او متفاوت باشند حس رقابت هووداری همه آنها را تحریک و وادار بسبب جوئی و بدبینی و خورده گیری بر شوهر می نماید و کمورت بین زن و شوهر افزون و شدید می شود و لافل گاه گاهی کلايه و شکایت از این مرد را بنزدیکان خویش میکنند و او برای تشفی قلب هم که باشد بعضی از عیوب و خیانت ها و ناچوانردیها و شادی ها و منافقتهای شوهرش را پسر و مادر و خواهر و برادر خودش میگوید و اندك اندك این عیوب از مجرای خویشان زن بسم دیگران و خصوصاً دشمنان این شوهر میرسد زیرا که غالباً دشمنان برای احراز عیوب اشخاص گوش با و از زنان و نزدیکان زنان آفاقند و از این راه بهتر میتوانند نقاط ضعف اشخاص را بفهمند مخصوصا آنها را که زنهای متعدده دارند

بنا بر این چیزی نخواهد گذشت که از راه حرم سرای این مرد منافق کوس و سواش بر بام دشمنان زده خواهد شد و خیانت درونی و عیوب پنهانی آشکار میگردد و دشمنانش بر او چیره و غالب میشوند مگر آن مردان باك سرشتی که ظاهر و باطن و سرو علن آنها یکسان و از همه عیوب و نوافس بشمار منی بری و منزّه باشند که چون دو آنها هیچ عیب و نقصی نیست و دارای هیچ ذیلانی نباشند بر آنها اعتراض و انتقادی نه از دوست و نه دشمن نه از زن خانه و نه از مرد بیگانه شنیده نمیشود

این مطلب که معلوم شد میگوئیم یکی از فوائد تعدد زوجات پیغمبر این است که درستی و راستی و قداست و طهارت روحی و بدنی آنحضرت بر عموم مردم از دوست و دشمن واضح و آشکار شود زیرا که نزدیک بده سال تمام زنهای متعدده داشت و همه آنها از اخلاق و آداب و عادات بروی و درونی آنحضرت کاملاً مطلع بودند و دشمنان قوی

بنجه آنحضرت كاملا مراقب و در كمين بودند كه از طريق زنهاباخوبشان نزديك زنهای آنحضرت كوچك ترين اعتراض و انتقاد و دورویی و دورنگی و نفاق و شهادی را بشنوند تا اورا مستحك خود كرده و هزار پیرایه براو به بندند و در كوچه و بازار دلییل و "نهار گوشزد منیر و كیبر و جوان و پیر بكنند و از اینراه شعله نبوت و فروغ رسالتش را خاموش و مستور یا ضعیف و كم نور كنند و بسم الله والمنة نه در زمان حیاتش و نه بعد از وفاتش كوچكترین موفقیتی را برای این حمله ویرش نیافتند و كمترین انتقادی را نه از زن خانه و نه از خویش و پیگانه بدست نیاوردند اینها همه دلیل قاطع و برهان لاعمی است بر قد است جوهری و طهارت ذاتی آنحضرت و نشانه های بزرگی است بر صحت رسالت و درستی نبوتش پس چه ضرر دارد اگر این موضوع شریف را یکی از حکمتهای تعدد زوجات آنحضرت بدانیم و هنوز در این باره سخنان چندی است كه انشاء الله تعالی در آینده بعرض شنوگان محترم میرسانم

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

## بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ اللهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكُمْ إِنِّي كُنْتُنُ  
تُرْذِلُ الْعَيُوفَةَ الدُّنْيَا وَزَيْتُهَا فَعَالَيْنَ أُمْتَعَكُنْ وَ أَسْرَحَكُنْ  
سَرَا حًا جَمِيلًا

گفتار هفته گذشته در حکمت تعدد زوجات پیغمبر و در رد انتقاد و  
اعتراض مسیحین بر انصاف و نادرستی نسبت های بی مورد آنها بود که  
میگویند پیغمبر اسلام چرا باید پانزده زن یا بیشتر از آنها بگیرد و چرا  
باید در یک زمان جمع بین نه زن کند در صورتی که برای امتش تا بیش  
از چهار زن دائم را در یک زمان تجویز نکرده و اگر معده شخص  
روحانی میبود میبایستی از جنبه حیوانی و شهوانی به کاهد نه این که  
برعش و لذت بفرایند و نه زن را برای خود جمع کند اینها دلیل بر این است  
که او مردی بوده است شهوتران

چند وجه در رد این گفتارهای بی بنیاد بعرض شنوندگان رسیده امشب  
علاوه بر آنها مبروش میدارم

بزرگان و سران هر قوم و ملتی دارای امتیازات و تعیناتی میباشند که  
عقل و خرد حق این امتیازات را بآن ها داده و اصول و قواعدی را که بر مردم  
عادی جاری میکند در آنها تفویض نموده چه ضرر دارد که مختصات این  
پیغمبر که بزرگ اسلام و سر مسلمین است از آن قبیل بوده باشد و خداوند  
بطل و مصالح پنهانی برای او جمع بین نه زن را جایز دانسته باشد و برای  
دیگران بیش از چهار را تجویز فرموده باشد یا نکاح بیه را برای او  
تجویز نموده باشد و برای امتش جایز نداده یا نکاح زنان پیغمبر را با  
غیر از پیغمبر منع فرموده باشد ولی نکاح زنان دیگران را برای  
دیگران جایز شرده باشد و غیر اینها از احکام مختصه پیغمبر که جزو  
امتیازات و تعینات خدا دادی است و عقل و خرد هم منع و ردی از این  
گونه امتیازات ندارد و حمل نمودن زیادی زنان پیغمبر را بر هوای نفس

و اقتضاء عشق و شهوت به کلی بی مورد و بی منطلق است و آن جناب بزرگوارتر از این است که خواهش های نفسانی بر عقلش چیرمو غالب شده باشد

چگونه ممکن است کسیکه خود اسیر شهوت است بتواند دیگران را از قید اسارت هوی و هوس و عیش و لذت و شهوت برهاند

کی دهد زندانی در اقتناس      مرد زندانی دیگر را خلاص  
 هزاران نفس ز کبای که مرگ از آن ها در قد است و تجرد و انقطاع  
 به پایه های بالاتر از حواریین عیسی بودند مانند سلمان و ابوذر و مقداد و  
 کبیل در سایه تعلیم و تربیت محمد باین مراتب رسیدند چگونه میشود  
 باور کرد کسی خودش غرق شهوت پرستی باشد و اینچنین دست پرورده هائی  
 داشته باشد که بمقام عصمت نزدیک شده باشند

ذات ما یافته از هستی بخش      کی تواند که شود هستی بخش  
 خشک ابری که بود ذ آب نهی      کی شود بر صفت آب دهی  
 از این گذشته شواهد بسیار دیگری علاوه بر معروضات هفته  
 گذشته هست که دلالت بر تنزه و تقدس حضرت پیغمبر از این اوهام  
 و خرافات دارد

شاهد اول آنکه پس از فوت خدیجه با اینکه برای این پیغمبر گرفتن دختران زیبا و دوشیزه گان خوش سیمما مقصور و میسور بود مع الوصف سوده دختر زمره را که بیرون سکران بن عمرو بود گرفت و هیچکس از مورخین ننوشته است که سوده مال باج و مال و مقام و رتبه داشته تا بتوانیم ازدواج با او را بمنظور مسال و مقام و جمال بدانیم شوهر این زن سکران بن عمرو از مسلمانان صدر اسلام بود که در راه آئین و دینش رنجهای فراوان کشید و بالاخره با مسلمین دیگر برای رهائی از فشار فریض بعبث مهاجرت کرد و این زن هم با شوهرش در همه این رنجها شریک بود

پس از فوت شوهرش چون بی سر پرست بود پیغمبر او را برزیت کرمه تازندگی او را مرتب کند و او را پیاداش رنجهایی که در راه اسلام کشیده بافتنهار همسری خودش بهره مند فرماید و بلکه خواست عملا



مسلمان ها بپنداند که اگر در راه دین خدا مردن یا کشته شدن زن و فرزند آن ها بی سرپرست نمی مانند و ازدواج با زینب دختر خزیمه و با ام سلمه چنانچه بعدا خواهیم فهمید بهمین منظور بود پس در ازدواج با سوده بجز پاداش عمل هیچ نظر شهوترانی نبود و این کار در عالم شرافت و انسانیت بسیار ستوده است و چنانچه پیغمبر در این معامله نظر شهوت نداشت آن زن البته همت هم بجز کسب افتخار همسری منظور دیگری نداشت یکی از کارهای برجسته این زن که شایسته بسی ستایش است این است که پس از ازدواج پیغمبر با عایشه توبت شبانه خودش را بعبادت بخشید و به پیغمبر عرض کرد من در غفلت زیادی بر دتمارم و قطع می خواهم در قیامت جز و همران شما معشور شوم از این رو شبی که هم بستری قسمت و نصیب من است من آن شب را عایشه بخشیدم که شما با او هم بستر شوید

و عینا ز ناشومی بازینب بنت خزیمه و ام سلمه هم بهمین منظور بود چون عیبه بن حارث شوهر زینب در جنگ بدر کشته شد زینب بی سرپرست شد نه مالی داشت و نه جمالی و بغمی خوش طینت و بان سرشت و رنگو کار بود که او را مادر بینوایان می نامیدند و در دره جوانی او صبی شده بود بطوریکه دو سال بعد از ازدواج با پیغمبر از دنیا رفت

پیغمبر فقط از نظر تقدیر کارهای پسندیده او و جبران شکستگی و تأمین بی کسی او او را بزناشومی خود معتبر و سرافراز فرمود ابو سلمه شوهر ام سلمه در نتیجه جنگ احد و جنگ بنی نضیر زخمی شد و در اثر آن زخم مرد و در موقع وفاتش پیغمبر بر مالین او بود و برای او دعا میکرد تا فوت کرد در حالیکه گریان بود و از او فرزندانی زیادی باقی ماند و ام سلمه در آن موقع جوانیش گذشته بود پیغمبر چهار ماه پس از مرگ ابو سلمه بخواستگاری ام سلمه فرستاد آن زن مؤمنه عنو آورد که جوانیش سپری شده و فرزندانی زیادی هم دارد حضرت امراء فرمودند تا او را بعهده خود در آورند و مردندان او را تربیت کردند

حال ملاحظه بفرمائید اگر این مرد شهوتران میبود در میان

دختران مهاجر و انصار دوشیزه‌هایی بودند که به‌زار مرتبه مال و جمال و تعین و مقامشان بیش از زینب و سوده و ام سلمه بود و فرزندی نداشتند که باو بردوش این پیغمبر آمد می‌بایستی این بزرگوار یا آنها ازدواج کند نه یاد وزن بیوه سالخورده فقیر اولاد دار که بشیر ازرنج و زحمت اثر دیگری ندارد

پس مسلم است که نظر آن حضرت فقط بر سستی و جبران شکستگی آنان بوده بهمین جهت علاقه مسلمانان با آنحضرت زیاد می‌شد زیرا که علاوه بر جنبه نبوت او را بدرمهربان اولاد یتیم خود و شوهر سرپرست زنان ناکام و ناتوان و بیچاره خویش می‌دیدند

**شاهد دوم قصه زن عامریه و زن کندی** آنحضرت است که پیش از عروسی و التناز آنها را رها کرد

شرح قضیه این است زنی بود از بنی عامر بن صعصعه اسمش سناة بود این زن دوشیزه بود و زیبا ترین زنان زمان خود بود پیغمبر او را تزویج کرد عایشه و حفصه با هم گفتند این زن بواسطه حسن جمالی که دارد دل پیغمبر را ممکن است از ما برباید بهتر این است که از همین الان نقشه جدائی با کم مهری بین این دو را بریزیم از این رو به سناة گفتند می‌آید پیغمبر از تو اشتیاق زیادی نسبت به خودش احساس کند یعنی باید باو رود دست ندهی و بلکه ناز و اظهار کم میلی و بی نیازی کنی تا پیغمبر شیفته تر شود

آن دختر ساده خوش باور کول این دو هووی حیله گرا خورد چون وارد خانه پیغمبر شد همینکه آنحضرت دست محبت را بجانب او دراز کرد دید گفت اعوذ بالله پناه بخدا می‌برم و در حقیقت خواست غمز و مازی کند پیغمبر فوراً دست شریف را عقب کشیدند و پیش از عروسی نمودن او را طلاق دادند و بخانه پدرش برگردانند و دختر ابی العیون کندی را گرفتند چون ابراهیم فرزند پیغمبر که از ماریه تبعطیه بود فوت نمود این زن از روی نادانی گفت اگر این شخص پیغمبر می‌بود پسر من نمی‌بود همینکه پیغمبر بر این گفتار آگاه شد فوراً او را طلاق داد و هنوز عروسی ننموده او را بخانه پدرش برگردانید و همین در زن پس از فوت پیغمبر

در زمان خلافت ابوبکر عروس شدند شوهر یکی از آن ها مبتلا بجنام شد و شوهر آن دیگری دیوانه شد چون خداوند نکاح زنان پیغمبر را بر مسلمین حرام کرده و فرموده **وَأَن لَّا تَنكِحُوا الْأَوْرَاقَهُنَّ مِن بَعْدِهِ** و نباید زنان او را پس از او نکاح کنید

زیرا که زنان پیغمبر در احترام بمنزله مادران مسلمانانند و لهذا آن ها را ام المؤمنین میگویند چنانکه نکاح مادر پرورزند حرام است نکاح زنان پیغمبر که امهات المؤمنین اند نیز حرام است باز ملاحظه بفرمائید اگر این بزرگوار مرد شهوان غیاش میبود نمی بایست واسطه يك گفته ای که از روی غمز و ناز گفته شده از دختر زیبای خوش سیمانی که در وحاهات شهره وی نظیر است دست بکشد و عروسی نکرده و هیچ لذتی نبرده او را بخانه پدرش روانه کند و همچنین آن زن دومی را نیز برای يك گفته ای که از روی نادانی گفته کام گرفته و ها کند اینها همه شواهد فداست جوهر این شخص است از آلاشات شهوانی و آرزهای حیوانی

**شاهد سوم** بکماه متار که کلی از هم خوابگی و هم بستری با تمام زماش در نتیجه درخواستی که موافق هوای و شهوت و مخالف روحانیت و معنویت آنحضرت بود

در شرح قضیه این است که پس از جنگ خیبر چون حضرت غنایم زیادی دست آوردند و بمسلمین تقسیم نمودند و برای خود چیزی بر نداشتند بعضی از زنان آن حضرت که نفس رفا شه و داری آن ها را آوارگی گذاشت و هر روز حرف تازه ای داشتند از پیغمبر خواست زیادی نفقه و توسعه در امور زندگی نمودند و می گفتند از غنایم خیبر بنا هم نده پیغمبر میفرمود من بامر خدا بمسلمین قسمت نکردم آنان از این موضوع دست بر نمیداشتند و حضرت را آزار میکردند

این عباس میگوید: حصه دختر عمر با پیغمبر مشاجره و معارفته میکرد پیغمبر فرمودند: میل داری مرد مرا به حکمیت انتفاع کنیم تا هر دو بمقتضای او موافق شویم عرض نکرد بلی پیغمبر دنبال عمر فرستادند و او را معاضد فرمودند و بمقتضای درخواست سخنان را بگو او عرض نکرد

شما سخنانتان را بگوئید و بفیر از حق و حقیقت نگوئید عمر بك سیلی بصورت حقه نواخت و بآن قانع شد سیلی دوم را نواخت پیغمبر او را ممانعت فرمودند عمر رو کرد بعفصه و گفت ای دشمن خدا پیغمبر هیچ وقت بفیر از حق و حقیقت سخن نمیگوید اگر بعض پیغمبر نمیبود این اندازه نورا... بشم تا بمیری پس پیغمبر از جای حرکت کردند و درغرفه از غرات مایلان بالا رفتند و تا مدت يك ماه از همه آنها پرگناور شدند و تنها شام و نهار میخوردند تا اینکه آیه تغییر نازل شد ( که در صدر گفتار تلاوت شد )

ملخص آیات اینکه خداوند زنان پیغمبر را مغیر بین دنیا و آخرت نموده و فرموده بگو بر زنان هر کس عیش و نوش و خوشی و آراپشت دنیا را میخواهد بگوید تا فوری مهر او داده شود و بخوشی رها شود و برود زندگی خودش را توسعه دهد و بعیش و نوش بگوشد و هر کس خدا و پیغمبر و عالم آخرت و دوست میدارد باید باین سختی و تنگمستی سازد و از پیغمبرش اطاعت و پیروی کند خداوند برای اینچنین زن نیکوکاری در آخرت پاداش بك بزرگی تهیه کرده است

اول زنی که از جا برخاست عایشه بود و گفت من خدا و پیغمبر را بر دنیا اختیار کردم پس زنان دیگر پیروی کردند و همه سر تسلیم فرود آوردند

پس از چند آیه ارجاء و ایواء نازل شد و خلاصه اش این است که

پیغمبر ملزم بر قسم و عدل و تسویه بین زنان نیست بلکه او آزاد است هر يك از آنها را بخواند در خوراك و پوشاك و هم خوابگی و هم بتری مرد دیگران ترجیح و تفضیل دهد حق داد و دیگران را بر او نیابد اعتراضی باشد همگی قبول نمودند

از آن تاریخ پیغمبر بطوری آزاد شد که اگر میخواست همه شب را بهلوی بگزن معین بسر برد و بهترین خوراك و پوشاك را بار بدهد احدی از دیگران را بر او کوچکترین اعتراضی نبود  
و العجب که با این آزادی مطلق آن بزرگوار تا پایان عرش ذره ای از میزان عدالت و اعتدال بیرون نشد حتی آنکه هنگام سیاهی فونش هر

هر شبی بستر او را بخانه یکی از زنانش میبردند تا مادامیکه یکی از آن ها بر دیگری ترجیحی و مزینتی یافته باشد بصریح گفته عمر پیغمبر حفصه را دوست نمیداشتند

دکتر هیکل معری در حیات محمد می نویسد که عمر بحفصه گفت بخدا من میدانم که پیغمبر تو را دوست نمیدارد و اگر بخواطر من بود خلافت میداد معذلت او را برابر هایشه و دیگران در خوراک و پوشاک و همخوانی و سایر جهات میداشت

حالی بدقت ملاحظه فرمائید اگر این مرد شهوت زان می بود و تضرش از ازدیاد زنان عیش و لذت بود می بایستی از غنائم خیر همه زنانش نصیب و افری بدهد تا آن ها دلخوش شوند و مجلس های عیش و نوش زیاد تر و گرم تر گردد نه اینکه آنها را برنجاند و افسرده کند و مشاجره و معارضه بر آید و بالاخره يك ماه از تمام لذات زنانشی برکنار شود

**شاهد چهارم عدالت می ماندی است که از آن حضرت نسبت برنانش صادر شده معلوم شد که پیغمبر بحکم آیه مبارکه از فیدعدالت باهمسران آزاد است و آنان حسب الشرط این آزادی را پذیرفتند و بهر ضروری که او میخواست رفتار کند هیچک را حق اعتراض نبود اگر این بزرگوار چنانچه خاور شناسان یافوه سرا یافته اند مرد شهویران میبود مهبایستی عایشه را که دختر بکروجوان نارس و خوش سیم و زیبا بود بر سوده و زیب و ام سامه که بیوه بودند و برحفصه که بصریح گفتار عمر دشمن خدا و مورد بی مهری پیغمبر بود ترجیح دهد و خوراک و پوشاکهای خورامانحصرا بناو برساند و هر شب با او هم بستر شود و حال اینکه اتفاق همه مورخین و محدثین شرق کوچکترین ترجیح و تمیزی را انداد و نابایان عمر باهمه یکسان و يك نواخت بسربرد**

نتیجه همه عرائش این شد که به پنج شاهد موی که یکی از آنها در هجده گذشته بعرض رسد و چهار شاهد در عرائش کنونی و شهادت فراوان دیگری که بواسطه طول کلام از بیانش خود داری میشود معلوم و مقطوع شد که تعدد زوجات و زیادی زنان پیغمبر از نظر فزونی آز و

شبهت نبوده و بجز هدفهای عقلانی و مقاصد شریف روحانی مقصود و منظور دیگری نداشته است و موضوع زینب بنت جحش زن زید بن حارثه داستان مفصلی دارد که اکنون مضموری از بیان حکمت و مصلحت ازدواج با او را بعرض می‌رسانیم شاید در آینده به‌تناسبی تعلیل و تحلیل آن امر را مفصل بنمائیم

و اما فلسفه و حکمت تعدد زوجات سه حکمت برای این موضوع در هفته گذشته بعرض رسید اکنون چند حکمت دیگر بعرض شنوندگان محترم می‌رسانم یکی از آنها قدردانی از زحمات شوهرهای آنها و پاداش کردار های خود آنها و بالتجیه تشویق سایر مسنمین است بجان بازی و فداکاری در راه اعلاء اسلام چنانچه ازدواج با سوده و زینب رام سلمه از اینراه بوده است دیگر ترمیم شکستگی و جبران کم حرمتی که از نظر عرف و عادت بی‌منطق عوام آن تاریخ متوجه بعضی از زنان محترمه شده بود و مصلحت اسلامی ایجاب و اقتضاء او را می نمود مانند ازدواج با زینب بنت جحش مجبلا آنکه زینب دختر عم پیغمبر و از بزرگان و محترمات بنی‌هاشم است و زید بن حارثه غلام آزاد شده پیغمبر است که پس از آنی که پدرش حارثه او را از فرزندی خود اخراج کرد بواسطه مسلمان شدنش حضرت پیغمبر طبق معمول عرب آن تاریخ او را به فرزندی خود معرفی فرمودند از آن تاریخ او را زید بن محمد میگفتند و چون پیش از اسلام نزد عرب رسم بود که پسر خوانده دارای حقوق فرزند صلبی است چنانچه زن پسر صلبی بر پدر ناروا است زن پسر خوانده هم ناروا است و نیز دو آن تاریخ یکی از رسوم مسلمه که مخالفتش تنك و عار بود کفایت و همبوشی ظاهری در ازدواج بین زوجین بود دختران اشراف به هسری بندگان و اگرچه آزاد شده باشند بن درنی دادند و او را برای خود عار و تنك بزرگ میدانستند

روی این جهات مذکوره پیغمبر زینب را بعقد ازدواج زید در آوردند تا رسم باطل عرب جاهلیت در هم بشکند و بدانند که میزان همبوشی میان زن و شوهر اسلام و ایمان است نه تعینات موهومه ظاهریه و شرافت و دامت جسمانیه إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ برای شکستن این

طلمس بی حقیقت پیغمبر این ازدواج را فراهم فرمود تا بفهاند که ربستی بواسطه اسلام بلند میشود و هر نقصی بسبب اسلام مرتفع میگردد چنانچه همین مطلب را حضرت زین العابدین (ع) در موفیکه زن شیبانیه کم نامی را گرفته بودند ذکر فرمودند البته زینب حسب الامر پیغمبر باین امر نبی دادولی خودش و برادرش قلبا شکسته خواطر بودند تا اینکه زینب بواسطه ناسازگاری زینب او را طلاق داد پیغمبر بدوجه او را گرفتند یکی اینکه مردم بفهمانند که گرفتن زن پسر خوانده حرام نیست و در اسلام جایز است چنانچه میفرماید

قَلَمَا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوْجَانَهَا لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى  
الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا

یعنی پس از روا شدن حاجت و نیاز زید و رهائی او زینب را ما او را بنویس  
تزووج کردیم تا برای مؤمنین یا کسی در این عمل نباشد و بتواند زن پسر  
خوانده خودشان را پس از طلاق بگیرند بدوجه اینکه پسر خوانده مانند پسر صلبی  
نیست و ما جعل ادعیاؤکم اینمائکم ذلک فوائکم بآفوائکم  
پسر خوانده پسر نیست طلاق پسر بر او زبانی است و واقعیتی ندارد و  
دیگر آنکه خواستند شکستگی قلب او را که در اثر این مزاجت حادث  
شده بود ترمیم کنند لهذا زینب پس از ازدواج با پیغمبر سر فرازیهای  
زیادی از خود ابراز میداشت روزی به پیغمبر گفت سه مرتبه در من است  
که در هیچیک از زنان توانست یکی آنکه جد اعلای من و شما یکی است  
و هیچیک از زنان این شرافت نبی را ندارند و دیگر اینکه مرا شما  
خدا تزویج کرده و سوم آنکه واسطه در این ازدواج جبرئیل بوده و این  
فضایل در هیچیک از همسران نیست و چون نظر پیغمبر ترمیم خواطر  
و تجویز این گونه ازدواجی بود در موقع عروسی زینب ولیمه مفصلی داد  
و فریب نصف روز جمع کثیری را بشان و گوشت اطعام فرمود و در عروسی  
هیچیک از زنان دیگرش که موجود بودند این عمل را نفرمود زینب اول  
زنی بود که پس از پیغمبر وفات کرد بفاصله دو سال

حکمت دیگر از حکم تعدد ازواج رد نکردن احسان مسلمان و  
در عین حال بیان کردن حکم خدا و درباره خودش میباشد مانند ازدواج

بازن انصاریه شرح قصه این است که اسلام نکاح بدون مهر را تجویز نفرموده یعنی زن نمیتواند خودش را ببرد به کندی و لکن این امر بالنسبه به پیغمبر جائز است و از احکام اختصاصی او است که باید مردم آگاه بشوند برای آگاه شدن مردم پیغمبر این نوع از نکاح و ازدواج را هم فرمود اگرچه در تعیین زنیکه با او اینگونه نکاح شد اختلاف است بعضی گویند زینب بنت خزیمه بود و بعضی گویند میمونه دختر حارث هلالی بود و بعضی گویند ام شریک دختر جابر بود و بعضی گویند زنی از انصار بود که خود را آراست و موقعیکه پیغمبر در خانه حفصه بودند آمد و عرض کرد یا رسول الله زن نباید هیچگاه برای خود شوهر بطلبد ولی من سالها است که بی شوهر و بی فرزندم ر میخوام تاج افتخار شوهری شما بر سرم باشد اگر شما قبول فرمایید من خود را بشما به میکنم حضرت در باره او دعا نمودند و فرمودند خداوند شما انصار را جزای خیر دهد مردان شما مرا باری کردند و زنان شما بمن اظهار میل و رغبت می کنند باشد تا امر من بتو برسد

در این میان حفصه بجوش آمد و گفت ای زن چه قدر بی حیا و پر شهوتی پیغمبر فرمودند ای حفصه واگذار او را او از تو بهتر است زیرا که او به پیغمبرش رغبت و محبت پیدا کرده و تو او را در مهر به پیغمبر سرزنش میکنی پس فرمودند برگرد خدا تو را رحمت کند خداوند بواسطه این مهر و علاقه ای که بمن ابراز داشتی بهشت را بر تو واجب کرد بزودی فرمان من بتو میرسد تا آیه جواز نکاح بهیه برای پیغمبر نازل شد عایشه عرض کرد یا رسول الله خداوند در امور بیکه مطابق میل شما است سرعت و تمجیل میفرماید حضرت فرمودند اگر تو هم اطاعت خدا را بشنای تا تو نیز همین معامله را خواهی فرمود پس معلوم شد که حکمت این ازدواج بیان حکم خدا و پذیرفتن احسان زن با ایمان است

حکمت دیگر تحکیم روابط با بزرگان و با قبایل عرب بمنظور هویت اسلام بود مانند تزویج ام حبیبه دختر ابو سفیان و خواهر معویه و تزویج با عایشه دختر ابوبکر و با حفصه دختر عمر چون یکی از موجبات خشنوائی و معاضدت و معاونت مردم از یکدیگر موضوع قرابت سببی



و مصاهرت است و مخصوصا این امر در اہلیات و قبایل و مردمان صحراہی بیشتر متداول است پیغمبر در مقام تقویت اسلام و نگہداری خودش برای اغناء اسلام باین وسیلہ ہم تثبیت میفرمود حتی آنکہ یکی از جہات و سلتش با اعدائے آن کہ دختران خود را باو داد ہمین پیوند با بنی امیہ بود کہ در گرفتن ام حبیبہ ہم منظور شدہ بود تا شاید بنی امیہ برخلاف دشمنی ہا و کینہ کشی ہای اول اسلام اورا کمک و مساعدت کنند

حکمت دیگر تعلیم عداالت نمودن باعث بود میخواست علما با متش ستمش بدهد کہ بازنان خود چگونہ سلوک کنند بہ پیشتند کہ پیغمبر از تساوی بین زنان آزاد است و بعضی از آنها مانند حفصہ اورا آزار بسیار میکند و در زیبایی و زشتی و جوانی و پیری و شرافت و ہستی فامیلی با ہم تفاوت بسیار دارند و عدد آنها نزدیک ہدہ می باشد معذلک ککہ با ہمہ یکسان و یک نواخت و مطابق عدل و داد رفتار میکند پس اگر آنها دوزن با سہ زن یا چہار چہار زن گرفتند با آنها ظلم و ستم نکنند و تفاوتی در دشواری زندگانی بین آنها قائل نشوند و از پیشوای گرامی خودشان پیروی کامل بنمایند

حکمت دیگر کہ شاید در اہمیت بیابہ حکمت قبل باشد این است کہ از افتراء دشمنان در استناد جنون و صرع بآن بزرگوار تبرئہ شود بیان مطلب این است کہ چون دشمنان و حسودان پیغمبر دستشان از ہمہ جا کوتاه شد و نتوانستند دامن پاک پیغمبر را آلودہ بپیمہی کنند و از این راہ بر سالتش خوردہ گیری و عیب جوئی نمایند ناچار متوسل بیاوہ ہای خندہ آوری شدند مانند اینکہ گفتند این شخص دیوانہ است و مبتلا بدرض صرع و غش است و حرفہائی کہ میگوید ناشی از جنون او و در حال صرع او است چنانچہ بعضی از خاورشناسان قرون اخیرہ نیز باین مہملات و جزافہا مترنم میشوند و میگویند محمد نوبۃ صرع داشتہ و بارہ از اوقات عوارض این مرض در او طاهر میشد و عرق از او جاری میشد و بہ تشنج دچار میگردد و کف از دہانش بیرون میآمد میگفت وحی بر من نازل شدہ و آیانی و کلماتی را نہت بوحی دادہ و برای پیروانش میخواند

خداوند متعال خواست پاوه گوئیاها را باطل فرماید پشمیرش را بازواج و تعدد ازواج مبتلا گرداناجواب این سخنان پاوه روی مسلمیات طب و تجربیات داده شود زیرا که از مسلمیات طب یکی این است که کثرت جماع و نزدیکی زیاد با زن بجهاز عصبی سالم و مخصوصاً رشته های اعصاب دماغی صدمه میزند تاچه رسد به عصبی که از جوانی به بیماری تشنج مبتلا باشد قطعاً این چنین مزاجی که دارای تشنج عصبی و بیماری دماغی باشد هنوز بن چهل سالگی نرسیده در اثر جماع زیاد و نزدیکی متوالی با زن یا مبتلا به تشنج مهلك خواهد شد یا لا اقل دیوانه تمام عیار میشود یا بعضی اعضاء بدنیش از کاو می ماند و قدر اقل بعضی از حواس او مانند چشم و گوشش با از بین میرود و بیاضیف و ناتوان میشود و مخصوصاً که اگر جماع را تکثیر کند

بنا بر این اگر آن طوری که دشمنان پشمیر میگویند در آن حضرت بیماری دماغی و تشنجات عصبی و یا ابتلاء بصرع و جنون بود می بایستی در سن پنجاه و شصت یا آنهمه زنها و نزدیکی ها که داشته دیوانه رسمی شود و هیچ رفتار و گفتار عاقلانه ای از او سر نزنند و با اینکه یکی از اعضاء و حواس او بکلی عاقل و باطل گردد و حال اینکه آن بزرگوار تا پایان عمرش از سلامتی مزاج کاملاً بهره مند بود و کوچکترین صدمه و تقاضی در هیچیک از اعضاء و حواس او راه نیافته بود و قوی و حواس و مشاغل و مدار کشی در نهایت سلامت و قوت و متانت بود علاوه بر اینکه رفتارهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و جنگی او و گفتارهای اخلاقی و ادبی و عرفانی و فرهنگی او دلالت کامل بر این مدها دارد اغلب مخالفین او که با انصافند تصریح بر حذافت و کباست و کمال عقل و ادراک او کردند شبلی شیل لبنانی طبعی میگوید

يَمُّهُ الْمَذْبُورُ وَالْحَكِيمُ رَ إِذْ رَدَّ الْقَضَاةُ مُصْطَفَايَ الْكَلَامَاتِ  
رَجُلٌ إِلَهِي رَجُلٌ إِلَهِيَّةٌ وَالْإِلهَاءُ بَطْلٌ حَلِيفُ الْإِلهِي فِي الْمَارَاتِ  
محمد مسرد حکیم و یا تدبیر و رب النوع فصاحت بوده که کلمات  
بلیغه از قریحه سرشوش تراوش نمود محمد فرزانه مرد با دانش و یگانه

قهرمان با سپاست و پیش بود که هماره در جنگها فیروزمند و در قزوات  
هم آغوش نصرت گردید

نه بحر فلك از او چکیده	كلك از صفتش زبان بریده
خاك قدمش بدیده ها نور	ذیل کرمش ز فتنه ها دور
کانجا نرسد کند ادواك	بر کنکره کشیده فتراك

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين



سخنرانی بیست و یکم

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ  
دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

در نتیجه سخنرانی های گذشته بر شنوندگان محترم بطور وضوح  
معلوم و روشن شد که پیشروی حیرت انگیز دین مقدس اسلام نه بر اثر زور  
و فشار و اعمال قوه قضیه است و نه معلول توسعه دائمی شهرت و فتح  
باب حیوانیت است

بلکه چنانچه دیدیم از طغیان و افراط این قوی کاملاً جلوگیری  
نموده و آن ها را بمیزان عقل و عدل موزون و معتدل فرموده و بهتان  
و افتراء های وقایع و حدودان و تهمت های نصرانیان همه بی مورد و  
بدون منطبق است

حال باید فهمید که عامل اساسی و علت اصلی آن سرعت نفوذ شکفتن آور  
و این بقاء و دوام خلن ناپذیر چیست و از تحلیل این موضوع دلایل حقایق  
و علل خاتمیت این آئین مقدس هم روشن و آشکار خواهد شد عرض  
میکنم بگانه عامل پیشروی و دوام اسلام درستی و راستی و برابری او  
با حقایق عالم وجود و انطباق او با فطرت مستقیمة بشر است هر چیزی که  
با فطرت سلیمه و عقول مستقیمه انطباق و سازش داشته باشد او همین حق  
و حقیقت است و ناچار در عالم وجود جای خود را باز کرده و بر مقرر ثبات  
خویش استوار میشود و هیچ نیروی طبیعی نمیتواند در مقابل او ایستادگی  
کند ناچار شد که او را از میان بردارد

دین مقدس اسلام از گمان سه گانه دیانت را که عبارتند از معارف  
و اعتقادات و از خلیات نفسیه و روحیات و از عبادات قالبیه و اجتماعیات  
با کمال درستی و نهایت استحکام بر قرار نموده و در تمام فصول و  
ابواب این سه مرحله راه حقیقت خالص را پیموده و از هر باطل و موهومی  
بر کنار شده است

اگر در قرون متاخره باره از خرافات و موهومات نا معقول دیده شود مربوط بآئین اسلام نیست بلکه مولود افکار و ساخته اندیشه های غلط بعضی از مسلمین است و نباید دانشمندان این ساخته گی ها را در حساب قرآن و اسلام وارد کنند

مرحله اولی که فی الحقیقة منبع و مصدر دو مرحله بعد است موضوع معارف و اعتقادات است و شروع این مرحله از باب معرفت الله و فصل توحید میگردد

آئین مقدس اسلام در این موضوع حق صحیح را با بیان صریح مبین داشته و فطرت های محبوب یا وهام و شکوک را بآنچه عین حقیقت و واقع است متذکر و متوجه فرموده از اینجهت بی درنگ مورد قبول قلوب شده و با جوهر جان جهانیان مروج گردیده و از بدو بیدایش تا پایان دنیا با شیران نروون اهل عرفان و ایقان شده و با جان آنها بدر می رود

د ر زمان بیدایش اسلام مردم روی زمین عموماً در وادی جهالت و نادانی حیران و در تیه ضلالت و گمراهی سرگردان بودند و از حقایق عالم معرفت و انوار حقیقت محروم و محجوب شده بودند و بیچ و خم های گوره راههای پر سنگلاخ آن ها را خست و فرسوده کرده بود بعضی اینک راههای حقیقی آن ها را بشاه راه مستقیم و روشن دلالت فرمود فوراً پذیرفته و مانند تشنه ای که سراب های گوناگون بر عطش او افزوده باشند ناگهان خرد را دو کنار دریای موج متلاطم شیرین گوارا به بیند چون بر لب چشمه آب حیات قرآن و اسلام رسیدند تامل و توقف را روا ندانسته و بغوریت آتش سوزان درونی را بر لال آب زندگانی جاویدانی اسلام خاموش نمودند

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بفرماید إلیَّ أُنْ بَعَثَ اللهُ

سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللهِ لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ وَ تَمَامِ نُبُوَّتِهِ مَا أَخُوْدًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِثْلَهُ مَشْهُورَةً سِرَاتُهُ كَرِيْمًا مِلَادُهُ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ بِوَمَيْدٍ مِّثْلُ مُتَرَفِّقَةٍ وَ أَهْوَاهُ مُنْتَشِرَةٌ وَ طَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ بَيْنَ مُشَبِّهٍ اللهُ بِمُثْلِهِ أَوْ مُلَوِّحٍ فِي إِسْمِهِ أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ فَهَذَا هُمْ بِهِ مِنْ

## الْفَلَاحِ وَ انْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ

خداوند تعالی فرستاد محمد پیغمبر خود شرانایانکه بوعنه های خود وفا کرده باشد و پیغمبری پیغمبرانش را بیابان برساند در حالی که پیمان این حضرت از پیغمبران پیش گرفته شده بود و نشانه های او آشکار و نمایان بود و پیدایش او معجزه و مجلل بود در آن هنگام که این بزرگوار هویدا شد مردم روی زمین دست دست شده بودند و هوی و هوس های پراکنده داشتند و براه های گوناگون می رفتند يك دست خدا را مانند آفرینه های او میدانستند و دست از راه منحرف شده و خدا را بغیر آن طوری که هست توصیف و تمریف مینمودند یعنی برای خداوند همکار و یار و فرزند قائل می شدند و جمعی بجای خداوند دیگری جز او را مینمایانند

خلاصه آن که مردم خوشناسانی و پرستشی کرد کار گمراه گشته و گمراه گمراه شده بودند تیره گی نادانی و ضلالت آن ها را فرا گرفته بود خداوند بفرخ نبوت و تابش آفتاب هدایت این حضرت آنان را از گمراهی و نادانی رها نید و بکعبه مقصود حقیقت و سر منزل معرفت رسانید

آری در زمان پیدایش اسلام همچنانیکه چنگ و نزاعهای مادی در اغلب نقاط دنیا بود و اختلاعات ملکی و مدنی مردم را بسته آورده بود همین طور اختلافات مذهبی و دینی آشوبها و غوغاها برپا کرده و بشر را جرقه جرقه و مشتت نموده بود هر ملتی يك نوع معتقدات و معارف مخصوص بخود داشتند و بغیر از خدای یگانه و پروردگار حقیقی که مورد دعوت و تقاضای انبیاء است هر معبود باطلی پرستیده می شد و برای پرستش آنها دلایل منطقی و مدارک منطقی بیان میشد معارف واقعی انبیاء و مرسلین گذشته بکلی متعزل شده و رنگ دیگری بخود گرفته بود آب و آتشی و ماه و خورشیدی ستارگان دیگر پرستیده میشد بشهای چوبی و سنگی و تماثلا و مجسمه ها عبادت میشدند و هر چه ناشایستی ستایش مینمودند فقط و فقط خدای حق و قیوم واقعی مهجور و متروک بود

خاور شناس بزرگ پروفیسور واشنگتن آرونیک آمریکائی در کتاب تاریخ مقدس میگوید در میان عرب مذهب سابقین (ستاره پرستان) با خیالات مفاسده و بت پرستی مخلوط شد و هر قبیله ای ستاره مخصوصی

را میپرستیدند و هر يك از آن ها بنی مخصوص بنمود داشتند هبل را راریس  
بتها دانسته و او را آورنده باران میدانستند و خدای اعراب نشسته  
مینامیدندش و باز میگوید صابین در ابتداء گروهی بودند شبان و چوپان  
شبها بعر است مواشی و اغنام خود در صحرا بسر میبردند و پاس میدادند  
و در زیر آسمان صاف زندگی نموده ساعات خود را از حرکات ستارگان  
تشخیص میدادند و مترجم اوضاع نجوم و نظرات قرب و بده آنها بودند و  
لذا در علم فلک مسلط شده و از گردش ستارگان استدلال برینك و بده  
اوضاع عالم و احوال بنی آدم مینمودند و بالاخره کارشان به پرستش  
ستاره ها منجر شد و نیز میگوید مجوسیان در اول بسیار صاف و ساده بودند  
و بعدای یگانه نواز می گذاردند و معتقد بودند که مسکن خدا خورشید  
است و چون آفتاب را مصدر و منشاء نور و حرارت که ماده جمیع اجسام  
علویه است میدیدند او را بسیار تعظیم مینمودند هنگامیکه آفتاب غروب  
میکرد بر سر کوهها آتش روشن میکردند تا دروغیت آفتاب بی روشنائی  
نباشد

زر دشت اول بنای معبد نهاد و آتشکده ها که بزعم او اخگرش  
از آسمان آمده بر پا کرد و مؤبدان مقرر نمود که شب و روز مراقب  
بخشد تا آتش خاموش نگشته و همچنان مشعل باشد پس برور زمان  
آتش را چون خدا میپرستیدند و از تاریکی متنفر و منزجر بوده  
و دوری مینمودند و هر گاه توانائی میداشتند مردمان خارج از مذهب  
خودشان را با آتش میسوختند تا خدای آتش خودشان را خوشنود کنند و این  
مذهب در ایران و در قبائل عرب مجاور ایران دائر و منتشر بود تمام  
شد کلام و اشنگتن

مقصود آن که روی زمین مملو بود از پرستش معبودات باطله  
صابین که خود را بر دین صابنی پسر شیت پسر آدم (ع) منسوب میدانستند  
ستاره ها را میپرستیدند مخصوصا هریهای صابین یست و هشت ستاره  
را رصد کرده بودند که در هر سیزده شبی یکنوبت مقارن طلوع فجر یکی  
از آن ها غروب میکرد و دو همان ساعت ستاره دیگری از آنها در نقطه  
مقابل او طلوع مینمود و هر بارانی که در این سیزده شبانه روز میشد اثر  
آن ستاره طالع میدانستند و باو نسبت داده و می گفتند مَطَرْنَا بِنَوَّةِ كَذَا

یعنی بوسیله فلان ستاره بر ما بارش آمد بارش های دوره سال را باین  
 بیست و هشت ستاره نسبت میدادند جمعی دیگر از اعراب ملکه ملکه رادختران  
 خدا میدانستند و برای آن ها مجسمه هایی که بگمان خودشان بصورت  
 آنها است ساخته بودند و آن ها را میپرستیدند جمع دیگری تمثال  
 ستاره ها را ساخته و پرستش مینمودند فرقه دیگری مجسمه ها و تمثالهای  
 مردان بزرگی را که در دوران های گذشته بوده و مرده اند ریخته و  
 ساخته و میپرستیدند بعضی از امم مانند هندوها گاو را میپرستیدند چنانچه  
 کلدانیها و مصریها هم در روزگار گذشته همین رویه را داشتند از  
 کاوش ها و حفاریاتی که در مصر شده این طور مفهوم میشود که مصریها در  
 قدیم الا بام گاو پرست بوده اند و شاید حقه اینکه سامری صورت گوساله  
 را از زبان سایر حیوانات انتخاب کرد و قوم موسی را به پرستش او  
 خواند و گمراه نمود همان انسی و عادت پیشین آن ها بگاو پرستی  
 بوده باشد

خلاصه آن که انواع پرستش ها در امم و ملل پیدا شده بود و با  
 آنکه عامل پرستش خداوندگان حقیقی موجود ترو قوی تر است مذلک  
 حجاب طبیعت دیده روان آن ها را ناپیدا نموده و آنچه را که نباید به پرستند  
 میپرستیدند و آن کسی را که باید آنی از او غافل نشوند به کلی از  
 خواطر برده بودند

یکی از عوامل ملکیه امم و ملل را براین پرستشهای بی مورد و ادا  
 کرده این است که انسان بهر چیزی که نیازمند تر باشد او را بیشتر دوست  
 میدارد و زیاد تر رعایت و احترام میکند و از روی جد و تنگهداری او  
 میکوشد و نظر با همیش گاهی در احترام او مبالغه کرده و باو تبرک  
 میجوید مانند اینکه احتیاج ضروری ما به نان ما را و ادا می کنند برای آنکه  
 او را لکد مال ننموده و بلکه او را بر سر و چشم بنهیم منشاء  
 این احترام همان حاجت طبیعی و نیاز منعی شدیدی است که باو داریم

عینا سر خورشید پرستی و آتش پرستی عجم و آب پرستی و ماه  
 پرستی بربری های افریقا و ستاره پرستی صابین عرب و غیر عرب و  
 گاو پرستی مصری ها و کلدانیها و هندوها نیز همین است



منطقه حیاتی فارسیان چون منطقه سرد سیری است ناچار احتیاجات  
بحرارة بسیار است و چون خورشید و آفتاب رفع این احتیاج را بطوری  
و فراوانی میکنند باطبیعة در نزد آن ها عزیز و محترم میشوند اندک اندک  
احترام و تعظیم فزونی یافته بعد پرستش میرسد بعکس آن ها بلکه در  
مناطق گرم سیری زندگی میکنند مانند بربریهای افریقا نیازمندشان به  
برودت بیشتر است از این جهت آب و ماء در نزد آنها محترم شده و اندک  
اندک فزونی احترام بعد پرستش رسیده عربهای صحرا نشین برای  
مسافرت های شبانه و نبودن نشانه های طبیعی زمینی احتیاج کامل به  
علامات و نشانه های آسمانی دارند تا بوسیله آنها راهها را تشخیص داده  
و در صحرا نوردی گمراه نشوند بهترین علامت آسمانی ستاره ها است  
از این راه ستاره ها احترام گذارده و ریزه ریزه تعظیم افزون تر شده  
آثار جوی و ارضی را بآنها استناد داده و بتدریج فرا تر رفته بعد  
پرستش رساندند

مردمی که در زمین های زراعتی زندگی میکنند مانند عراق و ساحل  
نیل دهند احتیاج فراوانی به گاو دارند زیرا که گاو در زمین زراعتی  
آنها را شخم و شیار میکند و بوسیله اواز نهرا و شعلها و چاهها آب کشیده  
میشود و مزارع و باغها مشروب میگردد و باز حمت این حیوانات خرمنها  
کوبیده شده و دانه ها از گاو و خسی و خاشاک جدا میشود و با او حمل و  
نقل بار و بنه آنها میشود و گاو ماده شیر و ماست و پنیر و کره و روغن  
میدهد و لبنیات خوراکی را تامین مینماید گاو با این همه منافع و خیرات و  
برکاتی که دارد بسیار رام و آرام و بی آزار است

این منافع سرشار بضمیمه سلامت و آرامی و بی آزاریش منشاء  
محبت و اهتمام در نگهداری او بلکه موجب احترام او شده اندک اندک  
در احترام او غلو و افراط گردیده در نزد ملت های کشاورزی مانند  
مصری ها و کلدانیها و هندیها بعد پرستش رسیده است پرستش تمثالها  
و مجسمه ها و بتها نیز از همین راه است امیدواری به رفع احتیاجات  
از قبل ارواح غیبیه ای که در مجسمه ها و تمثالها و اصنام سایه انداخته اند  
سبب شده است که آنها را به پرستند و از آن ها در خواست حوائج  
نمایند

فیلسوف بزرگ قرون اخیر صدرالتالین شیرازی در تفسیر سوره  
 بقره میگوید اصحاب تاریخ این چنین گمان دارند که بت هبل را عمرو  
 بن لعی بکعبه آورد این شخص در زمان شاپور ذوالاکتاف زندگی می  
 کرده و بر عرب حجاز تسلط و ریاست کرد در یکی از مسافرت هایش  
 بجماهی برخورد کرد که بتها را میپرستیدند از سبب پرستش آنها پرستش  
 کرد گفتند اینها پروردگار ما بنده و وقت از آنها یاری بخواهیم ما را یاری  
 میکنند و اگر آب بطلبیم بما آب میدهند عمرو بن لعی درخواست کرد  
 که بر او منت نهند و یکی از آن خدایان را باو عطا کنند آن ها بت  
 معروف به هبل را دادند او را گرفت و آورد و بخانه کعبه نهاد و عمر برا  
 بتعطیم و پرستش او وادار کرد و چنانچه قبلا شنیدیم او را خدای عربهای  
 نشئه میدانستند این خیرات و برکات ظاهریه آن ها را وادار به پرستش  
 جناد و نبات و حیوان و موجودات زمین و آسمان نمود و اگر بصیرت و  
 دانش باشد می بایستی از سبب ها چشم پوشیده و بسبب الاسباب و رب  
 الارباب که آفریننده ماء و خودشید و آب و آتش است روی آورده و سر  
 تسلیم و خضوع بر خاک بنهند

خدواند بخشنده دستگیر	کریم خطابش و پوزش پذیر
ادیم زمین سفره عام او است	بر این خوان یشماچه دشمن چه دوست
چنان بهن خوان کرم گسترده	که سیرغ در قاف روزی خود
ز ایر افکنند فطره سوی یم	ز صلب آورد نطفه در شکم
از آن قطره لولوی لالا کند	و ذین صورتی سرو بالا کند

بامرش وجود از عدم نقش بست  
 که تاند جز او کردن از نیست هست

سَبِّحْ مَنْ يُمِيتُ وَيُحْيِي وَلَا إِلَهَ

إِلَّا هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ

این بود شبه ای از خدا پرستی و معارف مهدی قسنی از بشر عصر پیشین  
 معارف لاهوتی دو ملت معروف جهان یعنی نصاری و یهود هم از آنچه  
 گفته شد کمتر و بهتر نبود مخصوصا نصاوی که توحید را کفر میدانند و معرفت  
 الله را در تثلیث شناخته اند

یا یاس فندر در کتاب مفتاح الاسرار تصریح میکند باینکه نجات و معرفت الله در تثلیث است و اگر از شخص مسیحی سؤال شود تثلیث یعنی چه جواب میگوید معنای آن (ابواین و روح القدس است) و اگر توضیح بیشتری بخواهید میگوید سه شخصند اما يك خدا و اگر سؤال از تناقض گویی و تهاوت در این کلام بنمائید جواب میگوید که این سری است از اسرار نگفتنی و هم فهم اسرار خارج از عقل است و هر که طالب نجات است باید باین مطلب اعتقاد پیدا کند

گرویلیام انگلیسی در کتاب (آئین اسلام) میگوید کلمه تثلیث در قرن دهم میلادی بتوان اعتقاد باتحاد سه شخص در خداوند یکتا داخل در آئین نصرانیت شد و بزرگترین نویسندگان لاهوتی در توضیح این موضوع و امانده و مباحث ایشان در این قضیه بیشتر بر روی علم خواهی و با آن که تثلیث سری از اسرار مکنونه است دور میزند

مرحوم فخر الاسلام صاحب کتاب معروف انیس الاعلام در کتاب خلاصة الکلام فی افتخار الاسلام چنین میگوید بیط صاحب امریکایی در کتاب سؤال ششم اینطور می نویسد سؤال دارای الوهیت چه کسانیست جواب دارای الوهیت سه گنداب این روح القدس و این سه يك خدا و يك ذات واحدند و در جلال و قدرت مساویند و ما به الاهیة از این سه خدا این است که اب خالق است بواسطه این و خدای این منجی است و خدای روح القدس ماری و راضیا است و اگر سؤال شود که آیا اب نجات میدهد یا نه و آیا این خلق میکند یا نه و آیا اب و این هدایت میکنند یا نه جواب در تمام این سؤال ها سکوت است زیرا که در انجیل گفته نشده باید سکوت شود و باز عقیده آنها این است که خدای پدر ازل است و پدر ازل خدای پدر از او متولد شد و باز در ازل خدای روح القدس از پدر پدر متولد شد (ولی اقنوم روح عقیم است و چیزی سبزاید)

یکی از فرق نصاری معروفند به مریمیون زیرا که موس روح القدس مریم را اقنوم سوم میدادند و لکن در قه کاتولک مریم را مکمل تثلیث میدادند و او را مادر میخوانند و کتب ایشان ملو از این مطلب است چنانچه در کتاب الهوکایه بتفصیل ذکر شده و لکن مریم را مادر جسمانی

خدا میداند نه مادر روحانی پس بناء بر این مریم خدا را حامل شد و زائید و شیر داد و بزرگ کرد و همه بنحو حقیقت است نه مجاز و همین فرقه کاتولک که آنها از همه فرق نصاری زیاد تر و قدیمی ترند در دعای خودشان عیسی را که اقنوم این و خدای بسر است سجده میکنند و میگویند ای عیسی حامل و دارای بزرگی پدر و صورت اقنوم سجود تو مجسم گشته انسان شدی و طلوع کردی در این دنیا تو را سجده میکنم و تسبیح می کنم باسم تو ای خدای سر و تسبیح میکنم باسم تو ای خدای پدر و تسبیح میکنم باسم تو ای خدای سر و تسبیح میکنم باسم تو ای خدای روح القدس و تو را سجده میکنم ای ثلثه مقدسه و لکن فرقه پروتستان تالوث مقدس را فقط تسبیح میکنند ولی سجده نمی کنند

شیرین ترا همه این است که فرقه کاتولک خدای این و اقا بل خوردن میدادند و گاهی او را میخوردند و پس از خوردن با او متحد میشوند شرح قصه چنین است که آرد بسیار نرمی در کلیسا حاضر نموده و خمیر میکنند و او را نان فطیر میزنند پس کاهن بی ملای روحانی آن ها نان را گرفته آباتی را که حضرت مسیح در عشاء ربانی خواندند و در آیه ۲۶ باب ۲۶ متی و او اخر سایر اناجیل مذکور است بر آن نان میخواند و اعتقادش این است که آن نان مستعمل میشود ب مسیح کامل بلاهوت و ناسوت پس اول خود کشیش و کاهن نان را سجده میکنند و در سجده میگویند ای خداوند ما عیسی مسیح تو ما را بخون خود از آتش جهنم نجات دادی و در فردوس و بروی ما باز کردی بر ما گناه کاوان رحم بر ما بعد نان را بهمه نصرانیانی که حاضرند ارائه میدهند و همه آنها بسجده افتاده کلمات مذکوره را میگویند پس آن نان را قطعه قطعه کرده بقدر ناخن بلکه کوچک تر و عقیده شان این است که در هر ذره از نان ها يك مسیح کامل به لاهوت و ناسوت است پس کشیش ذره های نان را بدمان خود ریخته یکی یکی از حاضرین نزد او میروند و کشیش بادت خودش يك ذره از آن نان ذره ها را بدهان آنها مینهد در حالیکه باهنگ مخصوص دعا میخواند

و شرط است که خورندگان نان نباید دندان بر آن نان بشنند بلکه باید او را بلع کنند و هر کس او را بلعید خدا او را بلعیده و آن نان به عقیده ایشان تحلیل نمیرود بلکه خورنده مستحیل خدا میشود و هر کس این نان را بخورد جمیع گناهان او آمرزیده است بجا میشود که یکنفر نصرانی ده هزار خدا را در ده هزار دمه میخورد این بود مختصری از آنچه فخر الاسلام نقل نموده است

ملاحظه میفرمایید که این معارف لاهوتی کثر از معارف مشرکین هند و بت پرستان و ستاره پرستان نیست و در سخاوت و خرافات برادر آنها است فطرت سلیم هر عاقل مستقیم از این معقولات منجر است و لکن مخالطه کاری و عرفان مآبی زمامداران و وحایت بازور سفیضه و مخالفه این عقاید را در دماغ بشر گنجانده و هم اکنون هم میکنند معارف یهود هم تقریباً شبیه همین مذکور است و شاید بعداً باو اشاره ای بنمائیم حضرت خاتم الانبیا (ص) در قدم اول با یک کلمه کوچک و جمعه

کوتاه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** همه این توهم و خرافات را از لوح خاطرات بشر محو فرمود و

فطرت های معجزه را بخدای یکتا که مطلوب غریزی و محبوب جوهری همه موجودات است متوجه و متذکر نمود تا توجه یافتند بجان و دل پذیرفتند و سر در خط فرمان و اطاعتش نهادند

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين



## بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ اللهُ تَعَالَى فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي  
فَطَّرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِاتِّقَاتِ اللهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنْ  
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

در هفته گذشته عرض شد که سرعت نفوذ اسلام و توسعه نطاق او الی الان در امم و ملل عالم در نتیجه انطباق ابواب و فصول اعتقادی و اخلاقی و عملی او است با اصول معکبه طبیعت و مبانی مسلمه وجدان و فطرت هر چه را در هر مقام که فرموده است فطرت پاک بشر او را مطابق و موافق با وجدان خود می یابد فلذا ملزم بر قبول و تسلیم میشود و ناچار از یافته ها و ساخته گی های ناموزون خویش دست بر میدارد و سراقباید را در مقابل صاحب اسلام بر خاک می نهد و گفته شد که فصل اول از باب اعتقادات موضوع خدا شناسی و خدا پرستی و معرفت لاهوت است مقدار اندکی از معارف بشریه ملل و امم که ساخته افکار و مولود اوهام و مصنوع اندیشه های خود آنها بود وهم اکنون در آن امم و فرق موجود است دین پرست ها و مشرکین و یهود و نصارا بآن اوهام معتقد بوده و فعلا هم پای بندند بر عرض شنوگان محترم رسید و شاید در پایان گفتار امشب مقدار دیگری هم بر عرض برسد حال باید دید دین مقدس اسلام در مقابل این عقاید سحیفه و گفتار های پوسیده بی منطق چه فرموده و بشر را بچه شاهراه روشن مستقیمی دعوت نموده و چگونه فرمایشات او با فطرت انطباق یافته و پرده های اوهام بشری را از روی دیده های درونی آنان برداشته در توضیح این مطلب ابتداء باید معنای ادراک فطری را فهمید سپس از همان راه باید توجه به موضوع خدا شناسی نمود و بعد از آن بکتاب و سنت که بمنزله متن و شرحند و مجموعا تشکیل دین اسلام را میدهند باید مراجعه نمود تا بکمال وضوح معلوم گردد که دین اسلام

در خدا شناسی مطابق فطرت است و صاحب این دین عیناً همان آفریننده فطرت است و در حقیقت يك گوینده است که بادی زبان معرفی خودش را نموده یکی زبان تکوین یعنی طبیعت و فطرت و دیگری زبان تشریع یعنی دستگاه نبوت و رسالت برای اشاره بطرز ادراک فطری فرض میکنم دو نفر درباره يك مطلبی بحث و نزاع میکنند و طرفین نزاع برای اثبات مدعی و عقیده خود دلیل‌هایی ذکر میکنند که مورد پستد آن دیگری نیست چون منازعه شان بجائی منتهی نشد و هر يك از محکوم کردن دیگری عاجز شدند برای ختم نزاع و فصل خصومت و کشف حق و حقیقت میگویند باید مراجعه بشالشی کنیم که او قضاوت کند و شرط میکنند که شخص ثالث را بهمان سادگی ذهن و صفای فکرش باید واگذاریم و ابداً متعرض نقی و اثبات شویم و ادله و براهین و اعتراضات و محسنات را بگوش او نزنیم که او با فکر صاف و ساده و ذهن خالی از هر گونه اعتراض و انتقادی به طلب نظر بپردازد تا به بینیم فطرت صاف او چه می فهمد هر آنچه را که طبع اولیه و فطرت صافه او فهمید و القاء کرد همان را قبول نموده و تسلیم میشویم سپس با حفظ این شرط مراجعه میکنند و قول او را تسلیم میشوند زیرا که فطرت او خالی از افکار طرفین و از هر گونه خیال و هم و گمانی که ناشی از بحث و جدل است می باشد.

پس کنه ادراک فطری عبارت است از آنچه جوهر نفس انسانی بهمان طبع صاف و پاک اولی خود او را بیاید و وجدان کند بشرط اینکه مشوب با افکار علمی و اصلاحی و یا خیالی و وهمی و گمانی نشود خواه این افکار و صور و نقوش از راه تعلیم و تعلم و شنیدن از آموزگار و معلم پیدا شود یا از راه تعلیم و تربیت خانوادگی و وراثت اباء و اجدادی بدست آید یا از تاثیرات محیط و منطقه زندگی و آداب عمومی و اجتماعی ملکتی حاصل گردد.

تمام اینها عوارض و رنگها و پیرایه‌هایی است که از خارج بر لوح نفس وارد میشود و باید از لوح نفس شسته شود و بدر در پخته شود تا وجدان فطری آشکار گردد.

خواطرت نقش حقیقت نپذیرد هیبات

مگر از نقش پراکنده همه ساده شود

حال اگر نفس را بهمان صفای اولیه برگردانند و با همان بی‌رنگی متوجه بمطالب نمودند آنچه را که در این حال بیاید و درک کند او عین حق و واقع است و در نزد همه دانشمندان و عقلاء عالم مطاع و متبع است زیرا همان فطرتی که درک مطلب را نموده عیناً هو ما را ملزم و مجبور بر تسلیم و قبول می‌نماید و هیچ عاقلی نمیتواند از الزام و فرمان فطرت سر به پیچداگرچه ممکن است بر حکم فطرت ترتیب اثر ندهد و بواسطه غلبه شهوت و غضب و هوی و هوس در مقام عمل مصیان فطرت را بنماید ولی در مقام عقیده و ایمان قلبی نمیتواند عقیده و اعتراف بحکم فطرت نه نماید

پس آنچه همه ماها بالفطرة میدانیم ظلم به‌داست و نباید به‌مال و جان و ناهوس کسی ستم کرد ولی گاهی بواسطه غلبه شهوت و یا غیض و غضب و تسلط هوی و هوس پشت به این عقیده زده و عالماً عامداً ظلم و ستم میکنیم و در عین حال میدانیم که بدکاری کرده‌ایم و برخلاف حکم فطرت رفتار نموده ایم

حال که طرز ادراک فطری تا اندازه معلوم شد باید در موضوع خدا شناسی از این راه وارد گشته تا به بینیم فطرت پاک و خالص ما راجع بآفریده کار چه میگوید و در این باب چه قضاوتهائی دارد و همانها و اماخذ ایمان و مورد اعتقاد فکری خود قرار دهیم

بنا بر این در درجه اولی لازم است که شنوندگان محترم و طالبین گرامی ارجعند لوح ذهن خودشانرا از جمیع آنچه شنیده و فهمیده و تحصیل کرده‌اند بکلی پاک کنند یعنی اگر راجع بخدا شناسی از پدران و مادریان و نیاکان گذشته شان حرفهائی بگوشان خورده و در خواطر آنها صورت مخصوص و خواطرات معینی نهاده آن حرفها را ناشنیده به پندارند و آن خواطرات و قشوش و صور را از ذهن معو کنند و همچنین اگر از دعا و و جملتین در مجالس و عظم و سخنرانی و از معلم و آموزگار و دبیر و مکتب و مدرسه قدیم و در دبستان و دبیرستان جدید و از پیر مرشد و شیخ خانقاه چیزی در باب خدا شناسی شنیده‌اند خواه در جانب نفی یا طرف اثبات همه را دور بریزند ادله قدیم و جدیدی را که حکماء الهی و عرفاء لاهوتی در اثبات خداوند بقالب اصطلاحات فنی و علمی در آورده‌اند و



همچنین مسقطه و مفالطاتی را که فلاسفه طبیعی قدیم و حکماء مادی جدید ذکر کرده‌اند همه را بآب بریزند

و خلاصه اینچنین فرض کنند که در همین ساعت بوجود آمده‌اند و در این باب هیچ مطلبی از احدی نشنیده و در هیچ کتابی نخوانده و از هیچ‌پدراهی نفهمیده‌اند و بکلی از معلومات بشری بی بهره‌اند تا بکلی فطرت آنها از افکار واردۀ که از خارج بر او وارد شده پاک و خالص شود و تا اینچنین نکنند وجدان حقیقی و معرفت خالص فطری آنها آشکار نمی‌شود

منظر دل نیست جای صحبت اغیار

دیو چو بیرون رود مرثه در آید

چنبیره دید جهان ادراک تو است

برده پاکان حس نا پاک تو است

مدنی حس را بشوزاب عیان

اینچنین دان جامه شونی صوفیان

چون شدی سو پاک پرده در کند

چنان پاکان خویش بر نو میزند

مانند آینه‌ای که نقاش‌های متعدد بر روی او نقشها و رنگ‌های گوناگون کشیده باشند اینچنین آینه‌ای را اگر مقابل روی خود گرفته‌د هرگز و خسار زیبای شما را بآن رنگ و شکلی که در خارج و در واقع هست نشان نمیدهد بلکه روی شما را یکی از رنگهای مجازی و خارجی که در روی او قرار گرفته می‌نمایاند

چون چراغی که لامپش قرمز یا سبز یا آبی باشد نور چراغ در خارج بهمان رنگ جلوه میکند و ممکن است این آینه اصلا و خسار شما را نه نمایاند بلکه از همان صورتهای پرداخت شده دست نقاشان خارجی را در عوض و خسار شما بچشمان بیاورد پس اگر بخواهید رخسار خودتان را واقعا بنام خصوصیات و شکل و رنگی که دارد به بینید باید قبلا او را از هر گرد و لحاظ و هر رنگ و نقش و شکلی که بر روی او قرار گرفته کاملاً پاک و صاف نمایید عیناً آینه فطرت هم در شناختن خدای واقعی و دیدار

آفریدگار حقیقی باید اینچنین شود  
آینه دل چون خود صافی و پاک  
هم به بینی نقش و هم نقاش را  
نقشهای بی برون از آب و خاک  
و بدانید که هیچ نقش و رنگی بالاتر و قوی تر و غلیظ تر  
از افکار بشری که بر نفس افتاده است نیست و همین است معنی  
أَلَيْسَ هُوَ الْجَبَابُ الْأَكْبَرُ

از درون خویش این آوازهها منع کن تا کشف گردد رازها  
ذکر حق کن بانگ لولولرا بسوز چشم ز گس و از این کرکس بسوز  
صبح صاف را ز کاف و افلاس رنگ می راز و افلاس از رنگ کاس  
تا به بینی رنگ جراین و نگها کوه ران بینی بجای سنگها  
و چنانچه شنوندگان محترم دقت فرمایند نظراین بنده گوینده از  
این عرائض افتاده فکر تازه و ابداع صوت جدیدی در نفوس شریفه  
آنان نیست بلکه باید از صورت کلمات و مفهوم هراتش بنده هم صرف  
نظر فرمایند و حتی همین کلمات را هم ناشنیده به پندارند فقط و فقط  
توجه نفس خود شوند و در خود خود و تعمق کنند تا به بیند از خود خود  
خود چه می یابند و فطرت پاکشان بر چه دلالت میکند

چون فطرت را از همه این افکار پاک نسایم و بعود توجه کنیم يك  
حقیقت را بجوئی و بکمال وضوح که هیچ شك و تردیدی ندارد میبایم  
و آن این است که موجودی هستیم واقعی یعنی ماها خیال نیستیم بلکه  
واقعیت داریم نیست نیستیم خیال و گمان و وهم نیستیم و در همین این حال  
میبایم که خودمان خودمان را ندانیم بلکه ندانسته ایم بلکه ننگهبان ما خبر ما است  
و در مقام مثال و تشبیه مقول به محسوس مانند چراغیکه از سقف آویخته  
باشد یا در دست کسی باشد که آن شخص او را اینطرف و آنطرف بکشد  
میبایم اگر این چراغ مانند ما نشماریم و وجودمان داشته باشد میباید که او آویخته  
بهر راسته بقوه و قدرت بهر میباید و خودش خود را ندانسته و خودش  
خود را اینطرف و آنطرف نکشد و زیر و بالا و کم و نو و پر و نو  
نمیکند اگر چه این چراغ زبان گفتن ندارد و مطابق اصطلاحات علمی  
نمی تواند مطلب خود را بفهمانند و بصورت استدلال قوی که خالی از اعتراضات

این و آن باشد در آورد و لکن مانند آفتاب روشن بر او هویدا است که او در کف غیرو ایستاده بغیر و سکون و جنبش او از جانب غیر است و باز بان حال میگوید

بر گاهم در میان تند باد می ندانم در کجا خواهم افتاد  
این مثال را که عرض کردم برای این بود که نمونه خارجی از برای روز نشو و جدائی نفسی گفته شده باشد

حال هر کس از عالم و عامی خدا پرست و طبیعی که دل را آینه وار پاک از نقوش اغیار کند بخوبی خوب میباید که خود خود را نیافریده و از خودش بوجود نیامده بلکه دیگری و از جهان مبهم غیر معنی او را بسین جهان آورده اند اما اینکه آن جهان دیگر کجا است و چه شکلی دارد و چه رنگی دارد و آن آفریننده کی است همه اینها بر انسان مجهول و غیر معین است و نیز میباید که خودش خودش را نیچه خاند وزیر و رو نمیکند بلکه تعویل و تحول او کودک و جوانی و پیری او توانائی و ناتوانی او همه از خارج ذات او و بدون اراده و خواست او باو میرسد

از رؤیت حق گرچه طبیعی کور است

و ز غایت قرب حق ز حق مهجور است

لکن چه بسر قلب خود می نگرد

داند که بدست دیگری مقهور است

هیچکس نمیخواهد که خودش را غمناک و یا ناتوان بسازد هیچکس نمیخواهد که خود را زبون و ضعیف و ناکام و نادان کند ولی وقتی که با فطرت خالص در خود تامل میکند میباید که این پرده های رنگارنگ و این تحولات گوناگون خواه و ناخواه در وجود او حادث میشود ساعتی خوشحال است پسرنکه غمناک میشود زمانی توانا است بفاصله کمی ناتوان و زمین گیر است موقمی دانا است موقمی هم نادان است و تمام صور طبیعتش فراموش شده مانند مجرای آبی که آنا فنا آب های گوناگون از او عبور کند

بک آن آب زلال نظیف و پشت سرش آب کدر عن کثیف یک روز آب شیرین و دیگر روزی آب تلخ و شور از آن مجری عبور و مرور میکند

نفس انسانی هم این چنین است

هر روز مشاھرت مبدل گردد      و آن می که بشیشه کرده حل گردد  
 هر لحظه تو را حل و صدمه عده کنند      تا عده توحید تو را حل گردد  
 این تبدلات را بغوی درمی یابد و بغوی خوب می بیند که خود او و  
 تمام تبدلاتش مربوط بنفیر او است سرمایه هستی او و ذرون و  
 کمی های او از جای دیگری و از اقیانوس غیب دیگری است به زبان  
 حال میگوید

ماه مه شیران ولی شیر علم      حله سان از باد باشد دم بدم  
 حله مان از باد و ناپیدا است باد      جان فدای آنکه ناپیدا است باد

ما چون تائیم و نوا در ماز تو است

ما چو کوهیم و صدا در ما ز تو است

و بغوی میاید برای آن محرک قاهر غیبی و آن قیوم دأنای پنهانی  
 هیچ شکل و صورت و سیما و قیافه و رنگ و ماده ای نیست هر چه را که فکر  
 میکند بر اثر فکر دارای شکل و رنگ و قیافه ای بشود و میاید که آن تکیه  
 گاه پنهانی بر این شکل نیست این شکل ساخته و پرداخته کارخانه خود  
 اوست و ابدأ طرف مقایسه با پدید آورنده و نگه دارنده و چراخانه این  
 کارخانه نمیباشد

اینجا است که يك شناسائی و معرفت و جدائی بدهدای پنهانی پیدا  
 میکند و هزاران هزار شناسائی دیگری که همه مربوط بنفیر آن خدا  
 است در او پیدا میشود شناسائی اول این است که يك غیب پنهان از فکر  
 و خیال و عقل هست که بهیچ رو نمیشود او را انکار کرد شناسائی های دیگر  
 این است که غیب قوه و ماده نیست نبولاریست جسم نیست زمین نیست  
 آسمان نیست غورشید و ستاره نیست نو و نار نیست گاو و گوساله نیست  
 بت چوبی و سنگی و خرمائی و طلائی نیست شیخ ارشاد و بیر طریقت و قطب  
 صاحب تخت نیست موسی و عیسی و محمد و علی نیست رخلایه هر چه از سنخ  
 و جنس فکر کردنیها و خیال کردنیها و تعقل نمودنیها است نیست پس  
 چیست نپیدانم

و رای آنچه در فکر و قیاس است

برون از هر چه در گنجی اساس است

بری از خویش و از بیوند و ارکس

بوصفش قل هو الله احد پس

اگر بگوئی چون نمیدانی که کی است و چیست پس بگوی که نیست

جواب میدهد که نمیتوانم هستی او را انکار کنم چگونه انکار کنم و حال

اینکه می‌یابم که من خودم را بدیدم یا آورده و نگه نداشته‌ام آن غیب بی شکل

و رنگ و آن نیکه‌دار ندیده‌ام شبیه و مثل از خودم بر من ثابت تر است ولی نمیتوانم

با حوصله کوچک خودم آن قیوم بی نشان را فرا گیرم

ای قطره سبک سر ز ادراک بحر بگذر

کاینجا ملوک بکسر تبدیل جامه کردند

او به نزدیکی جسمانی نزدیک نیست او بدوری جسمانی دور نیست

او در طرف زمین یا در طرف آسمان نیست او از تمام این حدود و جهات زمانی و

مکانی مقدس و منزّه و بری است و لکن از خود من بمن نزدیک تر است و همان طوری

که خودم را می‌یابم و نمیتوانم انکار کنم او را هم نمیتوانم انکار کنم اینطور بمن

نزدیک است و چنانچه در خواب و بیداری در سفر و حضر در شب و روز در

جوانی و پیری و در تمام احوال خودم را گم نمی‌کنم و خودم با خودم هستم

او را هم گم نمی‌کنم و او را محیط و قیوم و نگهبان خودم می‌یابم فقط با لفظ او

نیتوانم با او اشاره کنم و الا در جانی و مقامی و معلی نیست که بشود بکسر با عقل

بسی او توجه کرد

مرغ خرد کی پیرد باحت عرش عمل بسوزد اگر کند که آنجا

خلق چه تشبیه او کنند و چه تزییه هست مقامش زهره و اشرف را علی

ذات و صفاتش و رای عرصه چون است

جَلَّ عَنِ الْكَفِيفِ شَأْنُهُ وَ تَعَالَى

خالق امکان کما یکون و کما کان عاظر انسان کما ایشاه کما شاه

نیستی از هست و هستی آورد از نیست

صورت احیاء مرده مرده ز احیاء

بنده اگر بی برد بذات خداوند      فرق ندارد میان بنده و مولی  
 که توبه دانی خدای را بحقیقت      او به حقیقت چنان است بنده رسوا  
 مدرك خالق کجا شوند خلائق      راه یاری کجا ببرند برایا  
 بنده همان به که عجز خویش بداند      با نه نهد از مقام عجز بیالا

عَجَزَ الْوَاصِفُونَ عَنْ صِفَتِكَ      مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ

اگر از فطرت سؤال شود که پس باید درباره این غیب نا معلوم  
 که تو او را از خودت بهتر درمیایی هیچ سخن نگوییم و به کلی لهیبندیم  
 جواب میدهد بلی ماحق توصیف و تعریف او را نداریم چون نمیدانیم که  
 درباره او چه بگوئیم باید گوش با آواز او باشیم هر چه خود او بوسله  
 شعراء و پیغمبرانش با بوسله وحی و الهام دستور داد همورا بگوئیم و بهیو  
 معتقد و معترف شویم

لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ قَلْبِي نَفِيكَ

نه ادراك پر کنه ذاتش رسد      نه فکرت بغور صفاتش رسد  
 نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم      نه بر ذیل وصفش رسد دستفهم  
 که خاصان در ایشره غرس رانده اند      بلا احصی از تك فرو مانده اند

و باید در مراتب شناسانی تفصیلی بعود او او را بشناسیم که آفتاب  
 آمد دلیل آفتاب کرد دلیل باید از وی رخ مناب در اینجا نفس انسانی  
 بالفطره واله رحیران میشود که چه بگوید و چه فکر کند میبندد دهان  
 بسته و فکر کوتاه بلکه حجاب و سد راه است انکار ثابت غیر ممکن است و  
 اثبات او بفکر و خیال و وهم و عقل و خرد در نمی آید ناگزیر بوله و تعیر می افتد  
 که چه بکنند و چه بگویند

هیچ کاری جز خضوع و کرنش جوهری و جز پرستش و عبودیت و سر  
 بر خاک نهادن و تقدیس و تنزیه کردن بنظرش نرسد ناچار باید بگوید  
 سبحان الله منزله است الله

یعنی آن کسیکه الله است و مرا بوله و حیرت انداخته پاك است  
 از همه افکار و اندیشه ها و از همه تصورات و خیالات و الله اکبر خدای که مرا  
 بوله انداخته بزرگتر از این است که من و سایر مخلوقات بتوانیم او را  
 توصیف و تعریف کنیم

این عرابی که بسم شنوندگان محترم رسید زبان حال فطرت پاک  
هر بشر صاحب شعوری است که در این نشأ بوجود آمده و بیاید خواه  
آن بشر خاتم الانبیاء باشد یا این سینا و ارسطو و افلاطون باشد و یا  
ذبقراطیس طبیبی یا دارون و بختار باشد یا شخصی عامی بازاری و پیسواد  
کوهستانی باشد

فطرت همگی در موقع صفا و پاکی از اندیشه های بشری و افکار  
خیالی و صور علمی این سلسله وجدانیات را دارد چیزی که او را از این وجدانات  
دور میکند احساسات و تفکرات و القائات و تلقینات پدر و مادر و همسایه و  
رفیق و واعظ و مبلغ و استاد و معلم است که او را از صفا و خلوص می اندازد  
و محبوب میکند

این است فطرة اللهی که خداوند خلق را بر او مقرر فرموده  
و این است دین قیم و راه راست بی زحمت که آفرید گزیده بشر را از بدو  
پیدایش بدین راه روانه کرده است بدبختانه پدر و مادر یهودی و نصرانی  
او را از این شاهراه بگورده راهها و بیخوله ها می کشند و فطرتش را مسخ  
میکنند تا کار بجایی میرسد که بشر نصرانی معتقد میشود که خدایکی است  
و سه تا است سه تا است و یکی است و با کمال بی شرمی تناقض میگوید و باز میگوید  
خدای پدر داریم و خدای پدر داریم و خدای پدر درازل خدای پدر را زاید پس  
خدای پدر دودنیا بشکم مریم زن یوسف نجار آمد و نه ماه آن چاماندو  
گوشت و پوست پیدا کرد پس در آخور طویله زاییده شد و سی سال نزد  
یوسف نجاری میکرد پس بدست بنده خودش بعیای نمید دهنده غسل نوبه  
و تحمید یافت و چون از آب اودن بیرون آمد خدای سوم بصورت کبوتر در  
او حلول کرد آنگاه خدای پدر گفت این است پسر عزیز من که از او خوشنودم  
پس هسی خدای کامل و انسان کامل است و سه سال و نیم موعظه کرد پس  
یهود این خدای پدر را بدارزدند و کشتند و این خدا بجهنم رفت و سه روز  
در آن جا در عوس بندگان گنه کارش معذب شد و بعد از جهنم و از قبر  
بیرون آمد و تا پنجاه روز روی زمین و برای مخصوص؟ حواریین مرئی  
و نمودار شد و در روز پنت قسطائی با آسمان رفت و در طرف راست  
خدای پدر نشست و در روز آخر میاید که زنده گان و مرده گان را جزا بدهد

این مهملات که شنیدید عقیده نصاری است و عقاید یهودیان هم کمتر از این نیست

مذهب بزرگان علماء یهود بر جسمیت است و برای خدا قنولات و طول و عرض قائلند

در کتاب رابیل که کتابی است در نزد یهود بسیار صحیح و معتبر و از مؤلفات دایی ش و بیل که از علماء نمره اول یهود است مگر را نوشته که من خدا را دیدم بالای کرسی خود نشسته و لشکریهای او از طرف راست و چپ ایستاده بودند بعد جمیع اعضاء خدا را طولا و عرضا بفراخ و میل مساحی کردم مرعوضی از اعضای خدا چندین هزار هزار فرسخ است و در همین کتاب میگوید که من و دایی عقیبا که آنهم یکی از علماء یهود است ملازم شده ایم که سه روزه قد و قامت خدا را باین تفصیل ذکر کنیم و هر کس چنین کند از اهل بهشت است و در دنیا عزیز و آبرو مند میشود و این آثار از خواص ذکر اعضای خداست و بر آنچه مرحوم فخر الاسلام در کتاب خلاصه الکلام از کتاب عین یعقوب که در نزد یهود معتبر است نقل میفرماید در فصل ۱۶ و ۱۷ همین عین یعقوب از دایی شموئیل منقول است که او میگوید من خدا را دیدم و اعضاء او را گز و ببیان کردم

الی غیر ذلک از مهملات ناموزون و نامربوطی که از قلم علماء یهود و نصاری در باب معرفت الله صادر شده و هر کس طالب تفصیل است بکتاب مرحوم فخر الاسلام مراجعه کند و شما اگر بفطرت خالص مراجعه بکنید بر تمام این لاطایلات که یهود و نصاری بلکه سایر فرق و ملل میگویند تسخرواستهزاء میکنند

و چنانچه انشاء الله تعالی بفرما با کمال وضوح خواهیم دید تنها کسیکه فطرت را زنده کرده و مطابق وجدان صریح هم در ابواب معرفت الله شرح و توضیح داده فقط و فقط صاحب تشریح اقدس اسلام و آورنده کتاب مقدس تر آن است خداوند سبحان باور باوصیاء موصیانش جزاء خیر دهد

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين



## بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ اللهُ تَعَالَى وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي  
الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

امشب بنا بر فرمایش بزرگان معدن امامیه مانند کلینی در کافی  
و شیخ مفید در ارشاد و سید بن طاووس در اقبال و شهید در درس و بعضی  
از حامیه مانند ابن خلکان در تاریخش و سید مؤمن شبلنجی در کتاب  
نورالایصار شب ولادت با سعادت امام دوازدهم حضرت بقیة الله حجة بن الحسن  
عجل الله فرجه الشریف میباشد و شهید در درس روز ولادت را از هفتم  
معمین نموده و فرموده است میلاد آنجناب در شب جمعه یازدهم شعبان سال  
دویست و پنجاه و پنج هجری بوده

نام مبارک این حضرت عین نام پیغمبر است والقباب اینحضرت زیاد  
است مشهور ترین همه آنها مهدی رقائم است  
در کتاب غیبت شیخ طوسی از امام صادق (ع) روایت کرده که  
فرمودند اینحضرت ملقب به مهدی شده است زیرا که بهر امر پنهانی راه  
نمایی شده یعنی بر همه سرائر و ضائر و مخفیات مطلع و آگاه است و  
و ملقب به قائم شده زیرا که قیام بحق میفرماید و در معانی الاخبار صدوق است  
که او را قائم گفته اند زیرا که قیام میفرماید بعد از این که یاد او مرده  
شده باشد یعنی بعد از اینکه اسم و رسم او از میان مردم برود و عموم  
مسلمین از او غافل و بغیر او متوجه باشند نمایان میگردد و با امر امامت و  
زعامت و زمامداری اسلام و مسلمین قیام خواهد فرمود و کنیه این بزرگوار  
مانند کنیه حضرت پیغمبر ابوالقاسم میباشد  
و اما نسب شریفش چنان است که پدرش حضرت ابا محمد الحسن  
العسکری است و مادرش ملیکه معروفة به نرجس است و در بعضی اخبار نام  
مادر او را سوسن یاریعانه یا صیقل گفته اند

در کمال الدین صدوق حدیث مفصلی از خود ابن مغدیره نقل میکند که فرمود من دختر یسوعایم که از فرزندان قیصر روم است و مادرم از اولاد حواریین است و نسبش بشمون وصی حضرت عیسی علیه السلام میرسد

پس بنا براین حضرت بقیة الله ارواحنا فداء مرکز اتحاد دو سلسله اسحق و اسمعیل است و این دو رشته که از شجره طیبه حضرت ابراهیم (ع) منشعب شده اند و هر یک دارای پیغمبرهایی بوده اند در نقطه وجود حضرت بقیة الله بهم پیوسته و متصل شده اند زیرا که این حضرت از جانب پدر بزرگوارش از فرزندان اسمعیل است و شرافتها و فضیلت های انبیاء از ولد اسمعیل و اداوار است و از جانب مادرش از فرزندان اسحق است و مضایل و کمالات انبیاء از ولد اسحق را واجد است پس این وجود محمود ذوالجدین و مجمع البحرین است و انبیاء بنی اسرائیل مانند پنی اسمعیل بولادت باسعادت این حضرت حیوة مجدد و زندگی تازه و نوینی پیدا کرده اند و این بزرگوار است نهال تنه یسی که دریاب یازدهم کتاب اشیاء باو بشارت داده و فرموده است کمر بند کمرش عدالت و کمر بند میانش امانت است و مسکینان را بدالت داوری خواهد کرد و بجهة مظلومین برآستی حکم میکند و جهان را از معرفت خداوند پر خواهد کرد و اینجناب است همان پسر پادشاهی که در زمزمور هفتاد و دوم از مزامیر داود بشارت داده شده که قوم را بدالت داوری میکند و ماسکین را بانصاف دادرسی فرماید و مانند بارش هائی میباشد که زمین را سیر آب کند و در زمان اوصلاحاء و اخبار چون گل میشکفتد و حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا انقضای جهان و جمیع سلاطین او را تعظیم میکنند و جمیع امتها او را بندگی خواهند کرد و جانهای ماسکین را از ظلم و ستم نجات میدهد و نام او تا ابد الابد باقی خواهد بود

و بر همین مضامین مذکوره صدها روایت و احادیث و بشارات از پیغمبر بنقل شیعه و سنی و از اوصیاء پیغمبر بنقل محدثین شیعه در کتب اتحادیث فریقین نقل شده که طالبین باید بسعالش مراجعه کنند و این بزرگوار دارای نه مجد و سه نجد است

یکی مجد و نجد عربیه هاشمیه که از ناحیه جد امجدش خاتم المرسلین  
و جدش حضرت امیر المومنین باورسیده

دوم مجد و نجد عجبیه ایرانی که از طرف جدده محترمه اش شاه زنان

مادر حضرت ذین العابدین علی بن الحسن دختر یزد جردار شده

سوم مجد و نجد رومیه قیسریه که بواسطه مادرش ملیکه دختر شوها

فرزند قیصر روم حاصل شده و این یکی از شئون تصرفات حضرت خاتم الانبیاء

است بر سلاطین و ملوک ایران و روم که مجد قیصره روم و اکاسره ایران

در فرزند دوا نزد همی او مجتمع شده است

ختم ولایت آیت کل خسرو وجود

سلطان چهار حضرت از غیب و از شهود

آن جلوه کش بر نند بدیر و حرم سجود

آن شاه کز جنیت او جلوه گر وجود

قوسین را نزول نمود اشته و صعود

از بی نشان پیامد و شد سوی بی نشان

ختم ولایت نبوی پادشاه عصر

ذاتی که سر ختم نبوت پاو است عصر

آن شاه کش پیام الوهیت است قصر

باب امم امام مسلم خدای نصر

موجود بیدایت و بی انتهای و عصر

مولود در مکان پدر پیر لامکان

اما کیفیت ولادت آن حضرت مبنی بر ذکر دو مقدمه است

**مقدمه اولی** آنکه همه میدانیم امر ولادت اطفال از امور زنانه

خانوادگی است که بجز زنان خانواده و بجز قابله و خدمتگذار دیگر

کسی اطلاع شهودی حاصل نمیکند حتی آنکه پدر مولود هم از خصوصیات

و کیفیات وضع حمل و از وقایع هنگام زایش آگاهی کامل پیدا نمیکند

مگر از راه گفته های قابله و زنان نزدیکان خانواده که در آنجا حضور دارند

لهذا گفتار زنان در این باره از هر مردی معتبر تر است و بلکه بنابر گفته

آنها برای کشف خصوصیات ولادت از حیث زمان و مکان و سایر خصوصیات

راه دیگری نیست

پس در میلاد اینحضرت باید دید روایت زنان نزدیک و خویشان خوانوادگی آنجناب چیست البته در اینموضوع باید بمعتبرترین کتاب ومعتبرین راوی رجوع کرد واز مسلمات علماء هیمة است که ابوجعفر محمد بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی معروف بصدوق ثانی از بزرگان محدثین امامیه بلکه شخص اول حدیث وروایت است و ایشان در سال ۲۸۱ هجری فوت نمودند و در ری دفن شدند قبر اینمحدث بزرگ فعلا در شهر ری نزدیکی قبر حضرت عبرالطیلم میباشد و دارای حرم وبقعه است ودر سنه ۱۲۳۸ زمان فتحالشاه قاجار بواسطه طغیان آب باران قبر شکافته شد شاه مزبور باجمعی از علماء طهران جسد این جنابرا صحیح و سالم دیدند حتی آنکه اثر خطاب را بر ناخن های او مشاهده نمودند ودرجلالت قدراین بزرگ محدث امامیه همین بس که هیچ عادلیدر عدالت او کوچکترین اغتواض ویتاملی را ننموده بلکه گفته اند که عدالت ایشان از ضروریات مذهب امامیه است و ایشان بدواء حضرت بقیة الله متولد شده اند روایات واحادیث ایشان اگر چه مرسل باشد مورد تصدیق و قبول همه محدثین امامیه است و ایشان کتابی در غیبت نوشته اند که نامش کمال الدین است وراجع بولادت حضرت حجة عجل الله فرجه حدیث مفصلی نقل کرده اند از جناب حکیمه دختر امام محمد تقی که خواهر امام حسن عسکری علیه السلام است و این مخدرة از بزرگان زنان خانواده امامت وصحت و طهارت است و از نزدیکان فامیلی حضرت بقیة الله (ع) است و در موقع ولادت آنجناب حاضر بوده وکاملا مواظبت و مراقبت میفرموده و بر تمام خصوصیات قبل و بعد مطلع وآگاه است واز نظر استکعام وائتمان روایت وراوی وکتاب نمینا و تبر گاهمین حدیث را از کتاب مذکور بحضرت شنوندگان خواهیم رسانید

**مقدمه دوم** آنکه اگر در اطراف حمل وولادت ووضاع وصبوات معصومین علیهم السلام چه انبیاء وچه اوصیاء انبیاء اموری شنیده شده که با امورهادی وقواعد معمولی مادی موافقت نداشت و از قوانین و سنن جاریه طبیعت ارج بود نباید تکذیب نمود

چه آنکه در محل خود بخوبی ثابت شده است که و رای این عالم طبیعت عالمی است و سیطره و قوی تر و بر حسب باره از مصالح گاهی قوای قاهرة آن عالم سنن و نوامیس عالم طبع را در هم می شکند و احکام خود را در این جهان مادی جاری مینماید و کلیه خوارق عادات و کرامات و معجزات انبیاء و اولیاء از این راه میباشد

کسانی که بواسطه عدم تحقیق و تعمق و کمی بضاعت علم نتوانست و یا نخواسته اند از دایره طبیعت و مادیت بایرون نهند اگرچه اینگونه مطالب را تصدیق نمیکند و لکن حق تکذیب هم ندانند زیرا که عالم وجود محصور در معلومات آن ها نیست عَدَمُ الْاَوْجَدِائِ لَا يَدُلُّ عَلٰی عَدَمِ الْاَوْجُوْدِ رَئِيسُ الْعُقَلَاءِ ابُو عَلٰی سَیِّئًا مِکُوْبِد

كُلَّمَا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنَ الْمَرَاتِمِ فَقَدْهُ فِي بَقْعَةِ الْاِمْكَانِ مَا لَمْ يَزُذْكَ عَنْهُ قَائِمَةُ الْبُرْهَانِ هر امر غریب و عجیبی که طلبه گوش تو را کوبیده و بر سامعه تو گران و سنگین آمد او را ممکن بدان و دردمنا مگر اینکه دلیل بر نبود و بطلان او قائم شود پس از بیان ایند و مقدمه کوتاه متبرک میشویم بعد از شریف کتاب کمال الدین که از محمد بن عبدالله مظهری نقل نموده که او میگفت پس از وفات حضرت عسکری (ع) رفتم نزد جناب حکیمه دختر حضرت جواد (ع) تا از او پرسش کنم امام زمان و حجت و قیامت که کی است زیرا که مردم در این باره اختلاف کرده بودند پس مرا امر به نشستن کرد چون نشستم فرمود ای محمد بدان که خداوند متعال هیچگاه زمین را از امام و حجت خالی نگذاشته و نمیگذارد خواه آن امام گویا و زبانش باز باشد یا اینکه خاموش و گوشه نشین باشد

تا بوده جهان هیچگاه نبود	از حجت یزدان تپه جهان
ممكن نبود خیمه بی ستون	ایمن نبود گله بی شبان
کشتی بودش ناخدا به کار	تا آنکه رساندش بر گران
بی رهبر ما را گذاشتن	دور است زدا دار مهربان
و امامت را هیچوقت در دو برادر نه نهاده مگر در امام حسن	

وامام حسین و این خود يك مزیت و فضیلتی است که خداوند بابت و بزرگواری عطا کرده و در زمین مانند ندارند و خداوند فرزندان حسین را برتری داده بر فرزندان امام حسن باینکه او بزرگتر از امام حسین و امام بر او بوده است چنانیکه اولادهای هرون را بر اولادهای موسی ترجیح داد باینکه موسی بزرگتر از او بود و حبیب از قبل خدا بر او بود پس امامت و اولاد امام حسین است پسری بعد از پدر تا پایان دنیا و چاره نیست برای این است از تضرع و اضطرابی یعنی خداوند باید اینها را امتحان کند تا مردان حق خاص و جدا شوند از اهل باطل و اینان در شك و ریب خود بمانند و این امتحان و حیرت پس از در گذشت حضرت ابو محمد الحسن العسكري علیه السلام است مطهری میگوید عرض کردم ای بانوی من آیا برای امام حسن العسكري فرزندی هست فرمود چون دانستی که زمین بدون حجت نخواهد بود و حجت در فرزندان حسین (ع) است و بقیر از حسین علیهما السلام امامت در دو برادر نخواهد بود بنا بر این چه گونه میشود که حضرت عسکری (ع) فرزندی نداشته باشد آیا ممکن است که زمین بدون امام بماند عرض کردم ای بانوی من بیان بفرمائید کیفیت ولادت و نبیت مولایم حجة بن الحسن را فرمود بلی من کنیزی داشتم که نامش فعلا نرجس است روزی برادر زاده ام حضرت عسکری بدیدن من آمد دیدم بآن کنیز نظرهای تند می کند عرض کردم ای آقای من آیا باو میل پیدا کرده ای تا تقدیرت کنم فرمود نه ای عه و لکن مرا از او شکفتی است گفتم از چه چیز او شکفت شده فرمود مو بینم بهمین زودی از او فرزند بزرگواری پدید می آید که خداوند بوسیله او زمین را پراز عدل و داد بفرماید چنانیکه پر از ستم و بیادگری شده باشد گفتم ای آقای من اجازه فرما تا او را روانه خدمت کنم فرمود در این باب از پدرم اذن بگیر من جامه هایم را پوشیدم و بغانه برادرم حضرت ابو الحسن الهادی آمدم چون نشستم برادرم ابتداء فرمود ای حکیمه کنیزت نرجس را بفرست برای فرزندم ابو محمد عسکری گفتم من برای همین منظور شرفیاب شده ام که از شما رخصت بطلبم فرمود خداوند دوست میداد که تورا شريك در اجر و ثواب کند و از این فیض بزرگ برای شما بهره فائل شود

پس بی درنگ بغانه آمدم و نرجس را آرایش نمودم و تقدیم برادر زاده‌ام کردم و درخانه خودم آنها را دست بدست دادم تا چند روز درخانه من بسر بردند سپس بغانه برادرم رفتند این بود تا برادرم از دنیا رفت و برادر زاده ام بمقام امامت پدرش برقرار شد و من بر همان رویه سابق که از برادرم دیدن میکردم همانطور از برادرزاده‌ام هم دیدن میکردم روزی نرجس از نظراذب و احترام خواست کفشهای مرا بردارد من مانع شدم و گفتم اینک تو کتیز من نیستی بلکه بانو و خانم من میباشی و من با چشمم ترا خدمت میکنم

برادر زاده‌ام این سخنانرا شنید و فرمود ای عمه خدا بشما جزای خیر دهد و آن روز را تا نزدیک غروب آفتاب در آنجا بودم پس گفتم لباسهای مرا بیاورید که بروم برادر زاده‌ام فرمود ای عمه امشب را نزد ما بمان زیرا که درامشب متولد میشود میشود آن مولودی که خداوند بوسیله اوزمین مرده را زنده خواهد کرد گفتم از کدام دریا این کوهر بدید می‌آید فرمود از نرجس و حال آنکه در او اثر حمل نمایان نبود مجدداً باتمق زیادی تقشیش پشت و پهلو و شکم او را نمودم و ابتدا اثر حملی ندیدم به برادر زاده قصه را عرض کردم او خندید و فرمود باش تا هنگام سپیده دم نشانه آستنی او هویدا میشود زیرا که مثل او مثل مادر موسی (ع) است چون فرعون در جستجوی موسی بود و شکم زنان آستن را چاک میداد خداوند اثر حمل و اتنا هنگام ولادت موسی از مادرش مخفی و پنهان کرده بود و فرزند من نیز مانند او است پس من کمال مراقبت را از نرجس داشتم تا هنگام سپیده دم و او نزد من خوابیده بود از دون اینکه جنبشی کند چون آخر شب شد ترسناک از جای جستن کرد من او را بسینه چسبانیدم و نام خدا را بر او خواندم تا گاه فریاد برادر زاده‌ام حضرت ابو محمد العسکری (ع) بلند شد که ای عمه سوره انا انزلناه را بر او بخوان من بنرجس گفتم ترا چه میشود فرمود مطلبی که حضرت عسکری بنو خیر داد ظاهر میشود من شروع بخواندن سوره مبارکه قدر کردم شنیدم که طفل رحم بامن همراهی میکند و او هم سوره قدر را میخواند و از میان رحم بر من سلام کرد و من ترسیدم فریاد برادر زاده‌ام بلند شد

ای همه تعجب مکن خداوند در کودکی ما را بسختان حکمت آمیز گویا میکند و در بزرگی حجت و پیشوای روی زمین میفرماید هنوز سختان حضرت عسکری پایان نرسیده بود که نرجس از چشم نا بدید شد و گویا میان من و او برده زده شد من دیدم نزد حضرت ابو محمد و فریاد میزدم بین فرمود ای عمه بر گرد که او را در جای خودش خواهی دید چون بر گشتم باندک زمانی برده برداشته شدو این قدر نور و روشنائی بر نرجس احاطه کرده بود که چشم مرا خیره کرد و دیدم مولود مسعود را که رخسارش متوجه زمین است و ببال جستن بر دو زانو است و دوسبابه اش را با آسان بلند نموده و میگوید گواهی میدهم که خدا یکی است و برای او همتائی نیست و قدم پیغمبر است و پدرم پیشوای مؤمنین و امیر آنها است و یک یلک از انبه را شمرد تا رسید بخودش گفت خدایا وعده مرا منجز فرما و کار مرا پایان برسان و پای مرا محکم و ثابت فرما و زمین را بوسیله من پر از عدل و داد کن

برج عصمت ز گریبان قمر آورده برون

یا که خورشید درخشنده سر آورده برون

آفتاب فلک اینک ز زمین کرده طلوع

یا زمین مهر دویشان ز بر آورده برون

دیده بکشوده و یا غنچه زر گس شده باز

یا دهان فلک است و گهر آورده برون

ماه شعبان بجهان معشر موعود بود

تا از خود حجة تانی عشر آورده برون

حضرت عسکری فریاد بر آورد ای عمه بیاور نزد من فرزند دلبندم را چون او را نزد پدرش بردم بر پدر بزرگوارش سلام کرد برادر زاده ام او را گرفت در این میان دیدم کبوترانی چند بر گرد سرش پرواز میکنند حضرت عسکری (ع) آن مولود مسعود را بیکی از آن کبوتران داد و فرمود بپر او را بپر و نگهداری کن و بر مادر هر چهل روز برگردان و آن کبوتر گرفت و بیالا پرواز کرد و باقی کبوتران نیز پرواز کردند و شنیدم حضرت ابو محمد را که میفرمود سپردم تو را بآن کبیکه مادرم و من فرزندش را باو سپردم نرجس بگریه افتاد حضرت عسکری فرمود آرام



بگیر که شیر بر او حرام است بجز از پستان تو و بهین زودی بنو بر میگردد  
چنانیکه موسی بهادرش برگشت من گفتم این کیوتر چه بود فرمود این  
روح القدس و فرشته بزرگی است که موکل بر ائمه است و آنها را بدانش  
تربیت میکند و نگهداری از آنها مینماید  
هنوز مهدی ذیب قباط و مهدی بود

که بر فلک زد و تا جلوه گاه سبحان شد  
هنوز ساعد قدش تنیه میطلبید  
که پیر عقل برش کودک سبق خوان شد  
امام عصر ولی خدا کلید هدی  
که ظل هستی او خلقت دو کیهان شد  
وجود پاکش کاندلر کمال بی همتا است  
یگانه یار خدا را دلیل و برهان شد  
مرا ز حکمت بیچون بسی شکفت آید  
که روز او ، وصل ابتدای هجران شد

پس از چهل روز مولود را بر گردانند برادر زاده ام فرستاد بی من  
چون بر او وارد شدم دیدم کودک بی برسن دوسالگی نزد او راه میبرد گفتم  
این کیست حضرت عسکری (ع) خندید و فرمود فرزندان پیغمبران و  
جانشینان آنان هرگاه پیشوای خلق باشند نشو و نمای آنها بر خلاف  
دیگران است و دو یکماه بقدر يك سال بزرگ میشوند و فرزندان ما دو  
شکم مادرانشان سخن میگویند و قرآن میتوانند و خدا را می پرستند و  
هنگام شیرخواره گی فرشته ها بر آنها وارد میشوند و از آنها پیروی میکنند  
پس من در هر چهل روزی این مولود مسود را میدیدم تا اینکه چند روز  
پیش از درگذشت برادر زاده ام حضرت ابو محمد العسکری او را بصوت  
مردی دیدم و شناختم به برادر زاده ام گفتم کیست این کسیکه بن پیغمبر مانی  
نزد او به نشیمن فرمود پس نرجس است و او است جانشین من بعد از  
من و بهین زودی مرا نمی یابید پس باید پیروی از وی کنی و گوش  
بفرمانش دهی سپس حضرت ابو محمد بفاصله کمی در گذشت و مردم در  
پاره امام بعد از او گروه گروه شدند باین صورتیکه مبینی و بعدا سوگند

میخورم که من هر بامداد و شبانگاه اورا می بینم و مرا خبر میدهد از آنچه  
شاهها پرسش میکنند مرا از آن چیز و بغداد سوگند من در نظر میگیرم  
که مطالبی را از او پرسش کنم او ابتداء جواب مرا میدهد ، در همان  
ساعت از دون پرسش من جواب از نزد او بیرون میآید و شب گذشته مرا از  
آمدن امروز تو خبر داد و بمن فرمان داد که حقیقت واقعه را بگوش  
تو برسانم

محمد بن عبدالله مطهری داوی این حدیث میگوید بغداد سوگند  
حکیمه خاتون مرا خبر داد از اموری که جز خدا هیچکس اورا نمیدانست  
و خداوند اورا آگاه کرده بر مطالبی که احدی از مردم را بر آن مطالب  
آگاه نه نموده است تمام شد حدیث مقدس حکیمه خاتون و علی المصالة بنقل  
متن حدیث قناعت کرده و از خداوند عزت سعادت و خوشی اهل ایمان  
را در این شب و روز عید سعید درخواست نموده و مزید توجه ولایتی این  
بزرگوار را برای همیشه اوقات شیعیان مسئلت داشته و بدگرچند بیت از  
شاعر ادیب آقای ملک الشعراء خراسانی در مقامات این مولود مسعود عرافضم  
را خاتمه میدهم

مژده که روی خدا ز برده در آمد

آیت داور بخلق جلوه کر آمد

بی خبران را ز فیض کل خبر آمد

صورت کل دو لباس جزه بر آمد

معنی واجب گرفت صورت امکان

شعله گشرد جلوه صمدانی

طاق طلب را قویم گشت مبانی

گشت عیان سر صادرات نهانی

شاهد غیبی رسید و داد نشانی

از لعلات جمال قادر سبحان

از فلك کسوف تماقت اختر تجرید

نفس احد سرزد از هیولی توحید

نور حق امروز یافت جلوه تولید

آنکه بدوزنده گشت هر سه موالب

و آنکه بدو نازه گشت چهار خشیجان

عقل نعمتین بزرگ صادر اول  
 کالبد مستنیر و جان مثل  
 راه هادی را یکی فروخته مثل  
 هادی و مهدی سر احمد مرسل  
 حجة غائب ولی ایزد نشان  
 قاعده برداز کنار گاه الهی  
 راز جهان را دلش خیر گماهی  
 جاهش بر سر احد لایقهای  
 فکر بکنه جلال و قدوس واهی  
 عقل بغرب کمال و جاهش حیران  
 پرده نشین حریم لم یزلی او است  
 شاهد غیبی و دلبر ازلی او است  
 مرشد و مولی و پیشوا و ولی او است  
 ناوی سرخشی و نور جلی او است  
 خواهش پیدا شد و خواهش پنهان  
 ای فر تائبانک برج اصامت  
 وی گهر آبدار درج کرامت  
 ای بقدر قامت تو شور قیامت  
 خیز و بر افراز یک سراقده قامت  
 خیز بر افروز بکره آندخ برخشان  
 اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْ اَعْوَانِهِ وَ اَنْصَارِهِ  
 وَ صَلِّ عَلَیْهِ وَ عَلَیْ اَبَائِهِ الطَّاهِرِیْنَ

تقاضا میشود پیش از مراجعه بکتاب اغلاط ذیل را تصحیح فرماید

صفحه مطر	غلط	صحیح	صفحه مطر	غلط	صحیح
۳	ستاره‌ها	ستاره‌ها	۶۲	دین آیین	دین و آیین
۴	بك مختصر	بك ملاقات	۶۳	دیگری	دیگری را
۵	یکو	یکسر	۶۵	آزادند نیست	نیست آزادند
۸	این لامعالة	این زمین	۷۰	از شخصیت	و شخصیت
	لامعالة		۷۱	خریده	خریده‌ام
۶	ما کولاتو	ما کولات	۷۴	اول	اولا
۱۲	رستادگی	فرستادگی	۹۲	ملفتی	ملفتی
۱۳	بزری است	بزرگی است	۱۰۳	دل	دل
۱۴	وسیمایش	ودر سیمایش	۱۰۵	دارم	دارم
۱۵	دشعر	دوشعر	۱۰۶	گردن	گردی
۱۶	ووراك	وخوراك	۱۱۰	کتابوسیر	کتاب سیر
۱۷	مقل	عقل	۱۱۶	دومصراع	مقدم مؤخر شده
۲۰	و بهر راه	بهر راه	۱۱۸	لم آجی	لم تستجی
۲۲	زیال	زیال	۱۲۳	مل شود	مل میشود
۲۴	گنتم	گفتم	۱۲۷	شهرش	شوهرش
۲۶	نقل	نقل	۱۳۱	للمؤمنین	للمؤمنات
۲۸	نیز	نیز اگر	۱۴۹	رسيله	وسيله
۲۹	امراء	امراء	۱۵۶	موقیت	موقیت
۳۸	وومهجور	وومهجور	۱۵۹	دولتی	دولتی
۴۰	شاه چو	شاه چو	۱۶۰	نخواهند	نخواهد
۴۳	درست	درست	۱۶۱	رژوی	رژوی
۴۶	پادشه	پادشاه	۱۷۴	چشمشان	چشمشان
۴۷	انموخ	انموخ	۱۷۸	بانهضرت	بانهضرت
۴۹	اسلامی	اسلامی	۱۸۲	ومزروعات	ومزروعات
۵۳	احلامی	احلامی	۱۸۳	مزره	مزره
۵۷	توهمان	توهمان	۱۸۴	رحم زن	رحم زن
				می مانند	می مانند

صلحه سطر غلط صحيح	صلحه سطر غلط صحيح
۲۲۳ ۷ و تسبیح میکند	۱۸۳ ۲۲ که راحت مرد که حاجت مرد
بسم تو ای خدای بر زیادتی است	۱۸۶ ۴ میشود میشود
میخواند میخوانج	۱۸۷ ۲۴ چهار را نموده چهار را هم
قطعه قطعه	شوندگان
۲۲۵ ۱۶	۱۸۸ ۱۰ وو کسوه و مسکن و کسوه
خیال و هم خیال و هم	۱۹۱ ۲۱ بودا کنون بودا کنون
اصلاحی اصلاحی	۱۹۳ ۱۰ سازد سازد
۲۲۹ ۱۵ نفس نفس	۱۹۴ ۶ پرستی و خوراک و خوراک
به پیند به پیند	۱۹۸ ۱ بکشر به بکشر به
۲۳۰ ۸ خوددا خوددا	۲۰۳ ۸ و مقدار و مقدار
غیر معنی غیر معنی	۲۰۴ ۲۴ بخواستکاری بخواستکاری
۲۳۱ ۵ بهیر بهیر	۲۰۵ ۲۶ پرس پرس
ثابت تر ثابت تر	۲۰۹ ۹ و بالتجیه و بالتجیه
نمی توانم نمیتوانم	۲۱۰ ۱ بفهاند بفهاند
چون است چون است	۲۱۱ ۱۹ کر کر
۲۳۵ ۱۵ میکنند میکنند	» ۲۸ شنی شنی
عوض عوض	۲۱۲ ۱۷ دشان دشان
۲۳۶ ۸ شهید شهید	۲۱۳ ۱۷ مزاج مزاج
و ملقب و ملقب	۲۱۹ ۲ ملکه ملکه
در بعضی در بعضی	» ۳ بصوت بصوت
۲۳۷ ۲۷ احادیث احادیث	۲۲۲ ۹ قرن د تا قرن دوم
زمان زمان	» ۱۵ کتاب سوال ششم کتاب
عبدالعظیم عبدالعظیم	سوال و جواب دینی دو سوال
۲۳۹ ۷ اعتراض اعتراض	۲۳ از پدر پدر
ارج ارج	



## فهرست کتب مطبوعه موجود کتابفروشی فردوسی

۴۰ ریال	آشوبری جدید	خزائن الاسرار در ۸ بخش ۴۰ ریال
۴	مراجعه نامه	۱۴ مجلس شوشتری، مجالس المواعظ ۱۲
۱۰	انشاء نو فردوسی	تعمیر خواب مجلسی ۶
۵	ورقه گلشاه	خزائن المصائب با مصائب جیهون ۳۰
۲۰	فترت ترکی	گلستان یک بابی ۸
۳۰	۱۴ معصوم ترکی	بلبل نامه عطار ۲۰
۱۰	کلیات وفتی ۹۶ صفحه	الهی نامه عطار نیشابوری ۴۰
۱۰۰	فلاحه مرحوم نجم و یانغانی	یسرنامه عطار ۵
۳	حیدر بک	خزائن رضوی در ۸ بخش ۲۵
۷۰	تاریخ مشروطیت	تاریخ طوسی هروی ۷۰
۷	زیات ۱۴ معصوم	شیرینی بزی ۳۰
۲۰	خزائن الشهداء	کنجینه ادب ۱۵
۳	چهار درویش	جامع التمثیل بزرگ ۳۰
۳	بهرام و گلزارام	غذیریہ صغیر ۲۰
۳	خسرو دیوزاد	اکسیر الادب ۱۴
۱۸۰	نهج البلاغه فیض الاسلام	دیوان رجاء اصفهانی ۶۰
۲۷۰	منتخب الامال دوره	جوهری بزرگ ۴۵
۱۴۰	کوچک در ۲ جلد ۱۴۰	قادرغ ۱۲